معارف قرآن در المیزان

جلد دوم

معارف قرآن در
شناخت جهان و نظام آفرینش

تالیف: سید مهدی امین

بسم الله الرحمن الرحیم

معارف قرآن در المیزان

نویسنده:

مهدی امین

ناشر چاپی:

سازمان تبلیغات اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

معارف قرآن در المیزان جلد ۲

مشخصات کتاب

سرشناسه : امین، مرتضی، ۱۳۳۴ -

عنوان قراردادی : المیزان فی تفسیر القرآن. فارسی. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : معارف قرآن در المیزان/ تالیف مهدی امین[برای] سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی.

مشخصات نشر : [تهران]: سازمان تبلیغات اسلامی، مرکز چاپ و نشر، -۱۳۷۰

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۱۳۰۰ریال ؛ ۲۰۰۰ ریال (ج.۲، چاپ اول) ؛ ۳۰۰۰ ریال (ج.۳، چاپ اول)

یادداشت : ج. ۲ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۷۳).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. معارف قرآن در شناخت خدا

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

موضوع : اسلام -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده : طباطبائی، محمدحسین، ۱۲۸۱ - ۱۳۶۰ . المیزان فی تفسیر القرآن

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. مرکز چاپ و نشر

شناسه افزوده : سازمان تبلیغات اسلامی. معاونت فرهنگی

رده بندی کنگره : BP۹۸/ط۲۵م ۹۰۴۲۱۲ ۱۳۷۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۲۶

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۱-۱۷۴۳

اشاره

مقدمه مولف

اِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ

فی کِتابٍ مَکْنُونٍ

لا یَمَسُّهُ اِلاَّ الْمُطَهَّروُنَ

« این قرآنی است کریم! »

« در کتابی مکنون! »

« که جز دست پاکان و فهم خاصان بدان نرسد! »

(۷۷ ۷۹/ واقعه)

این کتاب به منزله یک «کتاب مرجع» یا فرهنگ معارف قرآن است

که از «تفسیر المیزان» انتخاب و تلخیص، و بر حسب موضوع، طبقه بندی شده است.

در یک « طبقه بندی کلی» از موضوعات قرآن کریم در تفسیر المیزان قریب ۷۷ عنوان انتخاب شد که هر یک یا چند موضوع، عنوانی برای تهیه یک کتاب در نظر گرفته شد. هر کتاب در داخل خود به چندین فصل یا عنوان فرعی تقسیم گردید. هرفصل نیز به سرفصل هایی تقسیم شد. در این سرفصل ها، آیات و مفاهیم قرآنی از متن تفسیر المیزان انتخاب و پس از تلخیص، به روال منطقی طبقه بندی و درج گردید، به طوری که خواننده جوان و محقق ما با مطالعه این مطالب کوتاه وارد جهان شگفت انگیز آیات و معارف قرآن عظیم گردد.

تعدادی از این مجلدات هم گفتارهای مربوط به همین موضوعات و همچنین تحقیقاتی است که علامه طباطبائی رضوان الله علیه درباره اهداف آیات و سوره های قرآن کریم به عمل آورده است. آخرین مجلد منتخبی خلاصه از ۲۱ جلد قبلی است.

در پایان کار، مجموع این معارف به قریب ۵ هزار سرفصل بالغ گردید. کار انتخاب مطالب، تلخیص، عنوان بندی و نگارش، قریب ۳۰ سال دوام داشته و با توفیق الهی در لیالی مبارکه قدر سال ۱۳۸۵ پایان پذیرفته و آماده چاپ و نشر گردیده است.

در نظر گرفته شد این مجلدات بر اساس سلیقه خوانندگان در شکل ها و قطع های مختلف آماده شود. در قطع وزیری تعداد این مجلدات به ۲۲ رسید. در قطع جیبی هر

عنوان موضوع یک کتاب در نظر گرفته شد و در نتیجه به ۷۷ جلد رسید.

از این مجلدات تاکنون ۳ جلد به قطع وزیری با عنوان « معارف قرآن در المیزان» شامل عناوین: معارف قرآن در شناخت خدا، نظام آفرینش، ملائکه و جن و شیطان (از انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی،) و ۵ جلد به قطع جیبی با عنوان « تفسیر علامه- تفسیر موضوعی المیزان » شامل عناوین: قضا و قدر در نظام آفرینش، خانواده، جنگ و صلح، جن و شیطان، غذا و تغذیه انسان (از انتشارات موسسه قرآنی تفسیر جوان - مفتاح دانش و بیان جوان - آستان قدس رضوی،) چاپ و منتشر گردیده است.

مجلدات حاضر بدون امتیاز تالیف است!

هر ناشری می تواند در اشاعه معارف آسمانی قرآن نسبت به چاپ و نشر آنها (با عناوین مناسب و مربوط) اقدام نماید و هر موسسه یا فردی آنها را در سایت اینترنتی خود قرار دهد!

هدف تألیف این کتاب

هدف از تهیه این مجموعه و نوع طبقه بندی مطالب در آن، تسهیل مراجعه به شرح و تفسیر آیات و معارف قرآن شریف، از جانب علاقمندان علوم قرآنی، مخصوصا محققین جوان است که بتوانند اطلاعات خود را از طریق بیان مفسری بزرگ چون علامه فقید آیه اللّه طباطبایی دریافت کنند و برای هر سؤال پاسخی مشخص و روشن داشته باشند!

ضرورت تألیف این کتاب

سال های طولانی، مطالب متعدد و متنوع درباره مفاهیم قرآن شریف می آموختیم اما وقتی در مقابل یک سؤال درباره معارف و شرایع دین مان قرار می گرفتیم، یک جواب مدون و مشخص نداشتیم بلکه به اندازه مطالب متعدد و متنوعی که شنیده بودیم باید جواب می دادیم. زمانی که تفسیر المیزان علامه طباطبایی، قدس اللّه سرّه الشریف، ترجمه شد و در دسترس جامعه مسلمان ایرانی قرار گرفت، این مشکل حل شد و جوابی را که لازم بود می توانستیم از متن خود قرآن، با تفسیر روشن و قابل اعتمادِ فردی که به اسرار مکنون دست یافته بود، بدهیم. اما آنچه مشکل می نمود گشتن و پیدا کردن آن جواب از لابلای چهل (یا بیست) جلد ترجمه فارسی این تفسیر گرانمایه بود.

این ضرورت احساس شد که مطالب به صورت موضوعی طبقه بندی و خلاصه شود و در قالب یک دائره المعارف در دسترس همه دین دوستان قرارگیرد. این همان انگیزه ای بود که موجب تهیه این مجلدات گردید.

بدیهی است این مجلدات شامل تمامی جزئیات سوره ها و آیات الهی قرآن

نمی شود، بلکه سعی شده مطالبی انتخاب شود که در تفسیر آیات و مفاهیم قرآنی، علامه بزرگوار به شرح و بسط و تفهیم مطلب پرداخته است.

اصول این مطالب با توضیح و تفصیل در « تفسیر المیزان» موجود است که خواننده می تواند برای پی گیری آن ها به خود المیزان مراجعه نماید. برای این منظور مستند هر مطلب با ذکر شماره مجلد و شماره صفحه مربوطه و آیه مورد استناد در هر مطلب قید گردیده است. (ذکراین نکته لازم است که ترجمه تفسیرالمیزان در اوایل انتشار از دهه ۵۰ به بعد به صورت مجموعه ۴۰ جلدی و از دهه ۶۰ به بعد به صورت مجموعه ۲۰ جلدی منتشر شده و یا در لوح های فشرده یا در اینترنت قرار گرفته است، به تبع آن نیز در تهیه مجلدات اولیه این کتابها (تا پایان تاریخ ادیان) از ترجمه ۴۰ جلدی اولیه و در تهیه مجلدات بعدی از ترجمه ۲۰ جلدی آن و یا از لوح های فشرده استفاده شده است، لذا بهتراست درصورت نیاز به مراجعه به ترجمه المیزان، علاوه برشماره مجلدات، ترتیب عددی آیات نیز، لحاظ شود.)

... و ما همه بندگانی هستیم هر یک حامل وظیفه تعیین شده از جانب دوست و آنچه انجام شده و می شود، همه از جانب اوست !

و صلوات خدا بر محمّد مصطفی (صلی الله علیه و آله) و خاندان جلیلش باد که نخستین حاملان این وظیفه الهی بودند و بر علامه فقید آیه اللّه طباطبایی و اجداد او،

و بر همه وظیفه داران این مجموعه شریف و آباء و اجدادشان باد،

که مسلمان شایسته ای بودند و ما را نیز در مسیر شناخت

اسلام واقعی پرورش دادند ...!

فاطِرَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ أَنْتَ وَلِیّی فِی الدُّنْیا وَ الْآخِرَهِ تَوَفَّنی مُسْلِماً وَ أَلْحِقْنی بِالصّالِحینَ!

لیله القدر سال ۱۳۸۵

سید مهدی (حبیبی) امین

اظهار نظرها درباره چاپ های نخست

پس از چاپ اول ۳ جلد از « معارف قرآن در المیزان » در سالهای۷۰، استقبال محققین و دانشمندان به جائی رسید که ما را بر آن داشت تـا قبـل از آغـاز مطـالعه این کتاب، سری بزنیم به سایت های اینترنتی و جرایـد کشور، نقـد و اظهار نظر هائی را که درباره چاپ قبلی این مجموعه با ارزش از طرف پژوهشگران محترم اظهار شده است، درج کنیم:

۱-« درسایت روزنامه جمهوری اسلامی ...www.magiran.com/npview » در صفحه عقیدتی در تاریخ ۰۳/۰۷/۱۳۸۵ درباره مجموعه «معارف قرآن در المیزان» چنین آمده است:

« معـارف قرآن در المیزان نـام کتـابی است که به کوشـش سید مهـدی امین تنظیم گردیـده و توسط سازمان تبلیغات اسـلامی منتشـر شده است. این کتاب با دقت تمام معارف مختلف قرآن کریم را که در تفسیر المیزان شرح و تبیین یافته است انتخاب و تلخیص کرده و با یک طبقه بندی ارزشـمند موضوعی شـیفتگان فرهنگ و معارف قرآنی را برای دست یابی سریع به آن یاری و مساعدت نموده است .

تنظیم کننـده این معارف غنی در مقـدمه ای که بر جلـد اول و دوم این کتاب نگاشـته است درباره این اثر که در حکم کتاب « مرجع» برای آشـنایی بـا فرهنـگ و معـارف قرآنی است، چنین می نویسـد: (... نویسـنده محترم روزنـامه جمهوری، کلیـاتی از مقدمه مولف را از جلد اول و دوم کتاب نقل کرده است.)

۲-« در سـایت گودریـدز www.goodreads.com/book/show/۸۵۵۳۱۲۶ » کـه در آن از همـه جـای دنیـا افراد علاقمنـد به کتاب می تواننـد بهترین کتابهائی را که خوانـده انـد معرفی کننـد، آقای محمـد رضا ملائی از شـهر مقدس مشـهد مشخصاتی از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» را همراه با کتابهای مورد علاقه اش معرفی کرده و چنین اظهار نموده است:

« ... تو تهران تو کتابخونه پیـدا کردم، صـد صـفحه اش رو خونـدم، ولی مشـهد هیچ جا پیداش نکردم، آیات سـنگین قرآن رو برداشـته بود تفسیر علامه رو آورده بود. حیف شـد واقعا، این کتاب رو هر کی داره، دو برابر قیمت ازش می خرم، بهم اطلاع بدین ...!»

۳-« روانشـاد حجت الاسـلام دکتر کبیری اسـتاد دانشـگاه » در یکی از سـخنرانی هـای خود در مسجد شـفا درباره « جلـد دوم معارف قرآن در المیزان» اظهار داشت:

« ... این کتاب را اول شب باز کردم عناوین چنان جذبم می کردند که دیدم همان شب تا آخر کتاب را خوانده ام!»

۴-« سایت موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی

www.tebyan.net» در موارد عدیده از کتاب « معارف قرآن در المیزان» مطالب زیادی نقل کرده، از جمله در سال ۱۳۸۲ شرح کامل « اسماء و صفات الهی» را نقل کرده که مورد استقبال و اقتباس سایت های دیگر هم قرار گرفته است و تعداد بازدید کنندگان آن، در تاریخ مراجعه، به ۲۹۱۸۵ نفر رسیده بود.

۵-« سایت دارالقرآن کریم www.telavat.com » نیز به معرفی « معارف قرآن در المیزان » پرداخته و می نویسد:

« این کتاب فرهنگ معارف قرآن است که از تفسیر شریف المیزان انتخاب و تلخیص و بر حسب موضوع طبقه بندی شده است. طرح این منبع در ۹ جلد به شرح زیر است:

۱- معارف قرآن در شناخت خداوند؛ ۲ . معارف قرآن در شناخت جهان و نظام آفرینش؛ ۳. آفرینش انسان و موجودات قبل از او؛ ۴. فطرت انسان؛ ۵. تاریخ انسان و جریان مدنیّت و ادیان الهی؛ ۶. اسلام، حرکت نهایی و وراثت زمین؛ ۷. تمدن و قوانین جامعه صالح و موعود اسلامی؛ ۸. اصول تربیت و خانواده اسلامی؛ ۹. مراحل بعدی حیات تا لقاء الله. ظاهراً تاکنون ۳ جلد اول آن انتشار یافته و بقیه مجلدات آن آماده نشده است.»

۶-« سایت شهر مجازی قرآن www.quranct.com » از جلد اول « معارف قرآن در المیزان» مطالبی بطور مفصل در چند صفحه درباره « اسماء و صفات الهی» با سر فصل های زیر نقل کرده است: اسماء و صفات الهی. تقسیم بندی صفات الهی. تعداد اسماء حسنی.

۷-« سایت Islamquest» در پاسخ پرسش های خوانندگان خود در موارد عدیده از « معارف قرآن در المیزان» استفاده کرده است.

۸-« سایت حوزه www.hawzah.net » تحت عنوان « جوانه های جاوید» بررسی هایی درباره: «سبک های تفسیری علامه طباطبائی ره و شناخت نامه المیزان،» انجام داده، منابع تفسیر و کتابهای مربوط به المیزان را شمارش کرده است و در باره « معارف قرآن در المیزان» می نویسد:

« مجموعه معارف قرآن در المیزان که به منزله مرجع یا فرهنگ معارف قرآن است، توسط سید مهدی امین از تفسیرالمیزان انتخاب و تلخیص گردیده که بر حسب موضوع طبقه بندی شده است از این اثر تا کنون سه جلد با عنوان معارف قرآن در شناخت خدا، معارف قرآن در شناخت جهان و معارف قرآن در شناخت ملائکه، جنّ و شیطان تدوین و توسط سازمان تبلیغات اسلامی به چاپ رسیده است.» « سایت حوزه» همچنین به عنوان منابع پژوهش مقطع دبیرستان، موضوع: کنش و واکنش (عمل ها و عکس العمل ها) از « معارف قرآن در المیزان» نام برده است.

۹-« سایت اسلام پدیا – اصطلاحات قرآنی islampedia.ir » در شرح اصطلاحات «آسمان های هفت گانه در قرآن» و « الحی القیوم در آیات قرآن» همچنین «رطب و یابس و کتاب مبین در قرآن» مطالب مفصلی از « معارف قرآن در المیزان» را

نقل کرده است.

علاوه بر سایت های فوق الذکر قریب به ۵۰ سایت دیگر نیز از مجلدات « معارف قرآن در

المیزان» استفاده کرده و یا آنها را به عنوان منابع تحقیق و مطالعه به خوانندگان خود معرفی کرده اند که برای رعایت اختصار از شرح آنها صرف نظر می شود.

در حال حاضر هم –

مولف همه این ۲۲ جلد را در سایت خود تحت عنوان « معارف قرآن در المیزان» در دو نسخه PDF و WORD در اینترنت جهت مطالعه و دانلود و کپی برداری قرار داده که با جستجو در «گوگل» این سایت قابل مشاهده است.

در این زمینه قبلاَ موسسه قرآنی تفسیر جوان نسخه های جیبی آن را که در ۷۷ جلد تحت عنوان « تفسیر علامه یا تفسیر موضوعی المیزان» تهیه شده در سایت « www.Tafsirejavan.com » خود قرارداد تا همگان سریعا به آن دسترسی داشته باشند.

اخیرا نیز موسسه قرآنی قائمیه «www.Ghaemiyeh.com » در شهر اصفهان از ۷۷ جلد مزبور در سایت خود با شیوه بسیار جامع و با فهرست دیجیتالی استفاده کرده که علاوه بر نسخه PDF از چند فرمت دیگر نیز امکاناتی برای سهولت دانلود و کپی برداری فراهم آورده است!)

برخی افراد یا هیئت هائی علمی نیز در پژوهش های خود به « معارف قرآن در المیزان» مراجعه داشتند، بانوان دانشمندی که به تأیید خود متجاوز از ۲۵ سال در المیزان تحقیق می کردند، پس از دسترسی به این کتاب، تحقیقات خود را بر اساس عناوین آن، از متن اصلی المیزان دنبال می کنند.

حضرت آیت الله حاج سید رضی شیرازی « دامه افاضاته » در روزهای آغازین که مولف فهرست عناوین جلد اول این مجموعه را تهیه و به محضر معظم له ارائه نمود، پس از مطالعه کامل، توصیه فرمودند: « برخی عناوین بسیار جذاب بود و من چند بار دنبال این بودم که اصل مطالب را بخوانم، لذا بهتر است برای این عناوین به صورت مختصر هم شده، مطالب متن نوشته شود...!» معظم له نامی که برای کتاب پیشنهاد فرمودند همان نام پر معنای « معارف قرآن در المیزان » بود که ۳ جلد اول آن در سال های ۱۳۷۰ با همان نام انتشار یافت. از آنجائی که مولف در تمام مدت تألیف کتابها از انفاس قدسی و راهنمائی های ارزشمند آن معلم الهی بهره مند بوده است، به عنوان سپاس، تالیف این مجموعه را به محضر ایشان تقدیم می نماید!

سید مهدی حبیبی امین

رمضان مبارک ۱۳۹۲

آغاز جهان

چگونه خلقت آغاز شد؟

مفهوم فاطر و ایجاد وجود از عدم

«اَفِی اللّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ...؟» (۱۰ / ابراهیم)

کلمه «فَطَرَ» در اصل به معنای پاره کردن از درازای پارچه و یا چیز دیگر است. وقتی گفته می شود: «فَطَرْتُ الشئِ فَطْرا،» معنایش این است که آن را از طرف طول شکافتم و وقتی گفته می شود - فلان پارچه اَفْطَرَ فُطُورا - معنایش این است که قبول شکافتن و پاره شدن نمود.

در قرآن کریم هر جا که این ماده را به خدای تعالی نسبت داده به معنای ایجاد، ولی ایجاد به نوعی عنایت استعمال شده، مثل این که خدای تعالی عالم عدم را شکافته و از شکم آن موجودات را بیرون کشیده است و این موجودات مادامی موجودند که خدای تعالی دو طرف عدم را همچنان باز نگهداشته باشد و اما اگر آن ها را رها کند که به هم وصل شوند باز موجودات معدوم می شوند. همچنان که در سوره فاطر فرمود: «به درستی خدای تعالی آسمان ها و زمین را از این که نابود شوند نگه داشته و اگر بخواهند نابود شوند کیست بعد از خدا که آن ها را نگه دارد؟» (۴۱ / فاطر)

بنابراین، تفسیر کلمه «فَطَر» به «خلق» که عبارت است از جمع آوری اجزاء، تفسیر صحیحی نیست و اگر در بعضی عبارات دیده می شود، در حقیقت اشتباه است.(۱)

چگونگی ایجاد آسمان ها و زمین از عدم

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۳۹

«اَلْحَمْدُلِلّهِ فاطِرِ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ...!» (۱ / فاطر)

مراد از آسـمان هـا و زمین روی هم عـالمی است که به چشم می بینیم، که هم شامـل آسـمان هـا و زمین می شود و هم شـامل مخلوقـاتی که در آن دو است. در نتیجه عبـارت آیه از قبیـل اطلاق اعضای بزرگ و اراده کل است و مجازاً ممکن هم هسـت مراد خود آسـمان هـا و زمین باشـد، به خـاطر اعتنـایی که به شـأن آن دو داشـته، چون « لَخَلْقُ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ اَکْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّاسِ - این که جای شک نیست که خلقت آسمان ها و زمین بزرگتر از خلقت مردم است!» (۵۷ / غافر)

در آیه فوق، مثل این که خدای تعالی عدم را پاره کرده و از درون آن آسمان ها و زمین را بیرون آورده است. بنابراین حاصل معنای آیه این می شود:

«حمد خدای را که پدید آرنده آسمان ها و زمین است، به ایجادی ابتدایی و بدون الگو»

و بر این حسـاب کلمه «فـاطِر» همـان معنایی را می دهـد که کلمه «بـدیع» و «مُبْـدِع» بـدان معنا است، با این تفاوت که در کلمه «ابداع» عنایت بر نبودن الگوی قبلی است و در کلمه «فاطِر» عنایت بر طرد عدم و ایجاد چیزی است از اصل، مانند کلمه «صانِع» که به معنای آن کسـی است که مواد مختلفی را با هم ترکیب می کنـد و از آن صورتی جدیـد که هیچ وجود نداشت درسـت می کند.(۱)

استعداد پذیرش هستی در جهان

« فَقالَ لَها وَ لِلاَرْضِ ائْتِیا طَوْعا اَوْ کَرْها...!» (۱۱ / فصلت)

بـدون شک مورد و مقام آیه مورد تکوین است، در نتیجه این که به آسـمان و زمین فرمان می دهـد، که « ائْتِیا طَوْعا اَوْ کَرْها - چه بخواهیـد و چه نخواهید باید بیایید!» کلمه تکوین است، نه این که خداوند چنین سـخنی گفته باشد، بلکه همان امر تکوینی است که در هنگـام ایجـاد موجودی صادر می کنـد و آیه «اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَـیْئا اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ!» (۸۲/یس) از آن خبر می دهد.

و روی هم دو جمله «اِئْتِیا» که اولی فرمان خـدا و دومی پاسـخ زمین و آسـمان است، صـفت ایجاد تکوین را ممثل می کنـد، تا فهم ساده مردم آن را درک کند.

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۰

در جمله «اِئْتِیا طَوْعا اَوْ کَرْها» آمدن را بر آن دو واجب کرده و مخیرشان کرده به این که به طوع بیایند، یا به کراهت. و این را می توان به وجهی توجیه کرد به این که منظور از «طَوْع و کَرْه» - با توجه به این که قبول کردن یا نکردن، خود نوعی ملایمت و سازگاری است - این باشد که آسمان و زمین موجود شوند، چه این که قبلاً استعداد آن را داشته باشند و چه نداشته باشند. در نتیجه جمله «اِئْتِیا طَوْعا اَوْ کَرْها» کنایه می شود از این که چاره ای جز هستی پذیرفتن ندارند و هست شدن آن دو، امری است که به هیچ وجه تخلف پذیر نیست، چه بخواهند و چه نخواهند، چه درخواست داشته باشند و چه نداشته باشند، باید موجود شوند.

آسمان و زمین فرمان را پذیرفتند و پاسخ گفتند که ما امر تو را پذیرفتیم اما نه به کراهت، یعنی نه بدون داشتن استعداد قبلی و قبول ذاتی، بلکه با داشتن آن. و بدین جهت گفتند: « اَتَیْنا طائِعینَ ! » یعنی ما استعداد پذیرش هستی داریم.

- «قالَتا اَتَیْنا طائِعینَ!»

این جمله پاسخی است از آسمان و زمین، به خطابی که خدای تعالی به ایشان فرمود و در آن اظهار می دارند: ما به اختیار و طوع پذیرفتیم.

با این که در قسمت اول آیه خلقت و تدبیر امر آسمان را بیان کرده، مع ذلک در این جا آسمان را دوباره با زمین شرکت داده است. در صورتی که جا داشت تنها سخن از زمین به میان آورد و این خالی از این اشعار نیست که بین آن دو نوعی ارتباط در «وجود» و اتصال در «نظام» هست. و همین طور هم هست، چون فعل و انفعال، تأثیر در بین تمام اجزای عالم مشهود است.(۱)

جدا شدن زمین و آسمان ها از یکدیگر

« اَوَ لَمْ یَرَالَّذینَ کَفَرُوا اَنَّ السَّمواتِ وَ الاَرْضَ کانَتا رَتْقا فَفَتَقْناهُما...!» (۳۰ / انبیاء)

دو کلمه «رَتْق» و «فَتْق» به دو معنای مقابل همند. کلمه «رَتْق» به معنای ضمیمه کردن و به هم چسباندن دو چیز است. کلمه «فَتْق» به معنای جداسازی دو چیز متصل به هم است. آیه فوق نظرها را معطوف به موجوداتی کرده که میان خلقت و تدبیر آن ها جدایی تصور ندارد و هیچ کس شک نمی کند که خلقت و تدبیر آن ها هر دو از خداست، مانند آسمان و زمین، که ابتدا یکپارچه بوده اند و بعد از یکدیگر جداشان کرده

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۵

است. چنین خلقتی از تدبیر جدا نیست.

و ما، لا یزال جداسازی مرکبات زمینی و آسمانی را از هم مشاهده می کنیم و می بینیم که انواع نباتات از زمین و حیوانات دیگر و انسان های دیگر جدا می شوند و بعد از جدا شدن صورتی دیگر به خود می گیرند و هر یک آثاری غیر آثار زمان اتصال، از خود بروز می دهند، آثاری که در زمان اتصال هیچ خبری از آن ها نبود.

این آثار که در زمان جدایی فعلیت پیدا می کنند، در زمان اتصال نیز بوده، ولی به طور قوه در آن ها به ودیعه سپرده شده بود و همین قوه که در آن هاست، رتق و اتصال است و فعلیت ها فتق و جدایی.

آسمان ها و زمین و اجرامی که دارند، حالشان حال افراد یک نوع است. اجرام فلکی و زمین که ما بر روی آنیم هر چند که عمر ناچیز ما اجازه نمی دهد تمام حوادث جزئی را که در آن صورت می گیرد ببینیم و یا بَدو خلقت زمین و یا نابود شدنش را شاهد باشیم، لکن این قدر می دانیم که زمین از ماده تکون یافته و تمامی احکام ماده در آن جریان دارد و زمین از احکام ماده مستثنا نیست.

از همین راه که مرتب جزئیاتی از زمین جدا گشته و به صورت مرکبات و موالید جلوه می کنند و هم چنین موالیدی در جو پدید می آید، ما را راهنمایی می کند بر این که روزی همه این موجودات منفصل و جدای از هم، منظم و متصل به هم بودند، یعنی یک موجود بوده، که دیگر امتیازی میان زمین و آسمان نبوده، یک موجود رتق و متصل الاجزاء بوده و بعدا خدای تعالی آن را فتق کرده و در تحت تدبیری منظم و متقن، موجوداتی بی شمار از شکم آن یک موجود بیرون آورده، که هر یک برای خود دارای فضیلت ها و آثاری شدند.(۱)

آسمان یا زمین، کدام جلوتر خلق شد؟

«ثُمَّ اسْتَوی اِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ...!» (۱۱ / فصلت)

معنای این که فرمود: «ثُمَّ اسْتَوی اِلَی السَّماءِ» این است که خدا سپس متوجه آسمان شد و به امر آن پرداخت.

منظور از توجه به آسمان خلق کردن آن است، نه این که بدان جا رود. و ظاهر این که جمله را با کلمه «ثُمَّ - سپس» عطف کرد، این است که خلقت آسمان ها بعد از زمین بوده است.

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۲

بعضـی گفته انـد که کلمه «ثُمَّ» که بعدیت را می رساند صـرفا بعدیت در خبر را می رساند، نه بعدیت به حسب وجود و تحقق را، مؤیـد این قـول در سوره نازعـات آیه ۲۷ تا ۳۰ « اَمِ السَّمـاءُ بَنیهـا... وَ الْاَرْضَ بَعْـدَ ذلِکَ دَحیها - یا آسـمان که خـدا بنایش کرد... و بعد از آن زمین را بگسترد،» است که خلقت زمین را بعد از آسمان می داند.

ساده تر می گـوییم، در آیه مـورد بحث کلمه «ثُمَّ» ظهور در این دارد که خلقت آسـمان هـا بعـد از زمین بوده و در آیه سوره نازعـات کلمه «بَعْـدَ ذلِکَ» نیز ظهـور دارد در این که خلقت زمین بعـد از خلقت آسـمان هـا بوده است. ولی ظهور جمله «بَعْدَ ذلِکَ» روشن تر و قوی تر از ظهور کلمه «ثُمَّ» در بعدیت است - و خدا داناتر است.(۱)

زمان و ماده اولیه خلق آسمان ها و زمین

«وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَالْاَرْضَ فی سِتَّهِ اَیّامٍ وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْماَّءِ!» (۷ / هود)

ظـاهرا چیزی را که خـدا به نـام «سَـماوات» به لفظ جمع ذکر کرده و با «اَرْض» مقارن ساخته و توصـیف می کنـد که آن را در ظرف شش روز آفریده عبارت از طبقاتی است از یک مخلوق جهانی مشهود که بالای زمین ما قرار گرفته است. زیرا به طوری که گفته انـد «سـماء» نام موجوداتی است که در طبقه بالا قرار دارد و بر سـر آدمیان سایه می افکنـد و بلندی و پایینی از معانی نسبی است.

پس آسمان عبارت از طبقاتی از خلق جهانی مشهود است که بالای زمین ما قرار گرفته و بدان احاطه دارد. زیرا زمین به طوری که آیه «یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ یَطْلُبُهُ حَثیثا،» (۵۴ / اعراف) نیز حاکی است کروی شکل است و آسمان اول، همان است که کواکب و نجوم (ستارگان مختلف) آن را زینت داده است. یعنی طبقه اولی که ستارگان را در خود گرفته و یا فوق ستارگان است و به وسیله ستارگان زینت یافته است، همچون سقفی که با تعدادی قندیل و چراغ تزئین یابد. ولی در توصیف آسمان های بالاتر از آسمان دنیا توصیفی در کلام خدا نیامده، غیر از وصفی که در دو آیه ذیل آمده است:

«سَبْعَ سَمواتٍ طِباقا - هفت آسمان رویهم...،»

«اَلَمْ تَرَوْا کَیْفَ خَلَقَ اللّهُ سَـبْعَ سَـمواتٍ طِباقا وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فیهِنَّ نُورا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِـراجا- آیا ندیده ایدکه چگونه خدا هفت آسمان را مطابق هم آفرید و ماه را در آن ها نور و خورشید را چراغ قرار داد.» (۱۵ و ۱۶ / نوح)

خدا در توصـیف خلقت آسـمان ها و زمین یادآور شده که آن ها متفرق و متلاشی و باز و از هم دور بودند و خدا آن ها را به هم پیوسته کرده و گرد هم

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۳

آورده و فشرده کرده و پس از آن که دور بودند به صورت آسمان درآورده، می فرماید:

«مگر ندیدند که آسمان ها و زمین از هم باز بودند و ما آن ها را به هم پیوستیم و هر چیز زنده ای را از آب قرار دادیم، آیا باز هم ایمان نمی آورند؟» (۳۰ / انبیاء)

« ثُمَّ اسْتَوی اِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ ... – آن گاه بر آسمان استیلا یافت در حالی که آسمان دود بود. پس به آسمان و زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید، گفتند: خواهان آمدیم. آن گاه در دو روز آن ها را هفت آسمان ساخت و در هر آسمان امر خاص آن را وحی کرد.» (۱۱ و ۱۲ / فصلت)

این آیه می رساند که خلقت آسمان ها در دو روز پایان یافت. البته «روز» یک مقدار معین و مشابه زمان است و لازم نیست که «روز» در هر ظرف و موقعی «روز» زمین باشد، که از یک دور حرکت وضعی زمین به دست می آید. کما این که یک روز در ماه زمین ما تقریبا بیست و نه روز و نصف روز از روزهای زمین است.

پس خدا، آسمان های هفتگانه را در دو برهه زمانی آفریده است.

چنان که در مورد زمین می فرماید: «خَلَقَ الْاَرْضَ فی یَوْمَیْنِ ... – خدا زمین را در ظرف دو روز آفرید... و روزی های زمین را در چهار روز مقدر ساخت.» (۹ و ۱۰ / فصلت)

این آیه می گوید: زمین در ظرف دو روز آفریده شده، یعنی در دو دوره و طی دو مرحله و روزهای زمین را در چهار روز یعنی فصول چهارگانه اندازه گیری شده است.

پس آن چه از این آیات به دست می آید این است که:

اولاً – خلقت آسمان ها و زمین با این وصف و شکلی که امروز دارند از «عدم صرف» نبوده، بلکه وجود آن ها مسبوق به یک ماده متشابه متراکم و گرد هم آمده ای بوده که خدا اجزای آن را از هم جدا کرده و در دو برهه زمانی به صورت هفت آسمان درآورده است.

ثانیا – این موجودات زنده که می بینیم همگی از آب به وجود آمده اند و بنابراین ماده زندگی همان ماده آب است.

با آن چه گفتیم معنی آیه مورد بحث واضح می شود:

«هُوَ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَالاَرْضَ فی سِتَّهِ اَیّامٍ!» – مراد از «خلق» که در این جا آمده همان گرد آوردن و جدا کردن اجزای آسمان و زمین از سایر مواد مشابه و متراکمی است که با آن مخلوط بوده است.

اصل خلقت آسمان ها در ظرف دو روز (دوره) بوده و خلقت زمین هم در دو روز (دوره) انجام گرفته و از شش دوره دو

دوره دیگر برای کارهای دیگر باقی می ماند.

«وَ کانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمآءِ!» (۷/هود)

عرش خدا روزی که آسمان ها و زمین را آفرید بر آب بود.

تعبیر قرار داشتن عرش خدا روی آب کنایه از آن است که ملک خدا در آن روز بر این آب که ماده حیات است قرار گرفته بود.

مراد به «ماء» در جمله فوق غیر آن آبی است که ما آن را آب می نامیم که جزو آسمان ها و زمین است. چون سلطنت خدای سبحان قبل از خلقت آسمان ها و زمین نیز مستقر بود و بر روی آب مستقر بود، پس معلوم می شود آن آب غیر این آب بوده است.(۱)

تفصیل اول خلقت آسمان و زمین؟

«ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقا اَمِ السَّماءُ بَنیها؟» (۲۷ / نازعات)

در جمله فوق اشاره به تفصیل خلقت آسمان با جمله «بَنیها» دلیل است بر این که خلقت آسمان شدیدتر از خلقت انسان است. جمله «بَنیها» بیانی تفصیلی است برای خلقت آسمان.

«رَفَعَ سَمْکَها فَسَوّیها!» (۲۸ / نازعات)

« بلند کرد سقف آسمان و نقطه مرتفع آن را !»

منظور از «تسویه آسمان» ترتیب اجزای آن و ترکیب آن است، تا هر جزئی در موضعی که حکمت اقتضا دارد قرار گیرد.

«وَاَغْطَشَ لَیْلَهاوَ اَخْرَجَ ضُحیها!»(۲۹/نازعات)

« شبش را تاریک و روزش را روشن کرد!»

اصل در معنی کلمه «ضُحی» گسترده شدن نور خورشید و امتداد یافتن روز است ولی در این جا منظور مطلق روز است، به قرینه این که در مقابل شب قرار گرفته است. اگر شب و روز را به آسمان نسبت داده، بدین جهت بوده که سبب اصلی پیدایش آن دو آسمانی است و آن پیدا شدن اجرام تاریک و ناپیدا به وسیله انوار آسمانی از قبیل نور خورشید و غیره است. و همین که این نورها غروب می کنند دوباره اجرام مستور می شوند.

مسئله شب و روز اختصاص به کره زمین که ما روی آنیم ندارد بلکه سایر اجرام آسمانی نیز تاریکی و روشنی و شب و روز دارند.

«وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذلِکَ دَحیها!» (۳۰ / نازعات)

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۴۰ و ۲۴۱ - ج: ۲، ص: ۸۲

- « بعد از آن که آسمان را بنا کرد و سقفش را بلند نمود و هر جزئش را در جای خود قرار داد و شبش را تاریک و روزش را روشن ساخت، زمین را بگسترد !»

«اَخْرَجَ مِنْها ماءَها وَ مَرْعیها !» (۳۱ / نازعات)

مراد به بیرون کردن آب زمین از زمین، شکافتن چشمه ها و جاری ساختن نهرهاست و مراد به اخراج «مَرْعای» زمین رویاندن نبات بر روی زمین است، نباتاتی که حیوانات و انسان ها از آن ها تغذیه می کنند.

«وَ الْجِبالَ اَرْسیها !» (۳۲ / نازعات)

کوه ها را بر زمین استوار کرد تا زمین نوسان و اضطراب نکند و بتواند آب ها و معدن ها را در جوف خود ذخیره کند، همچنان که سایر آیات قرآنی از این جریان خبر داده اند.

«مَتاعا لَكُمْ وَ لِاَنْعامِكُمْ !» (۳۳/نازعات)

آن چه از آسمان و زمین گفته شد خلق کردیم و امر آن را تدبیر نمودیم تا متاعی باشد برای شما و چارپایانی که خداوند مسخر شما کرد تا در زندگی تان از آن ها بهره مند شوید.

این خلقت و تدبیر از خلقت شما (انسان ها) شدیدتر است. پس شما دیگر نباید از خلقت بار دوم خود استبعاد و تعجب کنید و آن را بر خدا دشوار بپندارید.(۱)

ترکیب و تحول اجرام سماوی و زمین

« اِنَّ فی خَلْقِ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ... لَاَیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ!» (۱۶۴ / بقره)

جمله فوق اشاره دارد به اجرام آسمانی و زمین (که آن هم یکی از کرات است) و به آن چه که ترکیبات آن ها از عجایب خلقت و بدایع صنع دارد، از اشکالی که قوام اسمای آن ها بر آن است و مواردی که جرم آن ها از آن تألیف و ترکیب یافته و تحولی که بعضی از آن ها را به بعضی دیگر مبدل می کند و نقص و زیادتی که عارض بعضی از آن ها می شود و این همه مفرداتش مرکب و مرکباتش تجزیه می شود، هم چنان که فرمود: « اَوَ لَمْ یَرَوْا اَنّا نَأْتِی الْاَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ اَطْرافِها - آیا نمی بینندکه ما به زمین می پردازیم و از اطرافش کم می کنیم؟»(۴۱/رعد) و نیز فرمود: « اَوَلَمْ یَرَالَّذینَ کَفَرُوا اَنَ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ کانَتا رَتْقا فَفَتَقْناهُما آیا کسانی که کفر ورزیدند، ندیدند که آسمان ها و زمین درهم و

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۳۱

یکپارچه بود، ما آن ها را شکافته و از هم جدا کردیم...؟» (۳۰ / انبیاء)(۱)

مفهوم جنود آسمان ها و زمین

« وَلِلّهِ جُنُودُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ !» (۴ / فتح)

کلمه «جُنْد» به معنای جمع انبوهی از مردم که غرضـی واحد آن ها را دور هم جمع کرده باشد و به همین جهت به لشکری که می خواهند یک مأموریت انجام دهند «جُنْد» گفته می شود.

سیاق آیه شهادت می دهد به این که مراد به جنود آسمان ها و زمین اسبابی است که در عالم دست در کارند، تا چه آن هایی که به چشم دیده می شوند و چه آن ها که دیده نمی شوند. پس این اسـباب واسـطه هایی هسـتند بین خدای تعالی و خلق او و آن چه را که او اراده کند اطاعت می کنند و مخالفت نمی ورزند.

آوردن جمله مورد بحث بعـد از جمله « هُوَ الَّذی اَنْزَلَ السَّکینَهَ... - اوست که آرامش را نـازل کرد...» برای این بود که دلالت کنـد بر این که همه اسباب و عللی که در عـالم هسـتی است از آنِ خـداست. پس او می توانـد هرچه را بخواهـد به هر چه که خـواست برسانـد و چیزی نیست که بتوانـد بر اراده او غـالب شـود. برای این که می بینیم زیـاد شـدن ایمـان مـؤمنین را به انزال سکینت در دل های آنان مستند می کند.(۲)

مفهوم کلید گنجینه های آسمان و زمین

« لَهُ مَقالیدُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ!» (۱۲ / شوری)

کلمه «مَقالید» به معنای مفاتیح است، یعنی کلیدها و این که برای آسـمان ها و زمین کلید اثبات می کند دلالت دارد بر این که آسمان ها و زمین گنجینه هایی هستند برای آن چه که در عالم به ظهور می رسد و آن چه که از حوادث و آثار وجودی که به وقوع می پیوندد.(۳)

کیفیت متحول آسمان و زمین

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۵۰

۲- المیزان ج: ۳۶، ص: ۱۰۱

۳- المیزان ج: ۳۵، ص: ۴۲

«وَ السَّماءِ ذاتِ الرَّجْعِ وَ الْاَرْضِ ذاتِ الصَّدْعِ!» (۱۱ و ۱۲ / طارق)

مراد به آسمان صاحب «رَجْع» همین تحولاتی است که در آسمان برای ما محسوس است که ستارگان و اجرامی دریک طرف آن غروب و از طرف دیگر دوباره طلوع می کنند.

مراد به زمین صاحب «صَدْع» شکافتن زمین و روییدن گیاهان از آن است. مناسبت این دو سوگند با مسئله معاد بر کسی پوشیده نیست.(۱)

چگونگی آفرینش آسمان ها

ماده اولیه آسمان چه بود؟

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۷۵

« ثُمَّ اسْتَوی اِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ...!» (۱۱ / فصلت)

- « وَ هِیَ دُخانٌ !»

جمله فوق چنین معنا می دهـد که خـدای تعالی متوجه آسـمان شـد تا آن را بیافرینند، که چیزی بود که خدا نامش را «دُخانٌ - دود» گذاشت و آن ماده ای بود که خدا به آسـمانش درآورد و آن را هفت آسـمان کرد، بعد از آن که از هم متمایز نبودند و همه یکی بود به همین جهت در آیه مورد بحث آن را مفرد آورد و فرمود: «ثُمَّ اسْتَوی اِلَی السَّماءِ!» و نفرمود: «اَلسَّمواتِ».(۱)

متمایز شدن هفت آسمان

« فَقَضهُنَّ سَبْعَ سَمواتٍ فی یَوْمَیْنِ وَ اَوْحی فی کُلِّ سَماءٍ اَمْرَها !» (۱۲/فصلت)

معنای اصـلی «قضا» جـدا کردن چند چیز از یکدیگر است. این جمله و آیات می فهماند که آسـمانی که خدا متوجه آن شد به صورت دود بود و امر آن از نظر فعلیت یافتن وجود مبهم و غیر مشخص بود. خدای تعالی امر آن را متمایز کرد و آن را در دو روز هفت آسمان قرار داد. « البته منظور از روز پاره ای از زمان است نه روز معمولی و معهود ذهن ما.»

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۴

این آیه شریفه با آیه قبلی اش ناظر به تفصیل اجمالی است که در آیه «اَوَلَمْ یَرَالَّذینَ کَفَرُوا اَنَّ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ کانَتا رَتْقا فَفَتَقْناهُما - آیا کسانی که کافر شدند ندیدند که آسمان ها و زمین یکپارچه بود، ما آن ها را از هم جدا کردیم.» (۳۰ / انبیاء) متعرض آن بود.

«وَ اَوْحی فی کُلِّ سَماءٍ اَمْرَها!»

معنی آیه فوق این است که خدای سبحان در هر آسمانی امر آن آسمان را که منسوب و متعلق به خود آن آسمان است به اهل آسمان یعنی ملائکه ساکن در آن وحی می کند.(۱)

آسمان دنیا

« وَ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ وَحِفْظا ذلِکَ تَقْدیرُ الْعزیزِ الْعَلیمِ!» (۱۲ / فصلت)

در این آیه شریفه کلمه «سَماء» را مقید به «دُنْیا» کرد و فرمود: آسمان دنیا را با چراغ هایی زینت دادیم، تا دلالت کند بر این که آن آسمانی که قرارگاه ستارگان است نزدیک ترین آسمان به کره زمین است، چون به حکم آیه « خَلَقَ سَبْعَ سَمواتٍ طِباقا - هفت آسمان را طبقه به طبقه آفرید،» (۳ / ملک) آسمان ها روی هم قرار دارند.

از ظاهر این که فرمود: آن را با چراغ هایی زینت دادیم و این که در آیه «اِنّا زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِزینَهٍ الْکَواکِبِ،» (۶ / صافات) صریحا فرموده که آن چراغ ها عبارتند از ستارگان، بر می آید ستارگان همه در آسمان دنیا و پایین تر از آن قرار دارند و برای زمین قندیل هایی می مانند که آویزان شده باشند.(۲)

هفت آسمان چیست و کجا قرار دارند؟

« فَقَضهُنَّ سَبْعَ سَمواتٍ فی یَوْمَیْنِ...!» (۱۲ / فصلت)

از ظاهر آیات سوره «حم سَجْدَه» در قرآن کریم در مورد آفرینش و تقدیر آسمان ها و زمین مطالبی به شرح زیر به دست می آید:

۱ - آسمان دنیا از بین آسمان های هفتگانه عبارت است از آن فضایی که این ستارگان بالای سرما قرار دارند.

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۴

۲- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۷۰

۲ – این آسـمان های هفتگانه نامبرده، همه جزو خلقت جسـمانی اند و خلاصه همه در داخل طبیعت و ماده هستند و نه ماورای طبیعت. چیزی که هست این عـالم طبیعت هفت طبقه است، که هر یـک روی دیگری قرار گرفته و از همه آن ها نزدیک تر به ما، آسمانی است که ستارگان و کواکب در آن جا قرار دارنـد. و اما آن شـش آسـمان دیگر، قرآن کریم هیـچ حرفی درباره شان نزده، جز این که فرموده روی هم قرار دارند.

۳ – منظور از آسمان های هفتگانه، سیارات آسمان و یا خصوص بعضی از آن ها از قبیل خورشید و ماه و غیر آن دو نیست.

۴ – اگر در آیات و روایات آمده که آسـمان ها منزلگاه ملائکه است و یا ملائکه از آسـمان نازل می شوند و امر خدای تعالی را با خود به زمین می آورنـد و یا ملائکه با نامه اعمال بنـدگان به آسـمان بالا می رونـد و یا این که آسـمان درهایی دارد، که برای کفـار بـاز نمی شود و یـا این که ارزاق از آسـمان نـازل می شود و یا مطالبی دیگر غیر این ها، که آیات و روایات متفرق بـدان ها اشاره دارند، بیش از این دلالت ندارند که امور نامبرده نوعی تعلق و ارتباط با آسـمان ها دارند، اما این که این تعلق و ارتبـاط نظیر ارتبـاطی است که مـابین هر جسـمی بـا مکـان آن جسم می بینیم، بوده باشـد، آیـات و روایات هیـچ دلالتی بر آن ندارند.

امروز ایـن مسئله واضـح و ضـروری شـده که کرات و اجرام آسـمانی هر چه و هر جـا که باشـند، موجـودی مـادی و عنصـری جسـمانی هسـتند، که آن چه از احکـام و آثار که در عالم زمینی ما جریان دارد، نظیرش در آن ها جریان دارد و آن نظامی که در آیات شـریفه قرآن برای آسمان و اهل آسمان ثابت شده و آن اموری که در آن ها جریان می یابد هیچ شباهتی به این نظام عنصری و محسوس در عالم زمینی ما ندارد، بلکه به کلی منافی با آن است.

ملائـکه برای خـود عـالمی دیگر دارنـد، عـالمی است ملکـوتی که (نظیر عـالم مـادی مـا) هفت مرتبه دارد، که هر مرتبه اش را آسـمانی خوانده اند و آثار و خواص آن مراتب را آثار و خواص آن آسـمان ها خوانده اند، چون از نظر علو مرتبه و احاطه ای که به زمین دارنـد، شبیه به آسـمانند، که آن نیز نسبت به زمین بلنـد است و از هر سو زمین را احـاطه کرده است، این تشبیه را بدان جهت کرده اند که درک آن تا حدی برای ساده دلان آسان شود.(۱)

راه های ارتباط در آسمان های هفتگانه

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۷۱

«وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرائِقَ...!» (۱۷ / مؤمنون)

مراد به «طَرائِق» هفتگانه، آسمان های هفتگانه است و اگر آسمان ها را طرائق یعنی راه های عبور و مرور نامید، از این باب بود که آسمان ها محل نازل شدن امر از ناحیه خداست، به سوی زمین. هم چنان که فرمود: « يُدَبِّرُ الْاَمْرَ مِنَ السَّماءِ اِلَى الْاَرْضِ امر را از آسمان تا زمین تدبیر نموده، آن گاه به سوی او عروج می کند!» (۵ / سجده)

و نیز راه هایی است که اعمال ما، در صعودش به سوی خدای سبحان و ملائکه در هبوطشان و عروجشان طی می کنند. درباره عمل فرمود: « ... اِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ يَرْفَعُهُ - ... کلمه طیب به سوی او بالا می رود و عمل صالح آن را در بالاتر رفتن مدد می دهد!» (۱۰ / فاطر) درباره ملائکه فرمود: « وَ ما نَتَنَزَّلُ اِلاّ بِاَمْرِ رَبِّكَ - نازل نمی شویم مگر به امر پروردگارت!» (۶۴ / مریم)

- «وَ ما كُنّا عَنِ الْخَلْقِ غافِلينَ!»

- شما از ما منقطع و بی ارتباط نیستید و از تحت مراقبت ما بیرون نمی باشید، بلکه این راه های هفتگانه میان ما و شما نصب شده تا فرستادگان ملکی ما دائما در نزول و صعود باشند و امر ما را به سوی شما و اعمال شما را به سوی ما بیاورند.(۱)

مفهوم طباق بودن آسمان های هفتگانه

« اَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللّهُ سَبْعَ سَمواتٍ طِباقا؟» (۱۶ - ۱۵ / نوح)

مطابق بودن هفت آسمان با یکدیگر بدین معنا است که بعضی بر بالای بعضی دیگر قرار گرفته باشد و یا به معنای این است که مثل هم باشند.

این که آسمان ها را هفتگانه خوانده - آن هم در زمینه ای که می خواهد اقامه حجت کند - دلالت دارد بر این که مشرکین معتقد به هفتگانه بودن آسمان بودند و آن را امری مسلم می شمردند و قرآن با آنان به وسیله همین چیزی که خود آنان مسلم می دانستند احتجاج کرده است.

داستان هفتگانه بودن آسمان ها که در کلام نوح علیه السلام (در این آیه) آمده، به خوبی دلالت دارد بر این که این مسئله از انبیاء علیهم السلام از قدیمی ترین

۱- المیزان ج: ۲۹، ص: ۳۳

زمان ها رسیده است.(۱)

هماهنگی در خلقت هفت آسمان

«اَلَّذی خَلَقَ سَبْعَ سَمواتٍ طِباقا ما تَری فی خَلْقِ الرَّحْمنِ مِنْ تَفاوُتٍ!» (۳ / ملک)

آن خدایی که هفت آسمان را آفرید، در حالی که «طِباق» هستند یعنی، مطابق و مثل همند. در آفرینش رحمان هیچ تفاوتی نمی بینی!

منظور از نبودن تفاوت در خلق این است که تدبیر الهی در سراسر جهان زنجیروار متصل به هم است. خدای عزوجل اجزای عالم خلقت را طوری آفریده که هر موجودی بتواند به آن هدف و غرضی که برای آن خلق شده برسد و این از به مقصد رسیدن آن دیگری مانع نشود و یا باعث فوت آن صفتی که برای رسیدنش به هدف نیازمند است، نگردد.

در این دو آیه به این نکته اشاره شده که نظام جاری در عالم نظامی است واحد و متصل الاجزاء و مرتبط الابعاض.(۲)

چگونگی حفظ آسمان ها و کرات سماوی

«اَللّهُ الَّذی رَفَعَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها !» (۲ / رعد)

«عمود» چیزی است که خیمه به آن تکیه دارد و می ایستد.

غرض این آیه یاد دادن دلیل ربوبیت پروردگار متعال است و این که او واحد است و شریک ندارد و آن آسمان ها است که بدون پایه و ستونی که شما با چشمتان ببینید که بر آن تکیه داشته باشد همچنان مرفوع و بلند است و در آن نظامی جریان دارد، شمسی و قمری دارد که تا زمانی معین در آن می چرخند. و لابد باید کسی باشد که قیام به این امور بکند و آسمان ها را بدون پایه بلند کند و نظام در آن ها منتظم سازد و شمس و قمر را مسخر کند و امور عالم را تدبیر نماید.

پس این که فرمود: «الَّذی رَفَعَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها،» معنایش این می شود که خداوند آسمان را از زمین جدا کرد و میان آن دو فاصله ای گذاشت، فاصله ای که باعث

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۷۸

۲- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۴

شد آسمان مسلط بر زمین بشود و اشعه خود را بر زمین بتاباند و باران و صاعقه خود را به زمین بفرستد و هم چنین آثار دیگر.

پس آسمان بر بالای زمین بدون ستونی محسوس که انسان اعتماد بر آن احساس کند ایستاده است. پس هر انسانی باید متوجه شود که لابد کسی آن را بدون ستونی نگه داشته و نمی گذارد جا به جا بشود و آن را از فرو ریختن از مدارش نگه داشته است.

پس این که فرمود: «رَفَعَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها» و آسمان ها را وصف کرد به این که پایه ای که شما ببینید ندارند، مقصودش این نبوده که آسمان ها اصلاً پایه ندارند و در نتیجه وصف «تَرَوْنَها» وصفی توضیحی بوده باشد و مفهوم نداشته باشد، (و نتوان نتیجه گرفت که پس پایه های ندیدنی دارد!)

و نیز مقصودش این نبوده که پایه های محسوس ندارد تا بر این دو تقدیر معنایش این شود که حال که پایه ندارد پس خدا آن را بدون وساطت سببی سر پا نگه داشته است و اگر پایه می داشت مثل سایر چیزهایی که پایه دارد آن پایه ها نمی گذاشت که بیفتد و دیگر احتیاج به خدای سبحان نداشت. آری معنای آیه شریفه این نیست، همچنان که اوهام عامیانه همین را می پندارد، که تنها چیزهای استثنایی را که علل و اسباب آن ها معلوم نیست به خدا نسبت می دهند مانند امور آسمانی و حوادث جوی و روح و امثال آن.

چه، کلام خدای تعالی صریح بر این است که اولاً ـ هر چیزی که اسم چیز بر آن اطلاق شود جز خدای تعالی همه مخلوق خداست و هیچ خلقی و امری خالی و بدون استناد به خدا نیست. ثانیا تصریح می کند بر این که سنت اسباب در تمامی اجزای عالم جریان دارد و خدا بر صراط مستقیم است (که همان صراط علیت و سببیت است.)

بنابراین اگر مثلاً سقفی را دیدیم که روی پایه خود ایستاده باید بگوییم به اذن خدا و با وساطت این سبب خاص ایستاده است. و اگر جرمی آسمانی را ببینیم که بدون ستون ایستاده باز هم باید بگوییم که به اذن خدا و با وساطت اسبابی مخصوص به خود مانند طبیعت خاص یا جاذبه عمومی ایستاده است.

وجه تقیید به جمله «بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها» این ها نیست بلکه وجه آن این است که می خواهد فطرت خواب رفته بشر را بیدار کند، تا به جستجوی سبب آن برخیزد و پس از جستجو در آخر به خدای سبحان پی ببرد.(۱)

حفظ موجودات سماوی از سقوط به زمین

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۶۳

« اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی الْاَرْضِ وَ... یُمْسِکُ السَّماءَ ؟» (۶۵ / حج)

این استشهاد دیگری است بر عموم قدرت خدا و مقابله میان تسخیر آن چه در زمین است و تسخیر کشتی ها در دریا، تأیید می کند که مراد به زمین خشکی، در مقابل دریاست و بنابراین تعقیب دو جمله به جمله «وَ یُمْسِکُ السَّماءَ،» می رساند که حاصل مقصود این است که خدا آن چه در آسمان و آن چه در دریاهاست، مسخر برای شما کرده است.

مراد به آسمان، جهت بالا ـ و موجودات بالاست. پس نمی گذارد که آن موجودات فروریزد و به زمین بیفتند، مگر به اذن خودش، که با اذن او احیانا سنگ های آسمانی و صاعقه و امثال آن به زمین می افتند.

خداوند این آیه را با دو صفت رأفت و رحمت ختم فرمود، تا نعمت را تتمیم نموده و منت را بر مردم تمام کرده باشد.(۱)

آسمان، سقفی محفوظ

« وَ جَعَلْنَاالسَّماءَ سَقْفا مَحْفُوظا...!» (۳۲ / انبیاء)

گویا مراد به این که فرمود: آسمان را سقفی محفوظ کردیم این باشد که آن را از شیطان ها حفظ کردیم.

در جای دیگر فرمود: « وَ حَفِظْناها مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ رَجیمٍ - آسمان را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم!» (۱۷ / حجر) مراد به این که در پایان آیه فرموده: «مردم از آیات آن رو می گردانند،» این است که حوادث جوی را می بینند و با این که دلیل روشنی بر مدبر واحد و ایجادکننده واحداست باز متوجه نمی شوند.(۲)

آسمان و طرایق آن

« وَالسَّماءِ ذاتِ الْحُبُکِ!» (۷ / ذاریات)

کلمه «حُبُک» به معنای حسن و زینت است و به معنای خلقت عادلانه نیز می باشد. وقتی جمع بسته می شود معنایش طریقه یا طرایق خواهد بود، یعنی آن خط، خطی که در هنگام وزش باد به روی آب پیدا می شود و معنای آیه بنابر معنای اول

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۲۹۱

۲- المیزان ج: ۲۸،ص: ۱۱۶

چنین می شود:

- به آسمان دارای حسن و زینت سوگند می خورم.

و بنا بر معنای دوم چنین می شود:

- به آسمان که خلقتی معتدل دارد سوگند!

و بنابر معنای سوم چنین می شود:

- به آسمانی که دارای خطوط است سوگند!

که در این صورت به آیه « وَ لَقَدْ خَلَقْنا فَوْقَکُمْ سَبْعَ طَرائِقَ،» نظر دارد و بعید نیست ظهورش در معنای سوم بیشتر باشد، برای این که آن وقت سوگند با جوابش مناسب تر خواهد بود، چون جواب قسم عبارت است از اختلاف مردم و تشتت آنان در طریقه هایی که دارند - « اِنَّکُمْ لَفی قَوْلِ مُخْتَلِفْ...! » (۸ / ذاریات)(۱)

آسمان، محل نزول رزق و قرارگاه بهشت موعود

« وَ فِی السَّماءِ رِزْقُکُمْ وَ ما تُوعَدُونَ ! » (۲۲ / ذاریات)

مراد به «سَماء» جهت علو است چون هر چیزی که بلندتر از ما است و ما را در زیر پوشش خود قرار داده چنین چیزی را در لغت عرب سماء می گویند. مراد به رزق باران است که خدای تعالی آن را از آسمان یعنی از جهت بالای سر ما بر زمین نازل می کند و به وسیله آن انواع گیاهانی که در مصرف غذا و لباس و سایر انتفاعات ما صرف می شود، بیرون می آورد.

ممکن هم هست بگوییم، اصلاً منظور از آسمان معنای لغوی کلمه که جهت علو باشد نیست، بلکه منظور از آن عالم غیب باشد، چون همه اشیاء از عالم غیب به عالم شهود می آیند، که یکی از آن ها رزق است، که از ناحیه خدای سبحان نازل می شود. مؤید این معنا آیاتی است که همه موجودات را نازل شده از ناحیه خدا می داند:

از چارپایان هشت جفت برایتان نازل کرد، (۶ / زمر)

ما آهن را که در آن قوتی شدید است نازل کردیم، (۲۵ / حدید)

- « وَ اِنْ مِنْ شَیْ ءٍ اِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ!» (۲۱ / حجر)

که آیه آخری به طور کلی همه موجودات را نازل شده از ناحیه خدا می داند و می فرماید: هیچ موجودی نیست مگر آن که خزینه هایش نزد ماست، آن چه تنها از موجودات می بینید اندازه گیری شده و به اصطلاح درخور شده عالم شماست. مراد به

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۶۵

رزق هم تمامی موجوداتی است که انسان در بقایش بـدان ها محتاج و ازآن ها بهره مند است، چه خوردنی ها و چه نوشـیدنی هـا و چه پوشـیدنی هـا و چه مصالـح ساختمـانی و چه همسـران و فرزنـدان و چه علم و چه قـدرت و چه سایر این ها از فضایل نفسانی.

- وَ ما تُوعَدُونَ!

- آن چه وعده داده شده اید نیز در آسمان است!

حال ببینیم منظور از آن چیست؟

ظـاهرا مراد به آن بهشتی است که به انسـان هـا وعـده اش را داده و فرموده: « عِنْدَها جَنَّهُ الْمَـأْوی - بهشتی که آخرین قرارگاه است در نزدیکی سدره المنتهی است!» (۱۴و۱۵/نجم)(۱)

وجود جنبندگان در آسمان ها

« وَ مِنْ اياتِه خَلْقُ السَّمواتِ وَالاَرْضِ وَ ما بَثَّ فیهِما مِنْ دابَّهٍ...!» (۲۹ / شوری)

کلمه « بَثَّ » به معنای منتشـر کردن است و کلمه « دابَّهٍ » به معنای هر جنبنـده ای است که روی زمین حرکت می کند. پس این کلمه شامل تمامی حیوانات یعنی جانداران می شود.

معنای آیه چنین است:

و یکی از آیاتش خلقت آسـمان ها و زمین و جنبندگانی است که در آن دو منتشر کرده و او هر وقت بخواهد می تواند آن ها را جمع آوری کند.

از ظاهر آیه بر می آید که در آسـمان ها نیز جنبندگانی هست و این که بعضی جنبندگان آسمان را به ملائکه تفسیر کرده اند، صحیـح نیست، زیرا اولاًـ آیه شـریفه مطلق است و نمی شود بـدون دلیل آن را مقیـد به یک نوع جانـدار کرد و در ثانی اصولاً اطلاق کلمه « دابَّهٍ - جنبنده» بر فرشتگان معهود نیست.

«وَ هُوَ عَلی جَمْعِهِمْ اِذا یَشاءُ قَدیرٌ!»

این جمله اشاره است به حشـر جنبنـدگانی که در زمین منتشـر کرده است. دلالتی نیست بر این که جانداران آسـمان همه مانند انسان دارای عقلند. چون همین مقدار کافی است که برای خود شعوری داشته باشند و به حکم آیه « وَ ما مِنْ دَابَّهٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ یَطیرُ بِجَناحَیْهِ ... ثُمَّ اِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ - هیـچ جنبنـده ای در زمین و پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، نیست، مگر این که آن ها نیز مانند شـما امت هایی هسـتند، ما در این کتاب از هیچ چیز فروگذار نکردیم و سپس همه ایشان به سوی

پروردگارشان محشور می شوند!»

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۷۹

(۳۸ / انعام) همه جانداران دارای شعوری مخصوص به خود هستند.(۱)

چگونگی آفرینش زمین

تکون زمین، مراحل و زمان آن؟

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۹۴

« خَلَقَ الْاَرْضَ فی یَوْمَیْنِ...!» (۹ / فصلت)

- زمین را در دو روز خلق کرد.

دو روزی که خدا در آن زمین را آفریده دو قطعه از زمان است، که در آن تکون زمین و زمین شدن آن تمام شده است. و اگر آن را دو قطعه از زمان خواند، نه یک قطعه، برای این بود که دلالت کند بر این که زمین در تکون نخستین خود، دو مرحله متغایر را طی کرده است: یکی مرحله خامی و کالی و دوم مرحله پختگی و رسیده شدن و به عبارت دیگر، یکی مرحله ذوب بودن، و دیگری مرحله منجمد شدن و امثال این تعبیرها.

منظور از کلمه «یَوْم» در جمله «خَلَقَ الاَرْضَ فی یَوْمَیْنِ - زمین را در دو روز خلق کرد،» پاره ای از زمان است نه دو روز از روزهای معمولی و معهود ذهن ما، چون روز از نظر ما ساکنان زمین عبارت است از مقدار حرکت کره زمین به دور خودش، که یک دور آن را یک روز (و یا به عبارت دیگر یک شبانه روز) می نامیم و احتمال این که مراد به دو روز در آیه چنین روزی باشد احتمالی است فاسد.(۱)

ایجاد کوه ها و تقدیر ارزاق

« وَ جَعَلَ فیها رَواسِیَ مِنْ فَوْقِها وَ بارَکَ فیها وَ قَدَّرَفیها اَقْواتَها فی اَرْبَعَهِ اَیّامٍ سَواءً لِلسّائِلینَ!»

(۱۰ / فصلت)

- و قرار داد در زمین کوه هایی ریشه دار و ثابت.

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۵۹

– در زمین خیر بسیاری قرار داد که موجودات زنـده روی زمین از نبات و حیوان و انسان در زنـدگی خود انواع بهره ها از آن خیرات می برند.

– وَ قَدَّرَ فیها اَقْواتَها فی اَرْبَعَهِ اَیّامٍ... !

و آن چه قوت و رزق هست در چهار روز (چهار فصل)پدید آورده...!

مفسـرین در پاسخ این سؤال که چرا آیه را حمـل نکنیم بر این که قرار دادن کوه هـا و تقـدیر ارزاق در چهار روز بوده؟ گفته انـد: برای این که لازمه اش این می شود که روی هم خلقت زمین و آن چه در آن است در شـش روز انجام شده باشد و چون بعـد از این آیه می فرمایـد که آسـمان ها در دو روز خلق شده، در نتیجه مجموع هشت روز می شود، در حالی که قرآن کریم مکرر فرموده که روی هم خلقت آسـمان ها و زمین در شـش روز بوده است. (البته منظور از روز پاره ای از زمان است نه روز معمولی!)

آیه شـریفه فوق، ظهورش در غیر آن چیزی است که مفسـرین گفته انـد. قرائنی که در پیرامون هست تأیید می کند که مراد به تقـدیر اقوات زمین در چهـار روز، تقـدیر آن در چهـار فصـل است، که بر حسب ظـاهر حس به دنبـال میـل شـمالی و جنـوبی خورشید پدید می آید، پس ایام چهارگانه همان فصول چهارگانه است.

و اما ایامی که در این آیات برای خلقت آسـمان ها و زمین آمده، چهار روز است، دو روز برای خلقت زمین و دو روز برای به پا داشـتن آسـمان های هفتگانه، بعـد از آن که دود بود. و اما ایامی که در آن اقوات درست شده است، نه خلقت آن ها، و آن چه که در کلام خدای تعالی مکرر آمده این است که خدای تعالی آسـمان ها و زمین را در شش روز آفریده، نه مجموع خلق و تقدیر را. مراد بیان تقدیر ارزاق زمین در چهار فصل سال است.

«سَواءً لِلسّائِلینَ!»

معنای جمله فوق این است که اقوات تقـدیر شـده فراهم شـد، فراهم شدنی مخصوص برای محتاجان! ممکن هم هست معنایش این باشـد که خدا اقوات را تقدیر کرد، در حالیکه برای محتاجان یکسان و برابر بود، به طوری که همه از آن اسـتفاده کنند، نه زیاد و نه کم !

و منظور از سـائلین، انواع نباتـات و حیوانات و انسان است، که همه در بقای خود محتاج به ارزاقنـد و به اعتبار این احتیاج ذاتی آنان را «درخواست کننده» خواند، چون با زبان حال از پروردگار خود رزق می خواهند.(۱)

رام کردن زمین برای تسهیل حیات

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۶۰

« وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الاَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فی مَناکِبِها وَ کُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَ اِلَیْهِ النُّشُورُ!»

(۱۵ / ملک)

کلمه «ذَلُول» در مرکب هـا به معنای مرکب رام و رهوار است و کلمه «مَناکِب» نام محل برخورد اسـتخوان بازو با شانه است. و اگر نقـاط مختلف زمین را منکب ها خوانـده اسـتعاره است. و اگر زمین را – چون اسبی رام – خوانـد و قطعات آن را – پشت، گرده، منکب و شـانه – نامیـد، به این اعتبـار بـود که زمین برای انواع تصـرفات انسـان رام است، نه چموشـی زلزله دارد و نه از تصرفات بشر امتناع می ورزد.

معنای آیه این است که خـدای تعالی آن کسـی است که زمین را منقاد و رام شـما کرد، تا بتوانید بر پشت آن قرار بگیرید و از این قطعه به آن قطعه اش برویـد و از رزقش که او برایتـان مقـدر فرمـوده بخوریـد و به انـواع مختلفی برای به دست آوردن آن رزق در زمین تصرف کنید.

در نامیـدن زمین به نام «ذَلُول» و تعبیر این که بشـر روی شانه های آن قرار دارد، اشاره ای است روشن به این که زمین نیز یکی از سیارات است. و این همان حقیقتی است که علم هیئت و آسـمان شناسـی بعد از قرن ها بگو و مگو و بحث بدان دست یافته است.(۱)

آمادگی زمین و عوامل حیات

« اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مِهادا وَ الْجِبالَ اَوْتادا وَ...؟» (۶ تا ۱۶ / نبأ)

– مگر ما نبودیم که زمین را برای شما قرارگاه کردیم، (تا بتوانید در آن قرارگیرید و در آن تصرف کنید).

– «وَ الْجِبالَ اَوْتادا،»

کلمه «اَوْتادا» جمع وتد به معنای میخ است و اگر کوه ها را میخ ها خوانده شاید از این جهت بوده که پیدایش عمده کوه هایی که در روی زمین است از عمل آتش فشان های تحت الارضـی است، که یک نقطه از زمین را می شکافد و مواد مذاب زمینی از آن فوران می کند و به اطراف آن نقطه می ریزد و به تدریج اطراف آن نقطه بالا می آید تا به صورت میخی که روی زمین کوبیده باشند، در آید و باعث سکون و آرامش فوران آتش فشان زیرزمین گردد و اضطراب و نوسان زمین از بین برود.

– « وَ خَلَقْناکُمْ اَزْواجا،»

۱– المیزان ج: ۳۹، ص: ۲۹

شما را جفت جفت از نر و ماده آفریـدیم، تا سـنت ازدواج و تناسل در بینتان جریان یابـد، در نتیجه نوع بشـر تا روزی که خـدا خواسته باشد باقی بماند.

- «وَ جَعَلْنا نَوْمَکُمْ سُباتا،»

کلمه «سُبات» به معنای راحتی و فراغت است، چون خوابیدن باعث آرامش و تجدید قوای حیوانی و بدنی می شود و خستگی ناشی از بیداری و تصرفات در بدن از بین می رود.

- «وَ جَعَلْنَا اللَّیْلَ لِباسا،»

ما شب را چون لباس ساتری قرار دادیم که با ظلمتش همه چیز را و همه دیدنی ها را می پوشاند، همان طور که لباس بدن را و این خود سببی است الهی، که مردم را به دست کشیدن از کار و حرکت می خواند و متمایل به سکونت و فراغت و برگشتن به خانه و خانواده می سازد.

- «وَ جَعَلْنَا النَّهارَ مَعاشا،»

ما روز را زمان زندگی شما و یا محل زندگی شما کردیم، تا در آن از فضل پروردگارتان طلب کنید.

- «وَ بَنَیْنا فَوْقَکُمْ سَبْعا شِدادا،»

یعنی بر بالای سرتان هفت آسمان شدیدالبنا قرار دادیم.

« وَ جَعَلْنا سِراجا وَهّاجا،»

و چراغی رخشان برافروختیم.

کلمه «وَهّاج» به معنای چیزی است که نور و حرارت شدیدی داشته باشد و منظور از چراغ وهاج خورشید است.

«وَ اَنْزَلْنا مِنَ الْمُعْصِراتِ ماءً ثَجّاجا،»

کلمه «مُعْصِرات» به معنای ابرهای بارنده است. معنا چنین می شود که ما به وسیله بادهای فشارنده آبی ریزان نازل کردیم.

«لِنُخْرِجَ بِهِ حَبّا وَ نَباتا،»

یعنی این کار را کردیم تا دانه ها و نباتاتی (که مایه قوت آدمیان و حیوانات است) بیرون آوریم.

«وَ جَنّاتٍ اَلْفافا»

و باغ های پر درخت پدید آوردیم.

«جَنّاتٍ اَلْفاف» به معنای درختان انبوه و درهم رفته است.(۱)

گهواره بودن زمین و ایجاد راه ها

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۴۲۱

« اَلَّذی جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ مَهْدا وَ سَلَکَ لَکُمْ فیهاسُبُلاً ! » (۱۰ / جاثیه)

– خـدا آن کسـی است که زمین را برای شـما طوری آفریـد که در دامن آن پرورش یابید آن طور که اطفال در گهواره تربیت شده و نشو و نما می کنند.

– و در زمین برای شما راه ها و شاهراه ها درست کرد تا به وسیله آن ها به سوی مقاصد خود راه یافته و هدایت شوید.(۱)

زمین و نعمت های زمینی

«وَ الْاَرْضَ وَضَعَها لِلْاَنامِ!» (۱۰ تا ۱۲ / رحمن)

کلمه «اَنـام» به معنـای مردم است و اگر از خلقت زمین تعبیر کرده به «وَضَع» برای این بود که دربـاره آسـمان در آیه قبلی تعبیر کرده بود به «رفع» و خواسته بفهماند زمین پایین و آسمان بالاست، چون در عرب هر افتاده پست را «وضیع» گویند و این خود لطافتی در تعبیر است.

– «فیها فاکِهَهٌ وَ النَّخْلُ ذاتُ الْاَکْمامِ،»

مراد به «فاکِهَه» میوه های غیر خرماست. و کلمه «اَکْمام» غلاف خرماست که آن را «طَلْع» نیز گویند.

– «وَ الْحَبُّ ذوُ الْعَصْفِ وَ الرَّیْحانُ،»

کلمه «حَبّ» به معنی دانه است و تقـدیر کلام این است که در زمین دانه و ریحان نیز هست. و منظور از دانه هر چیزی است که قوت و غـذا از آن درست شود، ماننـد گنـدم و جو و برنـج و غیره. و کلمه «عَصْف» به معنای غلاف و پوسـته دانه های نامبرده است، که در فارسـی آن را سـبوس می گویند. البته بعضی آن را به برگ مطلق زراعت و بعضی دیگر به برگ خشک زراعت تفسـیر کرده انـد. و کلمه «رَیْحـان» به معنـای همه گیاهـان معطر (چون نعنـاع و مرزه و ریحـان و آویش و پونه و امثال این ها) است.

«فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما تُکَذِّبانِ؟»

کلمه «آلاء» به معنای نعمت است و خطاب در آیه متوجه عموم جن و انس است. به خاطر همین که خطاب را متوجه کل اجنه و انسان ها نموده توانسته در خلال بر شمردن نعمت ها و آلاء رحمان از شداید روز قیامت و عقوبت های مجرمین و اهل آتش

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۳۹

خبر دهد و آن ها را هم جزو نعمت ها برشمارد.

آری همین شداید و عقوبت ها وقتی به کل انسان ها و اجنه مقایسه شود نعمت می شود. چون در نظام هستی بدکاران و اهل شقاوت را به سرنوشتی که مقتضای عمل ایشان و اثر کردار خود آنان باشد سوق دادن، از لوازم صلاح نظام عام جاری در کل و حاکم بر جمیع است و خود نعمتی نسبت به کل عالم جن و انس است، هر چند که نسبت به طایفه ای خاص یعنی مجرمین نقمت و عذاب باشد.

پس آن چه از عذاب و عقاب که در آتش برای اهل آتش است و آن چه از کرامت و ثواب که در بهشت برای اهلش آماده شده، هر دو نوع آلاء و نعمت های خداست برای کل جن و انس، همان طور که خورشید و قمر و آسمان بلند و زمین پست و نجم و شجر و غیر این ها آلاء و نعمت هایی است بر اهل دنیا.(۱)

مفهوم نزول موجودات زمینی و مواد کانی

« وَ اَنْزَلْنَا الْحَدیدَ فیهِ بَأْسٌ شَدیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ!» (۲۵ / حدید)

ظاهرا «اِنزال» در این آیه نظیر آن در آیه « وَ اَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الاَنْعامِ ثَمانِیَهَ اَزْواجٍ» در سوره زمر آیه ۶ باشد. اگر خلقت مخلوقات زمینی را انزال نامیده، به این اعتبار است که خدای تعالی ظهور اشیاء در عالم هستی را بعد از عدم انزال خوانده، به این اعتبار که هر موجودی از موجودات نزد خدا و در عالم غیب خزینه ها دارد و آن موجود پس از آن که اندازه گیری شده و درخور عالم شهادت شده به ظهور پیوسته است. و این خود نوعی نزول است، هم چنان که در سوره حجر فرموده: « وَ اِنْ مِنْ شَیْ ءٍ اِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ - هیچ موجودی نیست مگر آن که نزد ما خزینه هایی از آن هست و ما نازلش نمی کنیم مگر به اندازه ای معلوم.» (۲۱ / حجر)

«فیهِ بَأْسٌ شَدیدٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ،»

کلمه «بَأْس» به معنای تأثیر شدید است، لکن غالبا در شدت در دفاع و جنگ استعمال می شود و بدین جهت فرموده در آهن بأسی شدید است، که لایزال جنگ ها و مقاتلات انواع دفاع ها نیاز به آهن داشته است. چون اقسام سلاح هایی که درست می کرده اند از آهن بوده و بشر از دیرباز به این فلز دست یافته، متوجه منافعش شده و آن را استخراج کرده است.

و اما منافع دیگری که این فلز برای مردم دارد احتیاج به بیان ندارد، چون می بینیم که آهن در تمامی شعب زندگی و صنایع مربوط به آن ها دست و

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۱۹۸

دخالت دارد.(۱)

زمین، محل زندگی و مرگ انسان ها

« اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ کِفاتا اَحْیاءً وَ اَمْواتا وَ...؟» (۲۵ تا ۲۷ / مرسلات)

کلمه «کِفـات» به معنـای جمع کردن و ضـمیمه کردن است. می فرمایـد: مگر مـا نبودیم که زمین را کفـات کردیم، یعنی چنان کردیم که همه بنـدگان را در خود جمع می کند، چه مرده ها را و چه زنده ها را. بعضـی گفته اند معنی آیه این است که مگر ما زمین را ظرف هایی برای جمع احیاء و اموات نکردیم.(۲)

مفهوم زمین های هفتگانه

« اَللّهُ الَّذی خَلَقَ سَبْعَ سَمواتٍ وَ مِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ !» (۱۲ / طلاق)

- خدایی که هفت آسمان خلق کرد و از زمین هم مثل آن را بیافرید...

از ظـاهر جمله «وَ مِنَ الاَْرْضِ مِثْلَهُنَّ،» برمی آیـد که مراد به مثـل مثلیت عـددی است. یعنی همـان طور که آسـمان هفت عـدد است، زمین هم مثل آن هفت است.

حال باید دید منظور از هفت زمین چیست؟ در این باب چند احتمال هست:

اول - این که بگوییم منظور از هفت زمین هفت عدد از کرات آسـمانی است، که ساختمانش از نوع ساختمان زمینی است که ما در آن زندگی می کنیم.

دوم - این که بگـوییم منظـور از آن تنهـا زمین خـود مـاست که دارای هفت طبقه است، که (چون طبقـات پیـاز) روی هم قرار دارند و به تمام کره احاطه دارند و ساده ترین طبقاتش همین طبقه اولی است که ما روی آن قرار داریم.

سوم - این که بگوییم منظور از زمین های هفتگانه اقلیم ها و قسـمت های هفتگانه روی زمین است، که (علمای جغرافی قدیم) بسیط زمین را به هفت قسمت (یا قاره) تقسیم کرده اند.

این چند وجه، وجوهی است که هر یک طرفدارانی دارد.(۳)

خورشید و ماه

مفهوم جریان و حرکت خورشید

١- الميزان ج: ٣٧، ص: ٣٥٨

٢- الميزان ج: ٣٩، ص: ٤٠٧

٣- الميزان ج: ٣٨، ص: ٣٠٠

« وَ الشَّمْسُ تَجْری لِمُسْتَقَرٍّ لَها ذلِکَ تَقْدیرُ الْعَزیزِ الْعَلیمِ!» (۳۸ / یس)

«جریان شمس» همان حرکت آن است. معنای آیه این است که - خورشید به طرف قرار گرفتن خود حرکت می کند. و یا تا آن جا که قرار گیرد حرکت می کند، یعنی تا سرآمدن اجلش و یا تا زمان استقرار و یا محل استقرارش حرکت می کند.

حال ببینیم معنای جریان و حرکت خورشید چیست؟

از نظر حس اگر حساب کنیم، حس آدمی برای آفتاب اثبات حرکت می کند، حرکتی دورانی، پیرامون زمین. و اما از نظر علمی تا آن جا که بحث های علمی حکم می کند درست به عکس است، یعنی خورشید دور زمین نمی چرخد، بلکه زمین به دور خورشید می گردد و نیز اثبات می کند، که خورشید با سیاراتی که پیرامون آنند به سوی ستاره «نصر ثابت» حرکت انتقالی دارند.

به هر حال حاصل معنای آیه شریفه این است که آفتاب لایزال در جریان است، مادام که نظام دنیوی بر حال خود باقی است، تا روزی که قرار گیرد و از حرکت بیفتد و در نتیجه دنیا خراب گشته و این نظام باطل گردد.

و اما این که بعضی جریان خورشید را بر حرکت وضعی خورشید به دور مرکز خود حمل کرده اند، درست نیست، چون خلاف ظاهر«جَرْی»است، زیرا «جری - جریان» دلالت بر انتقال از مکانی به مکانی دیگر دارد.

(با توجه به این که در آیه بعدی « وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّی عادَ کَالْعُرْجُونِ

الْقَدیمِ،»)از آیت قمر تنها احوالی را که نسبت به مردم زمین به خود می گیرد بیان کرده، نه احوال خود قمر را و نه احوال آن را نسبت به خورشید به تنهایی، از این جاست که می توان گفت بعید نیست مراد به «تَجری» در جمله فوق اشاره باشد به احوالی که خورشید نسبت به ما دارد و حس ما از این کره احساس می کند و آن عبارت است از حرکت یومیه اش و حرکت فصلی اش و حرکت سالیانه اش.

و مراد به جمله « لِمُستَقَرٍّ لَها، » اشاره باشد به حالی که خورشید فی نفسه دارد، و آن عبارت است از این که نسبت به سیاراتی که پیرامونش در حرکتند، ساکت و ثابت است. پس گویی فرموده: یکی از آیت های خدا برای مردم این است که خورشید در عین این که ساکن و بی حرکت است، برای اهل زمین جریان دارد و خدای عزیز علیم به وسیله آن سکون و این حرکت پیدایش عالم زمینی و زنده ماندن اهلش را تدبیر فرموده است، (و خدا داناتر است!)

- «ذلِکَ تَقْدیرُ الْعزیزِ الْعَلیم!»

یعنی جریان نامبرده خورشید، تقدیر و تدبیری است از خدایی که عزیز است، یعنی هیچ غالبی بر اراده او غلبه نمی کند، یعنی به هیچ یک از جهات صلاح در کارهایش جاهل نیست.(۱)

مفهوم منازل ماه

« وَ الْقَمَرَ قَدَّرْناهُ مَنازِلَ حَتّی عادَ کَالْعُرْجُونِ الْقَدیمِ!» (۳۹ / یس)

کلمه «مَنازِل» به معنای پیاده شدن و منزل کردن است. و ظاهرا مراد به منازل نقاط بیست و هشت گانه ای است که ماه تقریبا در مدت بیست و هشت شبانه روز طی می کند.

کلمه «عُرجُون» به معنای ساقه شاخه خرماست، البته از نقطه ای که از درخت بیرون می آید، تا نقطه ای که برگ ها از آن منشعب می شود. این قسمت از شاخه را «عُرجُون» می گویند، که (به خاطر سنگینی برگ ها) معمولاً خمیده می شود و معلوم است که اگر چند ساله شود خمیدگی اش بیشتر می گردد و این قسمت چوبی زردرنگ و چون هلال قوسی است و لذا در این آیه هلال را به این چوب که چند ساله شده باشد، تشبیه کرده است.

این آیه شریفه به اختلاف منظره های ماه برای اهل زمین اشاره می کند، چون در

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۳ و ۱۴۵

طول سی روز به شکل و قیافه های مختلفی دیده می شود و علتش این است که نور ماه از خودش نیست، بلکه از خورشید است و به همین جهت (مانند هر کره دیگر) همیشه تقریبا نصف آن روشن است و قریب به نصف دیگرش که رو به روی خورشید نیست تاریک است. و چون به دور زمین می گردد، قهرا وضع و محاذاتش با خورشید نسبت به زمین تغییر می کند و این دگرگونی همچنان هست تا دوباره به وضع اولش برگردد.

اگر ماه را در صورت هلالش فرض کنیم روز به روز قسمت بیشتری از سطح آن که در برابر آفتاب است به طرف زمین قرار می گیرد تا برسد به جایی که تقریبا تمامی یک طرف ماه که مقابل خورشید قرار گرفته، به زمین هم قرار گیرد و (ماه شب چهارده می شود،) از آن شب به بعد دوباره رو به نقصان می نهد، تا برسد به حالت اولیه اش که هلال بود.

و به خاطر همین اختلاف که در صورت ماه پیدا می شود، آثاری در دریا و خشکی و در زندگی انسان ها پدید می آید، که در علوم مربوط به خودش بیان شده است.

پس آیه شریفه از آیت قمر تنها احوالی را که نسبت به مردم زمین به خود می گیرد بیان کرده، نه احوال خود قمر را و نه احوال آن را نسبت به خورشید به تنهایی.(۱)

شناوری کرات و اجرام در فضا

« لَا الشَّمْسُ یَنْبَغی لَها اَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ وَ لَا اللَّیْلُ سابِقُ النَّهارِ وَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ!»(۴۰/یس)

معنای این که فرموده - ترجیح ندارد این که خورشید به ماه برسد، این است که چنین چیزی از خورشید سر نزده و منظور از این تعبیر این است که بفهماند تدبیر الهی چیزی نیست که روزی جاری شود و روزی از روزها متوقف گردد، بلکه تدبیری است دائمی و خلال ناپذیر. مدت معینی ندارد، تا بعد از تمام شدن آن مدت به وسیله تدبیری نقیض آن نقض گردد.

پس معنای آیه این است که شمس و قمر همواره ملازم آن مسیری هستند که برایشان ترسیم شده، نه خورشید به ماه می رسد، تا به این وسیله تدبیری که خدا به وسیله آن دو جاری ساخته مختل گردد و نه شب از روز جلو می افتد، بلکه این دو مخلوق خدا در تدبیر پشت سر هم قرار دارند و ممکن نیست از یکدیگر جلو بیفتند و در نتیجه دو تا شب به هم متصل شود، یا دو تا روز به هم بچسبد.

آیه شریفه تنها فرمود - خورشید به ماه نمی رسد و شب از روز جلو نمی زند و دیگر نفرمود - ماه هم به خورشید نمی رسد و روز هم از شب جلو نمی زند و این بدان

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۴

جهت بود که مقام آیه مقام بیان محفوظ بودن نظم و تدبیر الهی از خطر اختلال و فساد بود و برای افاده این معنا خاطرنشان ساختن یک طرف قضیه کافی بود و شنونده خودش می فهمد وقتی خورشید با این بزرگی و قوتش نتواند به ماه برسد، ماه به طریق اولی نمی تواند به خورشید برسد. و هم چنین شب ناچیز و ناتوان تر از روز است، چون شب عبارت است از نبود روزی که این شب، شب آن روز است و وقتی شب که یک امر عدمی است و طبعا متأخر از روز است، نتواند از روز پیشی گیرد، عکسش هم معلوم است، یعنی شنونده خودش می فهمد که روز هم از شب یعنی از عدم خودش پیشی نمی گیرد.

«وَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ!»

هر یک از خورشید و ماه و نجوم و کواکب دیگر در مسیر خاص به خود حرکت می کنند و در فضا شناورند، همان طور که ماهی در آب شنا می کند، پس کلمه «فَلَک» عبارت است از همان مدار فضایی که اجرام آسمانی هر یک در یکی از آن مدارها سیر می کنند.(۱)

تأمین روشنایی به وسیله ماه و خورشید

« وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فیهِنَّ نُورا وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجا ! » (۱۶ / نوح)

معنای سراج بودن خورشید این است که عالم ما را روشن می کند و اگر این چراغ خدای تعالی نبود ظلمت عالم ما را فرا می گرفت و معنای نور بودن ماه این است که زمین ما را به وسیله نوری که از خورشید می گیرد روشن می کند. پس ماه خودش روشنگر نیست تا سراج نامیده شود.

اما این که فرمود، قمر را در آسمان ها نور قرار داد و آسمان ها را ظرف قمر خواند منظور (به طوری که گفته اند) این است که بفرماید قمر در ناحیه آسمان ها قرار دارد، نه این که همه آسمان ها را نور می دهد.(۲)

بروج آسمانی و خورشید و ماه

« تَبارَکَ الَّذی جَعَلَ فِی السَّماءِ بُرُوجا وَ جَعَلَ فیها سِراجا!» (۶۱ / فرقان)

ظاهرا مراد به «بُروج» منازل آفتاب و ماه در آسمان است و یا مراد ستارگانی است که در آن منازل قرار دارند.

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۶

۲- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۷۸

مراد به «سِرَاج» آفتاب است. به دلیل این که در سوره نوح آفتاب را سراج خوانده و می فرماید: « وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِراجا !» (۱۶ / نوح)

آیه شریفه در مقام ثنای خدای تعالی بر خویش است و می خواهد تبارک او را به خاطر این که برج هائی محفوظ و تیرهایی شهاب درست کرده و آفتاب را روشنگر و ماه را منیر ساخته تا عالم محسوس را روشن کنند، افاده نماید. و با این بیان به مسئله رسالت رسولان اشاره می کند، چون این مسئله نظیر همان روشنگری آفتاب و ماه نسبت به عالم جسمانی انسان هاست. چیزی که هست رسولان خدا عالم روحانی انسان ها را روشن می کنند. اگر آفتاب پیش پای آنان را روشن می سازد رسولان خدا دیده بصیرت بندگان خدا را روشن می کنند.(۱)

حرکت حساب شده ماه و خورشید

« اَلشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبانٍ!» (۵/رحمن)

کلمه «حُسْبان» به معنای حساب کردن است. تقدیر کلام چنین است: خورشید و ماه با حسابی از خدای تعالی در حرکتند.

یعنی در مسیری و به نحوی حرکت می کنند که خدای تعالی برای آن دو تقدیر فرموده است.(۲)

نظام حاکم بر جریان ماه و خورشید

« اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ؟» (۲۹ / لقمان)

در این آیه در مورد علم خدا به اعمال بندگان استشهاد شده است به تدبیری که در نظام شب و روز جاری است، گاهی این طولانی و آن کوتاه و گاهی این کوتاه و آن طولانی می شود. که البته فصول سال و نیز سرزمین های مختلف در این کوتاهی و بلندی شب و روز مؤثرند، اما در هر فصل و در هر منطقه نظام ثابت است.

هم چنین تدبیری که در آفتاب و ماه و اختلاف طلوع و غروب آن دو جاری است. هم چنین اختلافی که بر حسب حس در مسیر و جریان آن دو است. همه این ها دلیل بر تدبیری است که خداوند جهان در سراسر جهان دارد، چون می بینیم هر یک از آفتاب و ماه نظام دقیقی دارد که هیچ خلل و تشویش و اضطرابی در آن نیست، این ها دلیل بر علم و اطلاع مدبر آن هاست، چون برقرار ساختن چنین نظامی دقیق بدون علم

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۶۰

۲- المیزان ج: ۳۷، ص: ۱۹۳

محال است.

مراد به «ایلاج» در روز این است که شب رو به بلندی بگذارد و بعضـی از ساعات روز را اشـغال کند یعنی بعضی از ساعات را که قبلًا روز بودنـد جزو خود سازد و مراد به ایلاج روز در شب عکس این معناست. و مراد به این که فرمود: هر یک از آفتاب و ماه مسخر و رام شده، تا اجل مسمی جریان دارند، این است که هر وضعی از اوضاعشان تا وقتی معین است و دوباره به وضع اول بر می گردند.

پس هر کس این نظام دقیق را که در آفتاب و ماه است در نظر بگیرد، شـکی نمی کند در این که مدبرش با علم، تدبیر امر آن ها کرده، علمی که آمیخته با جهل نیست، نه این که خودش تصادفا و اتفاقا چنین نظامی به خود گرفته باشد.(۱)

گسترش سایه و دلالت خورشید بر آن

« اَلَمْ تَرَ اِلی رَبِّکَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شاءَ لَجَعَلَهُ ساکِنا؟» (۴۵ تا ۴۷ / فرقان)

مراد به «مَدَّ الظِّل» امتداد سایه ای است که بعد از ظهر گسترده می شود و به تدریج از طرف مغرب به سوی مشرق رو به زیادی می گـذارد، تا آن جا که آفتاب به کرانه افق رسـیده و غروب کند، که در آن هنگام امتداد به آخر می رسد و شب می شود. و این سایه در همه احوالش در حرکت است و اگر خدا می خواست آن را ساکن می کرد.

- « ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَیْهِ دَلیلاً!»

منظور دلالـت آفتـاب با نور خود بر این است که در این میان سایه ای هست و نیز با گسترده شـدن نورش دلیل بر این است که سایه نیز به تدریج گسترده تر می شود، چه اگر آفتاب نبود کسی متوجه نمی شد که در این میان سایه ای وجود دارد.

علت عمومی تشـخیص معانی مختلف به وسیله انسان این است که احوال جاریه بر آن معانی مختلف می شود. حالتی پدید می آیـد و حـالتی دیگر می رود و چون حـالت دومی آمـد آن وقت به وجود حـالت اولی پی می برد و چون حالتی پدیـد می آید حالت قبلی که تاکنون مورد توجه نبود به خوبی درک می شود و اما اگر چیزی را فرض کنیم که همیشه ثابت و به یک حالت باشد به هیچ وجه راهی برای آگاهی بدان نیست.

- « ثُّمَ قَبَضْناهُ اِلَیْنا قَبْضا یَسیرا!»

معنـای جمله فوق این است که مـا با تابانیـدن خورشـید و بالا آوردن آن به تدریـج آن سایه را از بین می بریم. و در این که از بین بردن را قبض نامیـد، آن هم قبض به سوی خودش و آن قبض را به قبض آسـان توصـیف کرد خواست تـا بر کمال قـدرت الهیه خود

١- الميزان ج: ٣٢، ص: ٥٩

دلالت کند و بفهماند که هیچ عملی برای خدا دشوار نیست. و این که فقدان موجودات بعد از وجودشان انهدام و بطلان نیست، بلکه هرچه که به نظر ما از بین می رود در واقع به سوی خدا باز می گردد.(۱)

توالی شب و روز، حرکت و اجل ماه و خورشید

« یُکَوِّرُ اللَّیْلَ عَلَی النَّهارِ وَ یُکَوِّرُ النَّهارَ عَلَی اللَّیْلِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمًّی!» (۵ / زمر)

«تَکْویر» عبارت است از این که بعضی از اجزای چیزی را روی بعض دیگر بیندازیم. بنابراین مراد انداختن شب است روی روز و انداختن روز است بر روی شب. این آیه به مسئله تدبیر اشاره می کند. معنایش نزدیک به معنای آیه: « یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ - شب روز را می پوشاند،» (۷ / اعراف) می گردد و مراد از آن پشت سر قرار گرفتن شب و روز به طور مستمر است - که لاینقطع می بینیم که روز شب را و شب روز را پس می زند و خود ظهور می کند و این همان مسئله تدبیر است.

- « وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمًّی!»

یعنی خدای سبحان خورشید و ماه را رام و مسخر کرده، تا بر طبق نظام جاری در عالم زمینی، جریان یابند و این جریان تا مدتی معین باشد، از آن تجاوز نکنند.(۲)

محاسبه زمان و استفاده از ماه و خورشید

« هُوَ الَّذی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیآءً وَ الْقَمَرَ نُورا وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنینَ وَالْحِسابَ!»

(۵/یونس)

- خدا در مسیر ماه جایگاه هایی برای ماه قرار داد که هر شب در جایی غیر از جای شب گذشته قرار می گیرد و بدین ترتیب پیوسته دور می شود تا از طرف دیگر به آن برسد. این جریان در طول یک ماه کامل قمری انجام می گیرد و ماه به وجود می آید و از ماه سال به وجود می آید و لذا خدا فرمود:« لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنینَ وَ الْحِسابَ!»

- خدا خورشید را روشنی قرار داد تا شما در کلیه شئون زندگی خود از آن بهره مند شوید، مثل همه موجودات و مخلوقات دیگر که در عالم زمینی شما به سر می برند و از خورشید بهره مند می شوند.

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۴۳

۲- المیزان ج: ۳۴، ص: ۵۸

– خدا ماه را نیز نورانی کرد تا مورد استفاده قرار گیرد و آن را در جایگاه هایی معین قرار داد که اختلاف این جاها باعث پیدایش ماه و سال گردد و شما در علم به تعداد سال ها و محاسبات زندگی از آن بهره مند شوید.

خدا این ها را که اهداف و فوایدی بر آن مترتب است جز به حق نیافریده است. این اهداف، اهداف حقیقی و منظمی هستند که بر خلقت الهی مترتبند و بنابراین لغو و باطل و تصادف و اتفاق نتواند بود. در حقیقت خدا این ها را برای تدبیر شئون زندگی و اصلاح امور معاش و معاد شما خلق و بدین صورت مرتب کرده است.

بنابراین او پروردگار شما و مالك امر شماست که شئون شما را تدبیر و سرپرستی می کند و غیر از او پروردگاری نیست.(۱)

شمارش و تقسیم بندی تکوینی زمان

« اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْرا فی کِتبِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّموتِ وَ الاَرْضَ!»(۳۶ / توبه)

– شماره ماه های سال دوازده ماه است که سال از آن ترکیب می یابد و این شماره ای است در علم خدای سبحان و شماره ای است که کتاب تکوین و نظام آفرینش از آن روزی که آسمان ها و زمین خلق شده و اجرام فلکی به راه افتاده و پاره ای از آن ها به دور کره زمین به گردش درآمدند آن را تثبیت نمود.

ماه های قمری و دوازده گانه بودن آن ها اصل ثابتی از عالم خلقت دارد.

کلمه «ماه» مانند کلمه «سال» و «هفته» از لغاتی است که عموم مردم از قدیمی ترین اعصار آن ها را می شناخته اند. اولین آگاهی که انسان پیدا کرده، آگاهی به تفاوت فصول چهارگانه سال بوده، بعدا متوجه شده که دوباره همین چهار فصل تکرار شده و هم چنین سه باره و چهارباره و نگاه متوجه شده که هر یك از این فصول تقسیماتی دارند که کوتاه تر از خود فصل است و این تقسیمات را از اختلاف اشکال ماه فهمیده و دیده اند که در هر فصلی سه نوبت قرص ماه به صورت هلال در می آید و طول هر نوبت قریب به سی روز است. در نتیجه سال را که از یك نظر به چهار فصل تقسیم شده بود از این نظر به دوازده ماه تقسیم نموده (و برای هر ماهی نامی تعیین نمودند.) لکن باید دانست چهار فصلی که محسوس انسان است همان سال شمسی است.

با آن که حساب سال شمسی دقیق تر است ولی مردم سال قمری را به خاطر این که محسوس تر است و همه می توانند با نگاه به ماه استفاده خود را نموده و زمان را

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۲۱

تعیین نمایند، پیروی می کنند.

این حساب تنها در کره ماه معتبر است و اما سایر کواکب و کرات آسمانی هر کدام حساب جداگانه ای دارند، مثلاً سال در هر یکی از کرات و سیارات منظومه شمسی عبارت است از مدت زمانی که در آن زمان فلان سیاره یک بار دور خورشید بچرخد. این حساب سال شمسی آن سیاره است. اگر سیاره ای دارای قمر یا اقمار بوده باشد البته ماه قمری آن ماه دیگری است.

پس این که فرمود: « اِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللّهِ اثْنا عَشَرَ شَهْرا...» ناظر است به ماه های قمری که گفتیم دارای منشأ است حسی و آن تحولاتی است که کره ماه به خود گرفته است.

قید جمله «عِنْدَ اللّهِ» و جمله « فی کِتابِ اللّهِ یَوْمَ خَلَقَ السَّموتِ وَ الْاَرْضَ» همه دلیل است بر این که عده نامبرده در آیه عده ای است که هیچ تغییر و اختلافی در آن راه ندارد، چون نزدخدا و در کتاب خدا دوازده است.

در سوره یس فرمود: « آفتاب را چنین قرار داد که در مدار معینی حرکت کند و ماه را چنین مقدر کرد که چون بند هلالی شکل خوشه خرما منزل هایی را طی نموده و دوباره از سر گیرد. نه آفتاب به ماه برخورد و نه شب از روز جلو بزند، بلکه هر یک از آن اجرام در مداری معین شناوری کنند.» (۳۸ تا ۴۰ / یس) پس دوازده گانه بودن ماه حکمی است نوشته در کتاب تکوین و هیچ کس نمی تواند حکم خدای تعالی را پس و پیش کند!

واضح است که ماه های شمسی از قراردادهای بشری است، گو این که فصول چهارگانه و سال شمسی این طور نیست اما ماه های آن صرف اصطلاح بشری است، به خلاف ماه های قمری که یک واقعیت تکوینی است و به همین جهت آن دوازده ماهی که دارای اصل ثابتی باشد همان دوازده ماه قمری است.(۱)

تأثیر حرکت زمان در تکوین انسان و حوادث

« فَلا اُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ اِنّا لَقادِرُونَ!» (۴۰ / معارج)

منظور از مشارق و مغارب، مشارق خورشید و مغارب آن است. چون خورشید در هر روز از ایام سال های شمسی مشرق و مغربی جداگانه دارد و هیچ روزی از مشرق دیروزش طلوع و در مغرب دیروزش غروب نمی کند، مگر در مثل همان روز در سال های آینده. احتمال هم دارد مراد به مشارق و مغارب مشرق های همه ستارگان و مغرب های

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۱۹

آن ها باشد.

در جمله « بِرَبِّ الْمَشارِقِ وَ الْمَغارِبِ - من سوگند می خورم به پروردگار مشرق ها و مغرب ها،» به صفتی از صفات خودش اشاره نموده و خواسته بفهماند این که می گویم: «من» یعنی همان منی که مبدأ خلقت انسان ها در قرون متوالی ام و اداره کننده مشرق ها و مغرب هایم. چون شروق ها و طلوع های پشت سرهم و غروب های متوالی ملازم با گذشت زمان است و گذشت زمان دخالتی تام در تکون انسان ها در قرون متوالی و نیز پیدایش حوادث در روی زمین دارد.

در جمله «اِنّا لَقادِروُنَ!» زمینه کلام به رُخ کشیدن قدرتش است و نکته دیگر این که در چنین زمینه ای سخن از ربوبیت مشارق و مغارب کردن، در حقیقت علت قدرت را ذکرکردن است، تا با این تعلیل بفهماند کسی که تدبیر همه حوادث عالم منتهی به اوست، هیچ حادثه ای او را به ستوده نمی آورد و او را از پدید آوردن حادثه ای دیگر جلوگیر نمی شود، چون حوادث فعل اویند، پس هیچ خلقی از خلایق او را از این که آن خلق را مبدل به خلقی بهتر کند مانع نمی تواند بشود.(۱)

پیدایش شب و روز، نور و ظلمت

پیدایش نور و اصالت ظلمت

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۵۸

« يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثا !» (۵۴ / اعراف)

- شب را به روز می پوشاند و روز به سرعت شب را طلب می کند تا آن را بپوشاند.

این جمله اشاره دارد به این که اصل ظلمت است و نور روز چیزی است که از درخشندگی خورشید پیدا می شود و روز پدیده ای است که عارض بر شب و همان ظلمت مخروطی شکل می شود که دائما نصف کمتر سطح کره زمین را پوشانیده است.

چون دائما نور خورشید در روی زمین در حرکت است قهرا ظلمت مخروطی شکل هم در حرکت و گویا مورد تعقیب روز است.

و این که فرمود: « وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِاَمْرِه!» (۵۴ / اعراف) معنایش این است که خداوند آفتاب و ماه و ستارگان را آفرید در حالی که همه مسخر امر او و جاری بر طبق مشیت اویند.(۱)

حرکت متوالی شب و روز

« وَ ايَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهارَ!» (۳۷ تا ۴۰/یس)

آیه شریفه می خواهد به پدید آمدن ناگهانی شب به دنبال روز اشاره کند. کلمه «نَسْلَخُ» معنی بیرون کشیدن است. خدای تعالی در چند جا از کلام عزیزش از وارد شدن هر یک از روز و شب در دنبال دیگری، تعبیر به «ایلاج - داخل کردن» کرده

۱- المیزان ج: ۱۵، ص: ۲۰۷

است. وقتی وارد شدن روز بعد از شب ایلاج و ادخال روز در شب باشد، قهرا در پی آمدن شب بعد از روز به طور ناگهانی نیز، اخراج روز از شب خواهد بود. البته هم آن ادخال اعتباری است و هم این اخراج. و گویی ظلمت شب بر مردم احاطه کرده و به روی آنان افتاده، ناگهان روز این روپوش را پاره می کند و داخل ظلمت شده، نورش به تدریج همه مردم را فرا می گیرد و در هنگام غروب بناگاه بار دیگر شب چون روپوشی روی مردم می افتد و ظلمتش همه آن جاهایی را که نور روز گرفته بود می گیرد، پس در حقیقت در این تعبیر نوعی استعاره به کنایه به کار رفته است.(۱)

نظام حاکم بر اختلاف شب و روز

« ... وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ... لَآیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ!» (۱۶۴ / بقره)

اختلاف شب و روز، همان حکم و زیاد کردن و کوتاه و بلند کردنی است که به خاطر اجتماع دو عامل از عوامل طبیعی عارض بر شب و روز می شود و اول آن دو عامل عبارت است از حرکت وضعی زمین به دور مرکز خود، که در هر بیست و چهار ساعت یکبار این دور را می زند و از این دوران که همیشه یک طرف زمین یعنی کمی بیش از یک نیمکره آن را رو به آفتاب می کند و آن طرف از آفتاب نور می گیرد و حرارت را مک می زند و روز پدید می آید. یک طرف دیگر زمین یعنی کمتر از یک نیمکره آن، که پشت به آفتاب واقع شده و در ظلمت سایه مخروطی شکل آفتاب قرار می گیرد و شب پدید می آید و این شب و روز به طور دائم دور زمین دور می زنند.

عامل دومش عبارت است از میل سطح دایره استوایی و یا معدل، از سطح مدار ارضی در حرکت انتقالی شش ماه به سوی شمال و شش ماه به سوی جنوب. و این باعث می شود آفتاب هم از نقطه معتدل (اول فروردین و اول پاییز) نسبت به زمین میل پیدا کند و تابش آن به زمین انحراف بیشتری داشته باشد و در نتیجه فصول چهارگانه (بهار، تابستان، پاییز و زمستان) به وجود آید و در منطقه استوایی و دو قطب شمال و جنوب شب و روز یکسان شود، با این تفاوت که در دو قطب شش ماه شب و شش ماه روز باشد یعنی سال یک شبانه روز. در شش ماهی که قطب شمال روز است قطب جنوب شب، در شش ماهی که قطب جنوب روز است قطب شمال شب باشد.

اما در نقطه استوایی سال تقریبا مشتمل بر سیصد و پنجاه و شش شبانه روز

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۴۲

مساوی باشد و در بقیه مناطق شبانه روز بر حسب دوری و نزدیکی به خط استوا و به دو قطب، هم از جهت عدد مختلف شود و هم از جهت بلندی و کوتاهی.

این اختلاف که گفتیم باعث اختلاف تابش نور و حرارت به کره زمین است، باعث اختلاف عواملی می شود که ترکیبات زمینی و تحولات آنرا پدید می آورد. و در نتیجه آن ترکیب ها و تحولات نیز مختلف می شود و سرانجام منافع مختلفی عاید انسان ها می شود.(۱)

نظام حاکم بر عالم کبیر و ایجاد نور و ظلمت

« اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی خَلَقَ السَّموتِ وَ الْاَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمتِ وَ النُّورَ!» (۱/انعام)

در ثنایی که در این آیه و دو آیه بعدی هست اشاره ای به معارف حقیقی ای که دعوت دینی متکی بر آن است، شده و آن معارف در حقیقت به منزله ماده شریعت است و به سه نظام منحل می شود:

۱ نظام عمومی خلقت،

۲ نظامی که خصوص انسان از جهت وجود دارد،

۳ نظام عمل انسان.

آن چه از مجموع این سه آیه به دست می آید عبارت است از ثنای بر پروردگار در برابر این که عالم کبیری را که انسان در آن زندگی می کند و عالم صغیری را که همان وجود خود انسان است و محدود است از جهت آغازش به گِل و از طرف انجامش به اجل مکتوب، ایجاد فرموده و ثنای بر این که بر آشکار و نهان آدمی و تمامی عملیات او آگاهی دارد.

جمله « وَ هُوَ اللّهِ فِی السَّموتِ وَ فِی الْاَرْضَ!» که در آیه سوم است مقدمه است برای بیان علم خداوند به نهان و آشکار و کرده های انسان و بنابراین که فرمود: « خَلَقَ السَّموتِ وَ الاَرْضَ وَ جَعَلَ الظُّلُمتِ وَ النُّورَ،» اشاره است به نظامی که در عالم کبیر حکمفرماست و تمامی اشیای عالم با همه کثرت و تفرقش بر طبق آن اداره می شود. زیرا عالم مشهود ما همین زمینی است که آسمان های پهناور از هر طرف به آن احاطه نموده و با نور و ظلمتی که چرخ عالم محسوس در تحول و تکاملش بر آن ها دور می زند در آن تصرف می شود و دائما موجوداتی را از موجودات دیگر تکوین و چیزهایی را به چیزهای دیگر تحویل و نهان هایی را ظاهر و ظاهرهایی را پنهان نموده و تازه هایی را تکوین و کهنه هایی راتباه و فاسدمی کند و ازبرخوردهمین تحولات گوناگون حرکت کلی

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۵۱

جهانی که موجودات را به سوی مقصد نهایی خود می راند منتظم می شود.

کلمه «جَعَلَ» در جمله « وَ جَعَلَ الظُّلُمتِ وَ النُّورَ،» به معنی خلقت است، منتها از آن جایی که کلمه خلقت در اصل مأخوذ از «خلق الثوب- ترکیب اشیاء گوناگون» است و خلاصه در معنی آن ترکیب یافتن از اشیاء گوناگون مأخوذ است و نور و ظلمت از ترکیب چیزی با چیز دیگر موجود نشده و از این جهت در خصوص نور و ظلمت به جای خلقت تعبیر به «جَعَلَ» فرمود و شاید از همین جهت بوده که خلقت را به ایجاد آسمان ها و زمین که در آن ترکیب راه دارد اختصاص داده و خدا داناتر است.

در این جا ممکن است سؤال شود که چرا نور را به صیغه مفرد و ظلمت را به صیغه جمع آورد؟ شاید جهتش این باشد که وجود ظلمت از نبود نور و بلکه همان عدم نور در چیزی است که می بایست نور داشته باشد و چیزی که جا دارد نور داشته باشد و ندارد از جهت دوری و نزدیکی اش به نور متعدد می شود، به خلاف نور که امری است وجودی و وجودش ناشی از مقایسه آن با ظلمت نیست. و اگر هم آن را به قیاس به ظلمت درجه بندی کرده و برایش مراتبی قائل شویم در حقیقت صرف تصوری است که کرده ایم و این تصور باعث تکثر حقیقی و تعدد واقعی آن نمی شود.(۱)

ساکنان شب و روز

« وَ لَهُ ما سَکَنَ فِی الَّیْلِ وَ النَّهارِ!» (۱۳ / انعام)

سکون در لیل و نهار به معنی وقوع در ظرف عالم طبیعی است که اداره آن به دست لیل و نهار است.

چون نظام عالم طبیعت بستگی کامل به وجود نور دارد. این نور است که از سرچشمه خورشید به همه زوایای جهان ما می تابد و همه کرات منظومه را زیر اشعه خود فرو می گیرد. این نور است که از کمی و زیادی آن و طلوع و غروب و محاذاتش با اجسام عالم و هم چنین از دوری و نزدیکی اجسام به آن تحولاتی در عالم پدید می آید.

پس در حقیقت می توان گفت شب و روز گهواره ای است عمومی که عناصر بسیط عالم و موالیدی که از ترکیب آن ها با یکدیگر متولد می شود همه در آن گهواره تربیت می شوند. و در آن گهواره است هر جزئی از اجزای عالم و هر شخصی از اشخاص آن به سوی غایت خود و هدفی که برایش مقدر شده و به سوی تکامل روحی و جسمی سوق داده می شود.

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۶

و همـان طـوری که محـل سـکونت، چه شخصـی و چه عمومی، دخـالت تـامی در تکون و وضع زنـدگی سـاکنینش دارد، اگر انساننـد در آن سـرزمین در طلب رزق تکـاپو کرده و از محصولاـت زراعتی و میوه هـای آن و حیوانـاتی که در آن تربیت می یابنـد ارتزاق نمـوده و از آب آن جـا می آشامـد و از هـوایش اسـتنشاق می کنـد و از خـود در آن محیـط تـأثیراتی و از محیط تأثیراتی داشـته و اجزای بدنش بر وفق مقتضیات آن محیط رشد و نمو می کند. هم چنین شب و روز که به منزله مسکنی است عمومی برای اجزای عالم، دخالت تامی در تکون عموم موجودات متکون در آن دارد.

انسان یکی از همین ساکنین در ظرف لیل و نهار است که به مشیت پروردگار از ائتلاف اجزای بسـیط و مرکب در این قیافه و شکلی که می بینیم تکون یافته است، قیافه و انـدامی که در حـدوث و بقایش از سایر موجودات ممتاز است، زیرا دارای حیاتی است که مبتنی است بر شعور فکری و اراده ای که زاییده قوای باطنی و عواطف درونی اوست، قوایی که او را به جلب منافع و دفع مضار واداشته و به ایجاد مجتمع متشکل دعوتش می کند.

چون یگانه آفریدگار شب و روز و ساکنین در آن دو، خدای سـبحان است از این رو صحیح است گفته شود: وَ لَهُ ما سَکَنَ فِی الَّیْلِ وَ النَّهـارِ...، چون ملـک حقیقی لیـل و نهار و ساکنان در آن دو و جمیع حوادث و افعال و اقوالی که از آثار وجودی آنان است از آنِ خداست و هم چنین نظامی که در پهنای شگفت انگیز عالم جاری است به دست اوست.

خدای سـبحان کسـی است که این عالم را با وسعت عجیبی که در عناصر و بسائط و مرکبات آن هست و ما آدمیان جزء بسیار کوچکی از آنیم ایجاد فرموده و این کارگاه عظیم را تحت شـرایط و نظامی حیرت انگیز به گردش در آورده است و در تحت همان نظام نسل آدمی را زیاد کرده و نظام خاصـی در بین افراد این نوع اجرا نموده، آن گاه او را به وضع لغات و اعتبار سنن و وضع اموری اعتباری و قراردادی هدایت فرموده و پیوسته با ما و سایر اسباب قدم به قدم همراهی کرده و ما را لحظه به لحظه به معیت سایر اسباب و آن اسباب را به معیت ما در مسیر لیل و نهار به راه انداخته و حوادثی بیرون از شمار یکی پس از دیگری پدید آورده است.(۱)

استمرار در اختلاف شب و روز

« یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ!» (۱۳ / فاطر)

«ایلاج» در روز به معنای آن است که با طولانی کردن شب، روز را کوتاه کند و

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۴۰

ایلاج روز در شب آن است که با طولانی کردن روز، شب را کوتاه کند. و مراد به این دو جمله این است که به اختلاف شب و روز از نظر بلندی و کوتاهی اشاره کند، که به طور دائم در ایام سال جریان دارد.

تعبیر کردن به «یُولِجُ» دلالت بر استمرار دارد، به خلاف جریان و سیر آفتاب و ماه، که چون همیشه ثابت است، به صیغه ماضی از آن تعبیر آورده و فرموده:

« وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لِأَجَلٍ مُسَمًّی - خورشید و ماه را مسخر کرد تا هر یک برای مدتی معین حرکت کنند.» (۲/رعد) البته این عنایت صوری و مسامحی است وگرنه در خورشید جریان محسوس نیست.(۱)

مفهوم فلک و وضع شب و روز سایر کرات

« وَ هُوَ الَّذی خَلَقَ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ کُلٌّ فی فَلَکٍ یَسْبَحُونَ!» (۳۳ / انبیاء)

از ظاهر آیه به خوبی بر می آید که می خواهد برای هر یک از شب (سایه مخروطی شکل پشت زمین) و روز که سمت مقابل آفتاب است و نیز برای هر یک از آفتاب و ماه فلک اثبات کند و بنابراین قهرا باید مراد به فلک هر یک از آن ها باشد. ولی با این که ظاهر آیه روشن است معذلک باید بگوییم مراد به فلک اوضاع و احوالی که در جوّ زمین و آثاری که آن ها در زمین می گذارند می باشد هر چند که حال اجرام دیگر بر خلاف آن ها باشد. پس بنابراین آیه شریفه تنها برای زمین اثبات شب و روز می کند، دیگر دلالت ندارد بر این که آفتاب و ماه و ثوابت و سیارات چه آن ها که از خود نور دارند و چه آن ها که کسب نور می کنند شب و روز دارند. کلمه «یَسْبَحُونَ» به معنای جریان و شنا در آب است.(۲)

مفهوم ایلاج شب در روز و روز در شب

« یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ!» (۶ / حدید)

«ایلاج» شب در روز و ایلاج روز در شب به معنای اختلافی است که شب و روز در کوتاهی و بلندی دارند. و این اختلاف در دو نیمکره شمالی و جنوبی درست به عکس همند. در فصلی که در نیمکره شمالی شب ها بلند است، در نیمکره جنوبی کوتاه است و در فصلی که در نیمکره شمالی شب ها کوتاه و روزها بلند است، در نیمکره جنوبی به

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۴۷

۲- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۶

عکس آن است. مسئله اختلاف شب و روز را در کلام خدای تعالی چند بار دیدیم.(۱)

نظام طبیعی ایلاج شب و روز

« ذلِکَ بِاَنَّ اللّهَ یُولِجُ اللَّیْلَ فِی النَّهارِ وَ یُولِجُ النَّهارَ فِی اللَّیْلِ!» (۶۱ / حج)

«ایلاج» هر یک از شب و روز در دیگری به معنای حلول آن در محل آن دیگر است، مانند حلول نور و روز در جای ظلمت شب که گویی نور صبح مانند فرو رفتن چیزی در چیزی داخل ظلمت شب می شود و پس از وسعت یافتن همه آن فضایی را که ظلمت شب فرا گرفته بود می گیرد، هم چنان که ظلمت عصر وارد در نور روز شده و در آن وسعت می گیرد تا همه فضا و جای نور را بگیرد.

اشاره در کلمه «ذلِکَ» بر پیروزی مظلوم است که بر ظالم خود دست قانونی یافته و عقابش نموده است. و معنایش این است که این نصرت به سبب آن است که سنت خدا بر این جریان یافته که همواره یکی از دو متضاد و مزاحم را بر دیگری غلبه دهد، همان طور که همواره روز را بر شب و شب را بر روز غلبه می دهد - وَ اَنَّ اللّهَ سَمیعٌ بَصیرٌ.(۲)

مفهوم لباس بودن شب و سبات خواب

« وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمْ اللَّیْلَ لِباسا وَ النَّوْمَ سُباتا وَ جَعَلَ النَّهارَ نُشُورا!»(۴۷ / فرقان)

«لِباس» بودن شب از این باب است که ظلمت آن مانند لباس و پرده، آدمی را می پوشاند. «سُبات» بودن خواب به معنای این است که در هنگام خواب آدمی از هر کاری منقطع می شود. معنای «نُشور» کردن روز این است که روز را هنگام انتشار مردم به طلب رزق قرار می دهد.

این معانی یعنی پوشاندن خدای تعالی آدمیان را با لباس شب و قطع آن ها از عمل و جنب و جوش و سپس منتشر کردنشان در روز برای سعی و عمل حالش حال همان گستردن سایه و دلیل قرار دادن آفتاب بر وجود سایه بوسیله آفتاب به سوی خود می باشد.(۳)

اختلاف شب و روز و اعمال انسان

۱- المیزان ج: ۳۷، ص:۳۰۵

۲- المیزان ج: ۲۸، ص: ۲۸۹

۳- المیزان ج: ۲۸، ص: ۲۸۹

« وَ اللَّیْلِ اِذا یَغْشیها !» (۱ تا ۴ / لیل)

در این آیه به شب هنگامی که روز را فرا می گیرد سوگند یاد شده و فراگیری شب نسبت به روز در جای دیگر نیز آمده است که فرمود: « یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهارَ - شب روز را فرا می گیرد.» (۵۴ / اعراف) احتمال هم دارد که مراد فراگیری و پوشاندن قرص خورشید باشد.

«وَ النَّهارِ اِذا تَجَلّی!»

کلمه «تَجَلّی» به معنای ظهور و پیدا شدن چیزی است بعد از خفا و ناپیدایی آن.

«وَ ما خَلَقَ الذَّکَرَ وَ الْاُنْثی!»

معنای آیه این است که سوگند می خورم به شب، وقتی همه جا را فرا می گیرد، و به روز وقتی همه پنهان ها را آشکار می سازد و به چیزی که نر و ماده را با این که از یک نوعند مختلف آفرید. مراد به نر و ماده مطلق نر و ماده است، هرچه که باشد و هر جا محقق شود.

« اِنَّ سَعْیَکُمْ لَشَتّی!»

جمله بالاـ جواب سوگندهای سه گانه است و معنایش این است که من سوگند می خورم به این واقعیات متفرق، که هم در خلقت و هم در اثر متفرقند، با این که مساعی شما نیز هم از نظر جرم عمل و هم از نظر اثر مختلفند. بعضی عنوان اعطا و تقوی و تصدیق را دارد و اثرش هم خاص به خودش است. و بعضی ها عنوان بخل و استغناء و تکذیب را دارد و اثرش هم مخصوص خودش است.(۱)

آسمان ها و زمین و شب و روز و آفتاب و ماه و ستارگان در تسخیر انسان

« وَ سَخَّرَ لَکُمْ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الْاَرْضِ جَمیعا مِنْهُ...!» (۱۳ / جاثیه)

معنای تسخیر آن چه در آسمان ها و زمین برای انسان، این است که عالم مشهود همه بر طبق یک نظام جریان دارد و نظامی واحد بر همه آن ها حاکم است و بعضی را به بعض دیگر مرتبط و همه را با انسان مربوط و متصل می سازد و در نتیجه انسان

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۲۶۱

در زنـدگی خـود از موجودات علوی و سـفلی منتفع می شود و روز بروز دامنه انتفـاع و بهره گیری جوامع بشـری از موجودات زمینی و آسـمانی گسترش می یابد و آن ها را از جهات گوناگون واسطه رسیدن به اغراض خود یعنی مزایای حیاتی خود قرار می دهد، پس به همین جهت تمامی این موجودات مسخر انسانند.

کلمه «مِنهُ» ابتدا را می رساند و معنای جمله را چنین می سازد - که خدای تعالی تمامی آن چه در آسـمان و زمین است مسخر شما کرد در حالی که هستی همه آن ها از ناحیه خدا آغاز شده است.

پس همه ذوات موجودات از نـاحیه خـدا آغـاز شـده، چون او آن هـا را ایجـاد کرده، در حـالی که قبل از ایجاد الگویش را از جـایی نگرفته و همچنـان آثـار و خواص آن هـا نیز مخلوقات اوینـد، که یکی از آثـار و خواص آن هـا همین ارتباط آن ها به یکدیگر است، که نظام جاری در آن ها به وجود آورده، نظامی که با زندگی انسان ها مرتبط است.

- « وَ سَخَّرَ لَکُمُ اللَّیْلَ وَ النَّهارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النُّجُومُ مُسَخَّراتٌ بِاَمْرِه...!» (۱۲ / نحل)

- « و شب و روز را به خدمت شما گذاشت و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان وی به خدمت درند! »

یـک یـک این نـامبرده هـا و هم چنین مجموع شب و روز و مجموع آفتاب و ماه و نجوم دارای خواص و آثاری هسـتند که هر یک برای خود دلیل مستقلی است بر اثبات وحدانیت پروردگار در ربوبیت.(۱)

مراتب حرکت ماه و خورشید و انسان

« فَلا اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ وَ اللَّیْلِ وَ ما وَسَقَ وَ الْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ لَتَرْکَبُنَّ طَبَقا عَنْ طَبَقٍ!»

(۱۶تا۱۹/ انشقاق)

کلمه «شَـفَق» به معنای سـرخی و بالای آن زردی و روی آن سـفیدی است که در کرانه افق در هنگام غروب خورشید پیدا می شود.

- «وَ اللَّیْلِ وَ ما وَسَقَ!»

کلمه «وَسَق» به معنای جمع شدن چند چیز متفرق است.

می فرمایـد به شب سوگند، که آن چه در روز متفرق شده جمع می کند، انسان ها و حیوان ها که هر یک به طرفی رفته اند در هنگام شب دور هم

۱- المیزان ج:۳۵، ص:۲۶۴ و ج: ۲۴، ص: ۵۴

جمع می شوند.

بعضی ها کلمه «وَسَق» را به معنای طرد گرفته و آیه را چنین معنا کرده اند:

به شب سوگند که ستارگان را از خفا به ظهور می اندازد.

- «وَ الْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ!»

به قمر سوگند، وقتی که نورش جمع می شود، نور همه اطرافش منضم به هم می شود و به صورت ماه شب چهارده در می آید.

- «لَتَرْکَبُنَّ طَبَقا عَنْ طَبَقٍ!»

این آیه جواب همه سوگندهای قبلی است و خطاب در آن به مردم است. و کلمه «طَبَق» به معنای چیزی و یا حالی است که مطابق چیز دیگر و یا حال دیگر باشد، چه این که یکی بالای دیگری قرار بگیرد و چه نگیرد، بلکه پهلوی هم باشند و به هر حال منظور مراحل زندگی است، که انسان آن را در تلاشش به سوی پروردگارش طی می کند. مرحله زندگی دنیا و سپس مرحله مرگ و آن گاه مرحله حیات برزخی، (و سپس مرگ در برزخ و هنگام دمیدن صور،) و در آخر انتقال به زندگی آخرت و حساب و جزا.

در این آیه اشاره ای هست به این که مراحلی که انسان در مسیرش به سوی پروردگارش طی می کند، مراحل مترتب و با یکدیگر متطابق است.(۱)

عظمت شب و روز و عظمت نفس انسان

« وَالشَّمْسِ وَ ضُحیها !»(۱ تا ۸ / شمس)

کلمه «ضُحی» به معنای گستردگی نور آفتاب است. در این آیه به خورشید و گستردگی نورش در زمین سوگند یاد شده.

- «وَ الْقَمَرِ اِذا تَلیها!»

در این آیه به قمر سوگند یاد شده، در حالی که دنبال شمس در حرکت است. و مراد به دنباله روی قمر دو چیز می تواند باشد، یکی این که از خورشید کسب نور می کند، که در این صورت حال «اِذا تَلیها» حال دائمی است، چون قمر دائما از شمس کسب نور می کند و یکی این که طلوع قمر بعد از غروب خورشید باشد، که در این صورت سوگند دائمی نیست، بلکه در دو حال قمر است، یکی ایامی که قمر به صورت هلال در می آید، و یکی ایامی که تمام قرص آن روشن می شود.

- «وَ النَّهارِ اِذا جَلّيها!»

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۴۵

کلمه «جَلّی» به معنای اظهار و برملا کردن است، از فحوای کلام معلوم است که روز «زمین» را ظاهر می کند.

- «وَ اللَّیْلِ اِذا یَغْشیها!»

یعنی به شب سوگند در آن هنگام که «زمین» را فرا می گیرد.

- «وَ السَّماءِ وَ ما بَنیها وَ الْاَرْضِ وَ ما طَحیها!»

معنایش این است که سوگند می خورم به آسمان و آن چیز قوی عجیبی که آن را بنا کرده و سوگند می خورم به زمین و آن چیز نیرومند شگفت آوری که آن را گسترده است.

- «وَ نَفْسٍ وَ ما سَوّیها!»

سوگند می خورم به نفس و آن چیز نیرومند و دانا و حکیمی که آن را چنین مرتب خلق کرد و اعضایش را منظم و قوایش را تعدیل کرد و اگر کلمه «نَفْس» را نکره آورده بعید نیست برای این بوده باشد که اشاره کند به این که آن قدر این خلقت اهمیت دارد که قابل تعریف و توصیف نیست و این که این خلقت را خبری هست.

«فَاَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْویها!»

کلمه «فُجُور» به معنای دریدن پرده حرمت دین است. در حقیقت وقتی شریعت الهی از عمل یا از ترک عملی نهی می کند، این نهی پرده ای است که بین آن عمل و ترک عمل و بین انسان زده شده و ارتکاب آن عمل و ترک این عمل دریدن آن پرده است. کلمه «تَقْوی» به معنای آن است که انسان خود را از آن چه می ترسد در محفظه ای قرار دهد. منظور از این محفظه و تقوی به قرینه این که در مقابل فجور قرار گرفته اجتناب از فجور و دوری از هر عملی است که با کمال نفس منافات داشته باشد، و در روایت هم تفسیر شده به ورع و پرهیز از محرمات الهی.

کلمه «الهام» به معنای آن است که تصمیمی و آگهی از خبری در دل آدمی بیفتد و این خود افاضه ای است الهی و صور علمیه ای است یا تصوری و یا تصدیقی که خدای تعالی به دل هر کسی بخواهد می اندازد. اگر در آیه شریفه هم تقوای نفس را الهام خوانده و هم فجور آن را، برای این بود که بفهماند مراد به این الهام این است که خدای تعالی صفات عمل انسان را به انسان شناسانده و به او فهمانیده عملی را که انجام می دهد تقوی است یا فجور است.

الهام فجور و تقوی همان عقل عملی است که از نتایج تسویه نفس است، پس الهام نامبرده از صفات و خصوصیات خلقت آدمی است.(۱)

ستارگان و کرات آسمانی

آرایش آسمان دنیا به وسیله کواکب

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۲۴۹

« اِنّا زَيَّنَّاالسَّماءَالدُّنْيا بِزينَةٍ الْكَواكِبِ!»(۶/صافات)

در كلام مجيد خداى سبحان مسئله زينت دادن آسمان به وسيله ستارگان مكرر آمده و از آن جمله فرموده:

- « وَ زَيَّنَّا السَّماءَ الدُّنْيا بِمَصابيحَ !» (۱۲ / فصلت)

- ما آسمان دنيا را با چراغ هايى زينت داديم!

- « وَ لَقَدْ زَيَّنَّا السَّمآءَ الدُّنْيا بِمَصابيحَ!» (۵ / ملك)

به تحقيق كه آسمان دنيا را با چراغ هايى زينت داديم!

- « اَوَ لَمْ يَنْظُرُوا اِلَى السَّماءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ بَنَيْناها وَ زَيَّنّاها ! »(۶ / ق)

آيا نظر نمى كنند به آسمانى كه بالاى سرشان است، چگونه آن را بنا كرديم و زينت داديم.

اين آيات خالى از اين ظهور نيستند كه آسمان دنيا يكى از آسمان هاى هفتگانه اى است كه قرآن كريم نام برده است. و مراد به آن فضايى است كه ستارگان بالاى زمين در آن فضا قرار دارند.(۱)

وجود حيات در ساير كرات و موجوداتى از انسان و جن

« وَ لِلّهِ يَسْجُدُ ما فِى السَّمواتِ وَ ما فِى الاَرْضِ مِنْ دابَّةٍ وَالْمَلائِكَةُ ! » (۴۹/نحل)

«دابَّه» به معناى هر چيزى است كه تحرك و انتقال از جايى به جايى داشته باشد.

۱- الميزان ج: ۳۳، ص: ۱۹۷

معنـای آیه فوق این است که - آن چه جنبنـده در زمین و آسـمان هست در برابر خـدا خضـوع نموده و انقیـاد ذاتی که همـان حقیقت سجده است دارند، پس حق او «خدای تعالی» است که پرستش و سجده شود.

این آیه دلالت دارد بر این که در غیر کره زمین از کرات آسـمان نیز جنبندگانی هسـتند که در آن جا مسـکن داشته و زندگی می کنند.

عمومیت کلمه «دابَّه» انسـان و جن هر دو را شامل می شود، چون خـدا در کلام خود برای جن نیز «دبیب - جنبش» را که برای سایر جنبنـدگان از انسان و حیوان است اثبات می کنـد. و از این که ملائکه را جـداگانه اسم می برد کاملاً می توان فهمیـد که هر چنـد ملائکه نیز آمـد و شد و حرکت و انتقال از بالا و پایین و به عکس دارند، لکن حرکت آنان از نوع جنبندگان و انتقال مکانی آنان نیست.(۱)

ستارگان، چراغ ها و زینت آسمان ها

« وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّمآءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ وَ جَعَلْناها رُجُوما لِلشَّیاطینِ!» (۵/ملک)

کلمه «مَصابیح» به معنی چراغ است و اگر ستارگان را چراغ نامیده به خاطر نوری است که از آن ها تلؤلؤ می کند.

«وَ جَعَلْناها رُجُوما لِلشَّیاطینِ!»

یعنی مـا سـتارگان را که آسـمان را به آن هـا زینت دادیم رجم هـا - تیرهـا - قرار دادیم و با آن ها شـیاطینی را که به آسـمان نزدیک می شوند تا خبرهای آسمانی را استراق سمع کنند، تیر باران می کنیم. در جای دیگر فرمود:

« اِلاّ مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ مُبینٌ ! » (۱۸ / حجر)

مگر کسی که استراق سمع کند، که تیرهای شهاب دنبالش می کنند.

« اِلاّ مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَهَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ !» (۱۰ / صافات)

مگر شیطانی که بخواهد چیزی برباید که شهاب فروزان دنبالش می کند!

بعضـی از مفسـرین گفته اند جمله مورد بحث دلالت دارد بر این که مراد به کواکب که آسـمان را زینت داده تمامی ستارگان آسـمان است، چه ثوابت و سـیارات و چه نیازک ها. چون ثوابت و سیارات هر یک در جای خود و در مدار خود قرار دارند و نمی توانند منظور از «رُجُوم» باشـند. و دو کلمه «کوکب» و «نجم» همان طور که بر ستارگان فعلی اطلاق می شود، بر شهاب ها نیز اطلاق می شود.

بعضی دیگر گفته اند شهاب ها تکه هایی هستند که از کواکب جدا می شوند و به

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۳۵

وسیله آن ها شیطان ها رجم می شوند. و اما خود کواکب به هیچ وجه فرو نمی ریزند، مگر وقتی که خدا بخواهد همه را فانی سازد. این وجه با نظریه های علمی امروز موافق تر است. و اما این که رجم شیطان ها به وسیله شهاب ها چه معنا دارد در مبحث «ملائکه» توضیح داده شده است.(۱)

برج های آسمان و زینت و حفاظ آن

« وَ لَقَدْ جَعَلْنا فِی السَّماءِ بُرُوجا وَ زَیَّنّاها لِلنّاظِرینَ!» (۱۶ تا ۱۸ / حجر)

«وَ السَّماءِ ذاتِ الْبُرُوجِ!» (۱ / بروج)

«بُرُوج» به معنای قصرهاست و اگر منازلی را که آفتاب و ماه در آسمان به حسب حس دارند برج نامیده، از باب تشبیه آن است به قصرهایی که سلاطین در نقاط مختلف کشور خود می سازند.

البته اصل کلمه برج به معنای هر چیز پیدا و ظاهر است. و اگر بیشتر در کاخ های عالی استعمال می شود برای این است که کاخ ها در نظر تماشاکنندگان و بینندگان ظاهر و هویدا است. ساختمان استوانه شکلی که در چهار گوشه قلعه ها برای دفاع می سازند نیز برج نامیده می شود و همین معنا منظور آیه است، چون در آیه اولی فرمود:

– ما برای بنای آسمان برج ها قرار دادیم و آسمان را برای نظرکنندگان زینت داده و آن را از هر شیطانی رانده شده حفظ کردیم.

پس مراد از کلمه بروج، موضع ستارگان در آسمان است.

در آیه دوم به آسمانی سوگند یاد شده که به وسیله برج ها محفوظ می شود.

مقصود از زینت دادن آسمان برای ناظرین همین بهجت و جمالی است که می بینیم، با ستارگان درخشنده و کواکب فروزانش که اندازه های مختلف و لمعات متنوعی دارند عقل ها را حیران می سازد. در قرآن کریم این معنا در چند جا تکرار شده، و همین تکرار کشف می کند از این که خدای سبحان عنایت بیشتری به یادآوری آن دارد، یک جا می فرماید:

«وَ لَقَدْ زَیَّنَّا السَّمآءَ الدُّنْیا بِمَصابیحَ ! »

« زینت دادیم آسمان دنیا را به چراغ ها ! » (۱۲/ فصلت)

و جای دیگر می فرماید:

– « اِنّا زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِزینَهٍ الْکَواکِبِ وَ حِفْظا مِنْ کُلِّ شَیْطانٍ مارِدٍ...!»(۶و ۷/صافات)

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۷

– زینت دادیم آسمان دنیا را به زینتی که هر یک کوکبی است و هم حفظ است از هر شیطان رانده شده، هر وقت بخواهند از عالم بالاـ خبردار شوند، از هر طرف تیرباران و رانده می شوند و مرایشان راست عذابی متعاقب و دائم مگر آن ها به طور قاچاق نزدیک شوند که شهاب ثاقب دنبالشان می کند.(۱)

مفهوم شهاب و آسمان های ملکوت

« اِلّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَهَ فَاَتْبَعَهُ شِهابٌ ثاقِبٌ !» (۷ و ۸ / صافات)

کلمه «شِهاب» به معنای شعله ای است که از آتش بیرون می آید. اجرام روشنی را هم که در جو دیده می شوند، از این جهت شهاب گفته اند که گویا ستاره ای است که ناگهان از یک نقطه آسمان بیرون آمده و به سرعت می رود و پس از لحظه ای خاموش می گردد.

این بیاناتی که در کلام خدای تعالی دیده می شود، از باب مثال هایی است که به منظور تصویر حقایق خارج از حس زده شده، تا آن چه از خارج از حس است به صورت محسوسات در افهام بگنجد.

معنای آیه فوق چنین است:

مگر شیطانی که بخواهد، چیزی برباید که شهاب فروزان دنبالش می کند.

مراد از نزدیک شدن شیطان ها به آسمان و استراق سمع کردن و به دنبالش هدف شهاب ها قرار گرفتن، این است که شیطان ها می خواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند و از اسرار خلقت و حوادث آینده سر در بیاورند و ملائکه هم ایشان را با نوری از ملکوت که شیطان ها تاب تحمل آن را ندارند، دور می سازند. یا مراد این است که شیطان ها خود را به حق نزدیک می کنند، تا آن را تلبیس ها و نیرنگ های خود به صورت باطل جلوه دهند و یا باطل را با تلبیس و نیرنگ به صورت حق در آورند و ملائکه رشته های ایشان را پنبه می کنند و حق صریح را هویدا می سازند، تا همه به تلبیس آن ها پی برده و حق را حق ببینند و باطل را باطل.

«لا یَسَّمَّعُونَ اِلَی الْمَلَاءِ الْاَعْلی وَ یُقْذَفُونَ مِنْ کُلِّ جانِبٍ!» (۸ / صافات)

شیطان های خبیث نمی توانند به آن چه در ملاء اعلی می گذرد، گوش دهند!

جمله فوق کنایه است از این که آن ها ممنوع از نزدیکی بدان جا هستند.

۱- المیزان ج:۳۳، ص: ۲۰۲ و ج: ۴۰، ص: ۱۵۲

منظور از ملاء اعلی ملائکه مکرمی هستند که سکنه آسمان های بالا را تشکیل می دهند.

مراد به آسمانی که ملائکه در آن منزل دارند، عالمی ملکوتی خواهد بود، که افقی عالی تر از افق عالم ملک و محسوس دارد، همان طور که آسمان محسوس ما با اجرامی که در آن هست: عالی تر و بلندتر از زمین ماست.(۱)

طارق یا نجم ثاقب

« وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ وَ ما اَدْریکَ مَا الطّارِقُ اَلنَّجْمُ الثّاقِبُ !» (۱ / طارق)

«طارِق» در اصل به معنای زدن به شدت است به طوری که صدایش به گوش ها برسد. سپس استعمالش در هر چیزی که شب ظاهر شود شایع گشته است، مانند ستارگان که در شب پیدا می شوند و در آیه همین معنا منظور است.

کلمه «ثاقِب» در اصل به معنای دریدن بود و بعدها به معنای هر چیز نورانی و روشنگر شد، به این مناسبت که چنین چیزی پرده ظلمت را با نور خود می درد و گاهی هم به معنای بلندی و ارتفاع می آید.

پس این که فرمود: «وَ السَّماءِ وَ الطّارِقِ!» سوگندی است به آسمان و به طارق، و آن گاه طارق را تفسیر کرده به نجم، یعنی ستاره ای که در شب طلوع می کند. و جمله «وَ ما اَدْریکَ مَا الطّارِقُ !» امر آن را بزرگ داشته و می فهماند که به چیز بزرگی سوگند یاد کرده است.

جمله «اَلنَّجْمُ الثّاقِبُ !» بیان طارق است، گویا وقتی فرموده:

تو نمی دانی که طارق چیست، شخصی پرسیده: چیست؟

فرموده: اَلنَّجْمُ الثّاقِبُ.(۲)

عظمت مواضع ستارگان

« فَلا اُقْسِمُ بِمَواقِعِ النُّجومِ وَ اِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظیمٌ !» (۷۵تا۷۶/ واقعه)

معنای آیه چنین است:

من سوگند می خورم، به محل های ستارگان، به آن جایی که هر ستاره در آسمان دارد.

۱- المیزان ج:۳۳، ص: ۲۰۱ و ۲۰۳

۲- المیزان ج:۴۰، ص: ۱۶۹

«وَ اِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظیمٌ!»

این آیه شریفه می خواهد، سوگند قبلی را بزرگ جلوه دهد و مطلبی را که با آن سوگند تأکید و اثبات می کرد، بیشتر تأکید کند.(۱)

توصیف حرکت سیارات

«فَلا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوارِ الْکُنَّسِ وَ اللَّیْلِ اِذا عَسْعَسَ وَ الصُّبْحِ اِذا تَنَفَّسَ!»(۱۵و۱۸/ تکویر)

کلمه «خُنَّس» به معنای گرفتگی و تأخر و استتار است. کلمه «جَوار» به معنای سیر سریع است که معنایی است استعاره از جریان آب. کلمه «کُنَّس» به معنای داخل شدن وحشی هایی از قبیل آهو و طیور به درون لانه اش است.

منظور از «خُنَّس و جَواری کُنَّس،» ستارگان است، یا همه آن ها و یا بعضی از آن ها چیزی که هست چون ستارگان بعضی سیار و بعضی ثابتند، آن هایی که سیار هستند با صفاتی که در این آیات آمده مناسبت بیشتری دارند. چون از جمله صفات، صفت خنوس و جری و کنوس را آورده و این صفات با وضع پنج سیاره سرگردان یعنی زحل، مشتری، مریخ، زهره و عطارد منطبق است، زیرا این ها در حرکتشان البته برحسب آن چه ما می بینیم استقامت و رجعت و اقامت دارند. استقامت دارند برای این که حرکتشان از نظر زمان شبیه هم است. رجعت دارند چون انقباض و تأخر و خنوس زمانی دارند. و اقامت دارند چون در حرکت استقامتی و رجعتی خود زمانی توقف دارند، گویی آهوی وحشی اند که زمانی در آشیانه خود اقامت می کند.(۲)

شروع حیات و عوامل شرایط ان

عوامل تکون نبات و حیوان

آب ، مایه حیات محسوس

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۸۰

۲- المیزان ج: ۴۰، ص: ۸۷

« وَ جَعَلْنا مِنَ الْماءِ کُلَّ شَیْ ءٍ حَیٍّ...!» (۳۰ / انبیاء)

از ظاهر سیاق آیه برمی آید که کلمه «جَعْل» به معنای خَلْق باشد و مراد این باشد که آب دخالت تامی در هستی موجودات زنده دارد، هم چنان که در سوره نور همین مضمون را آورده و فرموده:

«وَاللّهُ خَلَقَ کُلَّ دابَّهٍ مِنْ ماءٍ!»(۴۵/نور)

خداوند هر جنبنده را از آب آفرید.

شاید واقع شدن این مضمون در سیاقی که در آن آیات محسوس را می شمارد، باعث شود که حکم در آیه شریفه منصرف به غیر ملائکه و امثال آن باشد، دیگر دلالت نکند بر این که خلقت ملائکه و امثال آنان هم از آب باشد.

مسئله مورد نظر آیه شریفه، یعنی ارتباط زندگی با آب، مسئله ای است که در مباحث علمی به خوبی روشن شده و به ثبوت رسیده است.(۱)

نظام جریانات جوی، نزول باران و تکون نبات و حیوان

« وَ ما اَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَاَحْیا بِهِ الاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ بَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّهٍ!»

(۱۶۴/بقره)

حقیقت آب باران عبارت است از عناصر مختلفی که در آب دریا و غیره هست و

۱- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۵

در اثر تابش خورشـید بخار گشته و به خاطر حرارتی که به خود گرفته به آسمان می رود تا جایی که به طبقه ای از هوای سرد برسـد و در آن جا مبـدل به آب گشـته و ذرات آب به یکـدیگر متصل شـده و به صورت قطره در می آیـد. اگر قبل از متصـل شـدن یعنی همان موقعی که به صورت پودر بود، یـخ نزنـد و بعد به هم متصل شود، به صورت برف سـرازیر می گردد. و اگر بعـد از اتصال پودر و قطره شـدن یـخ بزند، به صورت تگرگ پایین می آید و پایین آمدن باران و برف و تگرگ به خاطر این است که وزنش از وزن هوا سنگین تر است.

بعد از فرود آمدن باران، زمین از آن مشروب می شود و سبز و خرم می گردد. و اگر سرمای هوا نگذارد گیاهی بروید، آب ها در آن قسـمت از زمین انبار می شود و به صورت چشـمه سار در آمـده و زمین های پایین خود را مشـروب می سازد. پس آب نعمتی است که زندگی هر جنبنده ای به وجود آن بستگی دارد.

آبی که از آسمان می آید خود یکی از حوادث وجودی و جاری بر طبق نظام متقن عالم است، نظامی که متقن تر از آن تصور ندارد و یک تناقض و یا یک مورد استثناء در آن نیست و این آب منشأ پیدایش نباتات و تکون هر نوع حیوان است.

و این حـوادث از جهت این که محفـوف است به حـوادث طولی و عرضـی، که حـدوث و پیـدایش آن بسـتگی به آن حوادث دارد، در حقیقت با آن حوادث و روبرهم، یک چیز است که از محـدث و پدیـد آورنـده بی نیاز نیست. و ممکن نیست بـدون پدید آورنده پدید آمده باشد. پس به طور قطع اله و موجدی دارد، که یکی است.

همین باران از جهت این که پدید آمدن انسان و بقای هستی اش مستند به آن است، دلالت دارد بر این که اله باران و اله انسان یکی است.(۱)

نزول آب از سماء و جریان آن در رگه های زمین

« اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَسَلَکَهُ یَنابیعَ فِی الاَرْضِ ثُمَّ...؟» (۲۱/زمر)

- مگر ندیدی که خدا از آسـمان آبی را فرستاد و همان را در رگ و ریشه ها و منابع زیر زمین بدوانید و سپس به وسیله همان آب همواره کشت و زرع بیرون می آورد، زرعی بـا رنـگ هـای گوناگون و سـپس آن زرع را می خشـکاند و تو می بینی که پس از سبزی و خرمی زرد می شود، آن گاه آن را حطامی می سازد، که در این خود تذکری است برای خردمندان.

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۶۲

معنای جمله « فَسَلَكَهُ يَنابِيعَ فِي الْأَرْضِ،» این است که خداوند آب را در چشمه ها و رگه های زمینی، که چون رگه های بدن آدمی است، داخل کرد و زمین آن را از جانبی به جانب دیگر انتقال می دهد. و آیه شریفه به طوری که ملاحظه می کنید، بر یگانگی خدای تعالی در ربوبیت احتجاج می کند.(۱)

مقدار نزول باران

« وَ الَّذی نَزَّلَ مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنا بِهِ بَلْدَةً مَيْتا كَذلِكَ تُخْرَجُونَ!» (۱۱ / زخرف)

در این آیه شریفه نازل کردن آب از آسمان را مقید کرده به قید «قَدَر» تا اشاره کرده باشد به این که نازل شدن باران جزافی و بی حساب نیست، بلکه از اراده و تدبیر خدا ناشی می شود.

کلمه «اَنْشَرْنا» به معنای احیاست. و اگر کلمه «بَلْدَه» را با کلمه «مَيْت» توصیف کرد و فرمود: «شهری مرده،» تنها به این اعتبار است که شهر برای خود مکانی است و چون همان طور که زراعت مرده و زنده دارد، شهر را هم می توان متصف به این دو صفت کرد، چون گفتیم شهر نیز مکانی و سرزمینی است.

و بعد از آن که با نازل کردن آب به اندازه و زنده کردن شهری مرده، استدلال کرد بر خلقت و تدبیر خود و در آخر هم نتیجه دیگری از این استدلال گرفت، نتیجه ای که توحید تمام نمی شود مگر به آن و آن عبارت است از مسئله معاد یعنی برگشتن همه به سوی خدا.

«وَ كَذلِكَ تُخْرَجُونَ!»

همان طور که شهری مرده را زنده می کند، همین طور شما از قبورتان سر بر می دارید و زنده می شوید.(۲)

تقدیر نزول باران و منافع آن

«وَ اَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً بِقَدَرٍ فَاَسْكَنّاهُ فِي الاَرْضِ وَ اِنّا عَلی ذَهابٍ بِهِ لَقادِرُونَ!»(۱۸تا۲۰/مؤمنون)

مراد از «سَماء» طرف بلندی است. عرب به هر چیزی که بالای سر آدمی قرار داشته باشد و سایه بر سر آدمی بیندازد، «سَماء» می گوید. و مراد از آب نازل از سماء آب باران است.

۱- المیزان ج:۳۴،ص:۸۵

۲- المیزان ج: ۳۵، ص: ۱۴۰

در این که فرموده «بِقَدر» اشاره است به این که آن چه آب باران می بارد، بر مقتضای تدبیر تام الهی است، که هر چیزی را اندازه گیری می کند، حتی یک قطره کم و یک قطره بیش از آن چه تدبیر اقتضا می کند، نمی بارد. و نیز در آن اشاره است به آیه «وَ اِنْ مِنْ شَیْ ءٍ اِلاّ عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلاّ بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ - هیچ چیز نیست مگر آن که نزد ما خزینه هایی از آن هست و ما نازلش نمی کنیم مگر به اندازه معلوم !» (۲۱ / حجر)

و معنای آیه این است که ما آبی به اندازه که همان آب باران باشد از جهت بالا نازل می کنیم و در زمینش ساکن می سازیم، یعنی در انبارهای زیرزمینی ذخیره اش می کنیم و به صورت چشمه سارها و نهرها و چاه ها، از کوه ها و زمین های هموار بیرونش می دهیم، در حالی که ما می توانستیم آن را از بین ببریم، به طوری که شما نفهمید، کجایش برده ایم.

- « فَاَنْشَأْنا لَکُمْ بِهِ جَنّاتٍ مِنْ نَخیلٍ وَ اَعْنابٍ لَکُمْ فیها فَواکِهُ کَثیرَةٌ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَیْناءَ تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَ صِبْغٍ لِلْاَکِلینَ!» (۱۹ و ۲۰ / مؤمنون) - یعنی ما با آن باران رویاندیم جنات و باغ هایی و نیز درختی که در طور سینا است و روغن می رویاند (که مراد از آن درخت زیتون است.) جمله «روغن می رویاند» یعنی روغن میوه می دهد، یعنی میوه ای می دهد که در آن روغن هست.

اگر در بین همه درختان، زیتون را نام می برد، به خاطر عجیب بودن این درخت است.(۱)

باران به موقع و نشر رحمت

« وَ هُوَ الَّذی یُنَزِّلُ الْغَیْثَ مِنْ بَعْدِ ما قَنَطُوا وَ یَنْشُرُ رَحْمَتَهُ!» (۲۸ / شوری)

کلمه «غَیْث» به معنای باران به موقع است که آمدنش همه نفع است، به خلاف کلمه «مَطَر» که هم به چنان بارانی اطلاق می شود و هم به باران زیان بخش.

«نشر و رحمت» به معنای منتشر کردن نعمت در بین مردم است، این که با فرستادن باران نباتات را برویاند و میوه ها را به عرضه برساند.

(معنای آیه این است: او کسی است که بعد از نومیدی خلق برایشان باران می فرستد و رحمت خود را گسترش می دهد و او سرپرستی ستوده است).(۲)

جریانات سماوی

ارسال بادها، گسترش و حرکت ابرها و نزول باران

۱- المیزان ج: ۲۹، ص: ۳۴

٢- الميزان ج: ٣٥، ص: ٩٤

« اَللّهُ الَّذی یُرْسِلُ الرِّیاحَ فَتُثیرُ سَحابا فَیَبْسُطُهُ فِی السَّماءِ کَیْفَ یَشاءُ...!» (۴۸ و ۴۹ / روم)

خدا آن کسی است که بادها را می فرستد و بادها ابرها را به حرکت درآورده و منتشر می کند و ابرها در جهت و جو بالای سر شما گسترده گشته و هر جور که خدای سبحان بخواهد بسط می یابد و خدا آن ها را قطعه قطعه روی هم سوار و در هم فشرده می کند. سپس می بینی که مقداری باران از شکاف ابرها بیرون می آید و چون به مردمی که خدا می خواهد برسد آن مردم خوشحال می شوند و به یکدیگر بشارت می دهند، چون ماده حیاتشان و حیات حیوانات و گیاهان به آن ها رسیده است «هر چند قبل از فرستادن باران بر آنان و بلکه قبل از برخاستن باد مأیوس و نومید بودند.»(۱)

حرکت ابرها به وسیله باد و بارش باران و زنده شدن زمین

« وَاللّهُ الَّذی اَرْسَلَ الرِّیاحَ فَتُثیرُ سَحابا...!»(۹ / فاطر)

کلمه «تُثیرُ» به معنای برخاستن غبار به سوی آسمان است و می فرماید: بادها دارند ابرها را به سوی آسمان می برند.

«فَسُقْناهُ اِلی بَلَدٍ مَیِّتٍ،»

ما آن ابرها را به سوی سرزمینی بدون گیاه سوق می دهیم.

۱- المیزان ج: ۳۲، ص: ۱۰

«فَاَحْيَيْنا بِهِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها،»

پس آن زمین را بعد از مردنش زنده می کنیم. یعنی بعد از آن که گیاهی نداشت، دارای گیاه می کنیم.

نسبت زنده کردن را به زمین دادن نسبتی است مجازی و نسبتش را به گیاه دادن نسبتی است حقیقی. خلاصه، هر چند در اثر آمدن باران گیاه زنده می شود، اما مجازا می گویند زمین ما زنده شد و تغذیه و نمو و تولید مثل و هر عمل دیگری که مربوط به این اعمال حیاتی است همه اعمالی است که از اصل حیات سرچشمه می گیرد. و به همین جهت بعث در روز قیامت و زنده شدن مردگان را به احیای زمین تشبیه کرد، تا بفهماند همان طور که زمین در سال یک دوره زندگی را شروع می کند و در آخر دوباره می میرد، بعداز آن که در زمستان از جنب و جوش افتاده بود، در بهار و تابستان جنب و جوش خود را از سر گرفته و در پاییز رو به خزان می رود و در زمستان به کلی از عمل می ایستد.

انسان ها هم همین طورند، وقتی دوران زندگی شان در زمین به سر رسید و فصل خزان و سپس مرگشان رسید، دوباره در روز قیامت بعد از آن که زنده شدند و از قبرها درآمدند، روی زمین منتشر می شوند و کَذلِکَ النُّشُورُ.(۱)

حرکت ابرها و تشکیل باران و تگرگ و مشیت الهی در نزول آن

« اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ یُزْجی سَحابا ثُمَّ یُؤَلِّفُ بَیْنَهُ ثُم یَجْعَلُهُ رُکاما فَتَرَی الْوَدْقَ یَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ!»

(۴۳ و ۴۴ / نور)

خطاب در این آیه به رسول خدا صلی الله علیه و آله است. البته به عنوان یک شنونده، پس در حقیقت خطاب به هر صاحب سمع است. و معنایش این است که آیا تو و هر بیننده دیگر نمی بیند که خدا با بادها ابرهای متفرق و از هم جدا را می راند و آن ها را با هم جمع می کند و سپس روی هم انباشته می سازد، پس می بینی که باران از خلل و فروج آن ها بیرون می آید و به زمین می ریزد؟

« وَ یُنَزِّلُ مِنَ السَّماءِ مِنْ جِبالٍ فیها مِنْ بَرَدٍ فَیُصیبُ بِهِ مَنْ یَشاءُ وَ یَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ یَشاءُ...!» (۴۳ / نور)

- آیا نمی بینی که خدا از آسمان تگرگ متراکم نازل می کند، چون کوه ها و به هر

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۳۴

سرزمینی که بخواهد می فرستد و زراعت و بستان ها را تباه می کند و چه بسا نفوس و حیوانات را هم هلاک می کند و از هر کس بخواهد بر می گرداند و در نتیجه از شر آن ایمن می شود، برف و تگرگی است که روشنی برق آن نزدیک است چشم ها را کور سازد.

این آیه در مقام تعلیل آیه قبل است که نور خدا را به مؤمنین اختصاص می داد: (اَللّهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ...!) و معنایش این است که مسئله نامبرده منوط به مشیت خدای تعالی است، هم چنان که می بینی او وقتی بخواهد از آسمان بارانی می فرستد که در آن منافعی برای خود مردم و حیوانات و زراعت ها و بستان های ایشان است و چون بخواهد تگرگی می فرستد و در هر سرزمینی بخواهد نازل می کند و از هر سرزمینی که بخواهد شر آن را برمی گرداند.(۱)

بشارت بادها و حیات خاک

« وَ هُوَ الَّذی اَرْسَلَ الرِّیاحَ بُشْرا بَیْنَ یَدَیْ رَحْمَتِه وَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً طَهُورا!»(۴۸و۴۹/ فرقان)

معنای آیه این است که خدای تعالی کسی است که بادها را می فرستد تا قبل از آمدن رحمتش (باران) بشارت آن را بیاورد.

منظور از «سَماء» در جمله «نازل کردیم از سماء آبی طهور را» جهت بالاست که همان جو بالای زمین است. و ماء طهور به معنای نهایت درجه پاکی است، که هم خودش طاهر است و هم طاهر کننده غیر خودش هست، چرک ها و کثافات را می برد و رفع حدث می کند.

« لِنُحِیْیَ بِه بَلْدَةً مَیْتا وَ نُسْقِیَهُ مِمّا خَلَقْنا اَنْعاما وَ اَناسِیَّ کَثیرا!» (۴۹ / فرقان)

مکان «مَیْت» آن سرزمینی است که گیاه نرویاند و احیای آن به همین است که با فرستادن باران سبز و خرمش کند. شامل شدن مرگ زمین را و احتیاج چارپایان و انسان ها به آب و نازل کردن آب پاک کننده از آسمان و زنده کردن زمین مرده با آن و سیراب کردن چارپایان و انسان های بسیار حالش همان گستردن سایه است و سپس قرار دادن آفتاب را دلیل آن و سپس از بین بردنش به وسیله آفتاب. (که در آیه قبل بیان کرده است.)(۲)

نظام حرکت ابرها و نیروی مسلط بر تغییرات جوی

۱- المیزان ج: ۲۹، ص: ۱۹۸

۲- المیزان ج: ۳۰، ص: ۴۷

« وَالسَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَیْنَ السَّماءِ وَ الاَرْضِ لاَیاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ!» (۱۶۴ / بقره)

«سَحاب - ابر» عبارت است از همان بخار متراکم که باران ها از آن درست می شود. این بخار مادام که از زمین بالا نرفته و روی زمین افتاده است، «ضُباب - مه» نام دارد و وقتی از زمین جدا شده و بالا رفت، نامش «سَحاب» یا «غَمیم» یا «غَمام» و غیره می شود.

کلمه «تَسْخیر» به معنای آن است که چیزی را در عملش مقهور و ذلیل کنی، به طوری که به دلخواه تو کار کند و نه به دلخواه خودش. و ابر در حرکتش و در سردی و گرمی اش و باریدنش و سایر اعمال و آثاری که دارد، مقهور و ذلیل خداست و آن چه می کند به اذن خدا می کند.

اختلاف شب و روز و آبی که از آسمان فرو می ریزد و بادهایی که از این سو به آن سو حرکت می کند و ابرهایی که در تحت سلطه خدای تعالی است، یک عده از حوادث عمومی است، که نظام تکوین در پدیده های زمینی از مرکبات گیاهی و حیوانی و انسانی و غیره، بستگی به آن ها دارد.(۱)

نظام تولید حرکت های جوی و جریان باد

« ... وَ تَصْریفِ الرِّیاحِ... !» (۱۶۴ / بقره)

تصریف بادها به معنای آن است که بادها را به وسیله عواملی طبیعی و مختلف از این طرف به آن طرف بگرداند، مهمترین آن عوامل این است که اشعه نور که از چشمه نور (یعنی آفتاب) بیرون می شود و در هنگام عبور از هوا سرعت بسیار تولید حرارت می کند و در نتیجه هوا به خاطر حرارت حجمش زیادتر و وزنش کمتر می شود و نمی تواند هوای سردی را که بالای آن است و یا مجاور آن قرار دارد به دوش بکشد، لاجرم هوای سرد داخل در هوای گرم شده و به شدت آن را کنار می زند و هوای گرم قهرا بر خلاف جریان هوای سرد به حرکت در می آید و این جریان همان است که ما نامش را باد می گذاریم.

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۶۴

نتایجی که این جریان دو جور هوا بر خلاف مسیر یکدیگر دارد بسیار است. یکی از آن ها تلقیح گیاهان است و یکی دیگر دفع کثافت هوا و عفونت هایی است که (از خود زمین بیرون می آید و یا سکنه روی زمین آن را تولید می کنند و) داخل هوا می شود و سوم انتقال ابرهای آبستن است، از این جا به آن جا و غیر آن از فوائد دیگر. پس پدید آمدن باد و وزش آن هم مانند آب چیزی است که حیات گیاهان و حیوانات و انسان بستگی بدان دارد.

و این پدیده با وجود خود دلالت می کند، بر این که اله و مدبری دارد و با سازگاری اش با سایر موجودات و اتحادش با آن ها، دلالت می کند بر این که اله آن و اله همه عالم یکی است و با قرار گرفتنش در طریق پیدایش و بقای نوع انسان، دلالت می کند بر این که اله آن و اله انسان و غیر انسان یکی است.(۱)

جریان انتقال آب به زمین های خشک

« اَوَلَمْ یَرَوْا اَنّا نَسُوقُ الْماءَ اِلَی الاَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعا تَأْکُلُ مِنْهُ اَنْعامُهُمْ وَ اَنْفُسُهُمْ...!»

(۲۷/سجده)

این آیه یکی دیگر از آیات خدای سبحان را یاد می آورد، که بر حسن تدبیر او نسبت به موجودات و مخصوصا موجودات زنده از قبیل چارپایان و انسان دلالت می کند. مراد به سوق آب به سوی زمین خالی از گیاه، راندن ابرهای حامل باران به سوی آن سرزمین است.

پس از آمدن باران از ابر، حیات زمین و بیرون شدن زرع و تغذی انسان و چارپایان تأمین می شود، چارپایانی که خداوند آن ها را رام انسان ها کرده، تا برای رسیدن به مقاصد حیات خود تربیتشان کنند.

جمله «اَفَلا تُبْصِرُونَ؟» تنبیه و توبیخ کفار است که چرا این آیات را نمی بینند. اگر خصوص آیت باران را اختصاص بدیدن داد، برای این است که علم به راندن ابرها به این سرزمین و آن سرزمین و بیرون کردن زراعت از زمین های مرده و تغذی انسان ها و چارپایان از زراعت، از راه دیدن دست می دهد.(۲)

دریاها و منابع دریایی

تدبیر امور خشکی، دریا، فضا و تقسیم امر

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۶۳

۲- المیزان ج: ۳۲، ص: ۱۱۱

« وَالذّارِیاتِ ذَرْوا، فَالْحامِلاتِ وِقْرا، فَالْجارِیاتِ یُسْرا... .» (۱ تا ۴ / ذاریات)

این آیات چهارگانه تمامی تـدابیر عالم را در زیر پوشـش خود می گیرد و به همه اشاره دارد. چون هم نمونه ای از تـدبیر امور خشـکی ها را که همان «وَالذّارِیاتِ ذَرْوا،» باشد آورده و هم نمونه ای از تدابیر امور دریاها را در جمله «فَالْجارِیاتِ یُسْرا،» ذکر کرده و هم نمونه ای از تـدابیر مربوط به فضـا را در عبـارت «فَالْحامِلاتِ وِقْرا،» خاطرنشان ساخته و هم تـدابیر مربوط به تمامی باقی ماندگان زوایای عالم و بالاخره روبرهم عالم را، در عبارت «فَالْمُقَسِّماتِ اَمْرا،» اشاره کرده، که منظور از آن ملائکه اسـت که واسطه های تدبیر هستند و اوامر خدای تعالی را تقسیم می کنند.

پس این آیـات چهارگـانه در این معنـاست که فرموده باشـد: سوگنـد می خورم به تمـامی اسـبابی که در تـدبیر سراسـر جهـان مؤثرند... .(۱)

دریاها در تسخیر انسان

«اَللّهُ الَّذی سَخَّرَ لَکُمُ الْبَحْرَ لِتَجْرِیَ الْفُلْکُ فیهِ بِاَمْرِهِ وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ...!» (۱۲ / جاثیه)

در آیـات فوق خـدای سـبحان پـاره ای از آیات ربوبیت را که در آن منتی عظیم بر انسان ها هست بر می شـمارد، آیاتی که به هیچ وجه نمی توانند، آن را انکار کنند. به این

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۶۲

منظور نخست مسئله تسخیر دریاها و سپس تسخیر تمامی موجودات در زمین و آسمان را خاطرنشان می سازد و معلوم است که هیچ انسانی به خود اجازه نمی دهد این گونه آیات را انکار کند، مگر آن که فطرت انسانیت خود را از دست داده باشد و فراموش کرده باشد که موجودی است دارای تفکر و به خاطر همین خاصیت تفکر از سایر جانداران متمایز شده است.

معنای آیه چنین می شود که - خداوند به خاطر شما دریا را مسخر کرد، یعنی آن را طوری آفرید که کشتی شما را به دوش بگیرد و طوری آفرید که کشتی شما بتواند بر روی آن جریان یابد و انسان ها از آن بهره مند شوند.

جریان کشتی در دریا به امر خدا، عبارت است از ایجاد جریان با کلمه «کن»، چون آثار اشیاء نیز مانند خود اشیاء منسوب به خدای تعالی است.

معنای جمله « وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ،» این است که خدای تعالی دریاها را این چنین رام کرد، تا شما عطیه او را طلب کنید، یعنی با سفرهای دریائی خود، رزق او را به دست آورید.(۱)

تسخیر دریاها و نعمت های دریایی برای انسان

«وَ هُوَ الَّذی سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْکُلُوا مِنْهُ لَحما طَرِیّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْیَهً تَلْبَسُونَها!»(۱۴/نحل)

این آیه فصل دیگری از نعمت های الهی را بر می شمارد و آن نعمت دریاها و کوه ها و شهرها و راه ها و علامت هاست.

مقصود از خوردن گوشت تازه از دریا خوردن گوشت ماهی آن است و مقصود از استخراج زینت برای پوشیدن لؤلؤ و مرجانی است که از دریا گرفته می شود، و زنان خود را با آن می آرایند.

- «وَ تَرَی الْفُلْکَ مَواخِرَ فیهِ،»

- «کشتی ها را می بینی که آب دریا را از چپ و راست می شکافند.»

«وَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ،»

«تا بعضی از رزق خدا را با سفرهای آبی و به راه انداختن کشتی ها طلب کنید، شاید شما شکرگزار شوید!»

نعمت های دریایی فضل زیادی از خدای تعالی است، برای این که در خشکی ها آن قدر نعمت داده است که بشر احتیاج به نعمت های دریایی نداشته باشد و لکن خداوند این

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۲۶۳

نعمت زیـادی را هم ارزانی داشت و دریاهـا را مسـخر بشـر فرمود تـا شایـد او را شـکر گزارند، چه انسـان کمـتر در ضـروریات زندگی خود متوجه نعمت خدا می شود و به یاد این معنی می افتدکه این ضـروریات زندگی نعمت های خدای سبحان است و اگر بخواهـد یـک روزی از انسـان سـلب می کنـد، به خلاـف نعمت هـای زیـادی، که آدمی در برخورد به آن هـابیشتر متوجه نعمت خدا می شود.(۱)

دریاهای شور و شیرین و نعمت های دریایی

« مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانِ بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لا یَبْغِیانِ...!» (۱۹ تا ۲۴ / الرحمن)

کلمه «مَرَج» به معنـای مخلوط کردن و نیز به معنـای رهـا و روانه کردن است. ظـاهرا مراد از «بَحْرین دو دریـا» دریای شـیرین و گوارا و دریایی شور و تلخ است. هم چنان که در سوره فاطر از این دو دریا یاد کرده و فرموده: «این دو دریا یکسان نیستند که یکی شـیرین و گوارا و نوشـیدنش بلامانع و این یکی دیگر شور و تلخ است و با این که یکسان نیسـتند شما از هر دو بهره مند می شوید و گوشت تازه می خورید و مروارید و مرجان استخراج نموده و آرایش خود می کنید.» (۱۲ / فاطر)

قابـل قبـول تریـن تفسـیری که دربـاره این دو آیه کرده انـد این است که مراد به دو دریـا دو دریـای معین نیست، بلکه دو نـوع دریـاست، یکی شور که قریب سه چهـارم کره زمین را در خود فرو برده، که بیشتر اقیـانوس هـا و دریاهای شور را تشـکیل می دهد و یکی هم دریای شـیرین است، که خدای تعالی آن ها را در زمین ذخیره کرده و به صورت چشمه ها از زمین می جوشد و نهرهای بزرگ را تشـکیل می دهد و مجددا به دریاها می ریزد. این دو جور دریا یعنی دریاهای روی زمین و دریاهای داخل زمین همواره به هم اتصال دارنـد، هم در زیر زمین و هم در روی زمین و در عین این که «یَلْتَقِیانِ» یعنی برخورد و اتصال دارند نـه ایـن شـوری آن را از بین می برد و نه آن شیرینی این را، چـون بین آن دو حـاجز و مـانعی است که نمی گـذارد در وضع یکدیگر تغییری بدهند و آن مانع خود مخازن زمین و رگه های آن است.

پس معنای دو آیه - خـدا داناتر است - این است که خدای تعالی دو دریای شـیرین و گوارا و شور و تلخ را مخلوط کرده، در عین این که تلاقی آن دو دائمی است، به وسـیله حاجزی که بین آن دو قرار داده نمی گذارد که یکدیگر را در خود مستهلک کنند و این صفت گوارایی آن را از بین ببرد و آن صفت شوری این را و در نتیجه نظام زندگی

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۵۵

جانداران و بقای آن را تهدید کنند.

- «يَخْرُجُ مِنْهُمَا الُّلؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ،»

یعنی از این دو دریای گوارا و شور، لؤلؤ و مرجان بیرون می آید و این خود یکی از فوائدی است که انسان از آن بهره مند می شود.

- «وَ لَهُ الْجَوارِ الْمُنْشَأتُ فِي الْبَحْرِ كَالْاَعْلامِ،»

کلمه «جَواری» به معنای کشتی است. کلمه «مَنْشَأت» از ماده انشاء است و انشای هر چیزی به معنای احداث و ایجاد و تربیت آن است. و اگر کشتی ها را ملك خدای دانسته با این که کشتی را انسان ها می سازند، بدین جهت است که تمامی سبب هایی که در ساختن کشتی دخالت دارند، از چوب و آهن و سایر اجزایی که کشتی از آن ترکیب می یابد و انسانی که این اجزاء را ترکیب می کند و صورت کشتی به آن می دهد و نیز شعور این انسان و فکر و اراده اش همه مخلوق خدا و مملوك اوست، قهرا نتیجه عمل انسان هم که یا کشتی است و یا چیز دیگر ملك خدای تعالی است.

پس منعم حقیقی کشتی ها به انسان خداست، چون خدای تعالی به انسان ها الهام کرد که چگونه کشتی بسازند و این که چه منافعی و آثاری مترتب بر این صنع هست و نیز راه استفاده از منافع بسیار آن را او الهام فرمود.(۱)

اختلاف آب شور و شیرین دریاها و یکسانی بهره برداری از آن ها

« وَ ما يَسْتَوِي الْبَحْرانِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ سائِغٌ شَرابُهُ وَ هذا مِلْحٌ اُجاجٌ !» (۱۲ / فاطر)

کلمه «عَذْب» به معنای آب پاکیزه و کلمه «فُرات» به معنای آبی است که شدت عطش را می شکند و یا خنک باشد. کلمه «سائِغ» آبی را گویند که به سهولت به حلق فرومی رود، بس که گواراست. کلمه «اُجاج» به معنای آبی است که به خاطر شوری و یا تلخی حلق را می سوزاند.

«وَ مِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْما طَرِيّا وَ تَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَها!»

«لَحْمْ طَرِی» به معنای گوشت تازه و لطیف است و منظور از آن گوشت ماهی و یا هم آن و هم گوشت مرغابی دریایی است. مراد به «حِلْيه» زیوری که از دریا استخراج می کنند، لؤلؤ و مرجان و انواع صدف هاست، هم چنان که در جای دیگر فرمود: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا الُّلؤْلُؤُ وَ الْمَرْجانُ !» (۲۲ / رحمن)

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۰۱

در این آیه شریفه مؤمن و کافر را به دریای شیرین و شور مثل می زند و یکسان نبودن آن دو را در کمال فطری بیان می کند، هر چند که در بسیاری از خواص انسانیت و آثار آن مثل همند، ولی مؤمن به همان فطرت اولیه و اصلی خودش باقی است و در نتیجه به سعادت حیات آخرت و دائمی خود می رسد، ولی کافر از آن فطرت اصلی منحرف شده و وضعی به خود گرفته که فطرت انسانیت آن را پاک و خوش آیند نمی داند و به زودی صاحبش به کیفر اعمالش معذب می شود. پس مثل این دو قسم انسان، مثل دو دریای شور و شیرین است که یکی بر فطرت آبی اصلی اش، که همان گوارایی باشد باقی است و یکی دیگر (به خاطر اختلاط با املاح) شور شده است، هر چند که در بعضی آثار نافع شریکند، چون مردم از هر دوی آن ها ماهی می گیرند و یا مرغابی شکار می کنند و یا زیور مروارید استخراج می نمایند و یا صدف و مرجان می گیرند.

پس ظاهر آیه این است که زیور استخراج شده از دریا، مشترک بین دریای شور و شیرین است. کتاب هایی که در این مورد بحث می کنند، وجود حلیه در هر دو نوع دریا را مسلم دانسته اند.

«وَ تَرَی الْفُلْکَ فِیهِ مَواخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّکُمْ تَشْکُرُونَ!»

اگر کشتی ها دریا را می شکافند و خدای تعالی آن را مسخر شما کرده، برای این بود که شما از عطای پروردگارتان جستجو کنید و از این سو به آن سوی دنیا بروید و روزی به دست بیاورید، شاید شکرگزار او شوید.(۱)

اختلاف آب شور و شیرین و عدم اختلاط آن ها

« وَ هُوَ الَّذی مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ هذا عَذْبٌ فُراتٌ وَ هذا مِلْحٌ أُجاجٌ وَ جَعَلَ بَیْنَهُما بَرْزَخا وَ حِجْرا مَحْجُورا !» (۵۳ / فرقان)

کلمه «مِلْح» به معنای آبی است که طعم آن برگشته باشد و «اُجاج» آبی است که شوری آن زیاد باشد. کلمه «بَرْزَخْ» آن حدی را گویند که میانه دو چیز فاصله شده باشد. و کلمه «حِجْر مَحْجُور» به معنای حرام محرم است یعنی آنچنان میان این دو آب حاجز قرار داده ایم که مخلوط شدن آن دو با هم حرام محرم شده، یعنی به هیچ وجه مخلوط نمی شوند.

و این که فرمود: «وَ جَعَلَ بَیْنَهُما» خود قرینه است بر این که مراد به مرج دو دریا،

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۴۲

روانه کردن آب دو دریاست با هم، نه مخلوط کردن آن دو، که اجزای آن ها را درهم و برهم کند.

در این جمله مسئله رسالت از این جهت که میان مؤمن و کافر را جدایی می اندازد، با این که هر دو در یک زمین زندگی می کنند و در عین حال با هم مخلوط و درهم و برهم نمی شوند، تشبیه شده به آن دو دریا، که در عین این که در یکجا قرار دارند، به هم در نمی آمیزند.(۱)

جریان عوامل جوی و جریان کشتی در دریا

«وَ مِنْ اياتِهِ اَنْ يُرْسِلَ الرِّياحَ مُبَشِّراتٍ وَ لِيُذيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ... !» (۴۶/روم)

منظور از این که بادها را «مُبَشِّر» خوانده این است که بادها مژده باران می دهند، چون قبل از آمدن باران باد می وزد.

- «وَ لِيُذيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ،»

تقدیر کلام این است که بادها را می فرستد برای این که شما را مژده دهد و برای این که از رحمت خود به شما بچشاند. مراد به «اِذاقه رحمت» رساندن انواع نعمت هاست که بر وزیدن باد مترتب می شود. چون وقتی باد می وزد، عمل تلقیح در گل ها و میوه ها انجام می شود و عفونت ها از بین می رود و جو زندگی تصفیه می شود و نعمت هایی دیگر از این قبیل که اطلاق جمله همه را شامل می شود.

«وَ لِتَجْرِیَ الْفُلْكُ بِاَمْرِهِ،»

یعنی بادها را می فرستد تا چنین و چنان شود و نیز کشتی ها به امر او به حرکت درآیند... و تا رزق او را که از فضل اوست، بطلبید...

... و تا شاید شکر بگزارید!

این جمله هدف و نتیجه معنوی فرستادن باد است، همچنان که بشارت باد و چشاندن رحمت و جریان کشتی ها و به دست آوردن فضل خدا، نتایج صوری و مادی آن بود.(۲)

نظام حاکم بر حرکت کشتی در دریاها

«وَ الْفُلْكِ الَّتی تَجْری فِی الْبَحْرِ بِما يَنْفَعُ النّاسَ...لَاياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ!» (۱۶۴ / بقره)

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۲۵۰

۲- المیزان ج: ۳۱، ص: ۳۱۸

کلمه «فُلْک» به معنی کشتی است. مراد به حرکت کشتی در دریـا، به آن چه مردم سود ببرنـد، نقـل کالا و ارزاق است، از این ساحل به ساحلی دیگر و از این طرف کره زمین به طرفی دیگر.

و این که در میان همه موجودات و حوادثی که مانند آسمان و زمین و اختلاف شب و روز، که اختیاراتشان در آن ها مدخلیت ندارد، تنها کشتی و جریان آن را در دریا ذکر کرده، خود دلالت دارد بر این که این نعمت نیز هر چند که انسان ها در ساختن کشتی دخالت دارنـد، ولی بالاخره مانند زمین و آسـمان به صـنع خدا در طبیعت منتهی می شود. و درست هم هست، برای این که آن نسـبتی که انسان به فعل خود (کشتی سازی) دارد اگر به دقت بنگری، بیش از آن نسبت که هر فعلی به سببی از اسباب طبیعی دارد، نمی باشد و اختیاری که انسان دارد و با آن به خود می بالد و او را سـبب تام و مستقل از خدای سبحان و اراده او نمی کند و چنان نیست که احتیاج او را به خدای سبحان کمتر از احتیاج سایر اسباب طبیعی کند.(۱)

وسایل حمل دریایی و زمینی

« وَ ایَهٌ لَهُمْ اَنّا حَمَلْنا ذُرِّیَّتَهُمْ فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ...!» (۴۱ تا ۴۴ / یس)

این آیه شریفه آیت دیگری از آیت های خدای تعالی را بیان می کند و آن عبارت است از جریان تدبیر او در دریاها، که ذریه بشـر را در کشتی می نشانـد و کشتی را از آنـان و از اثاث و کالای آنان پر می کنـد، تا از یک طرف دریا به طرف دیگر دریا ببرد و دریا را وسیله و راه تجارت خود و سایر اغراض خود قرار دهند.

کسی ایشان را در دریا حمل نمی کند و از خطر غرق حفظ نمی کند مگر خدای تعالی چون تمامی آثار و خواصی که بشر در سـوار شـدن به کشـتی از آن هـا اسـتفاده می کنـد، همه اموری است که خـدا مسـخرش کرده و همه به خلقت خـدا منتهی می گردد، علاوه بر این که این اسباب اگر به خدا منتهی نشود هیچ اثر و خاصیتی نخواهد داشت.

اگر حمل بر کشتی را به ذریه بشـر نسـبت داد، نه به خود بشـر، به این منظور بود که به این وسـیله عرق محبت و مهر و شـفقت شنونده را تحریک کند.

«وَ خَلَقْنا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ ما یَرْکَبُونَ،»

و برای آن ها آفریدیم همانند آن چیزهایی که سوار شوند.

۱- المیزان ج: ۲، ص: ۳۵۲

مفسرین گویند مراد به این جمله چارپایان است، چون در جای دیگر کشتی و چارپایان را با هم آورده و فرموده: « در کشتی و چارپایان وسیله هایی قرار داد تا بر آن سوار شوید!» (۸۰ / مؤمن)

- « وَ اِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَريخَ لَهُمْ وَ لاهُمْ يُنْقَذُونَ، اِلاّ رَحْمَةً مِنّا وَ مَتاعا اِلى حينٍ!»

در این آیه شریفه می خواهد بفرماید - اختیار به دست مشیت ماست. اگر خواستیم غرقشان می کنیم و در این صورت احدی نیست که استغاثه آنان را جواب دهد و هیچ نجات دهنده از غرقی نیست که ایشان را از غرق شدن برهاند. به هیچ سببی از اسباب و هیچ امری از امور، نجات پیدا نمی کنند مگر به خاطر رحمتی از ما، که شاملشان گردد، به خاطر این که تا مدتی معین که برایشان تقدیر کرده ایم، زنده بمانند.(۱)

حرکت کشتی در دریا و تهدید امواج

« اَلَمْ تَرَ اَنَّ الْفُلْكَ تَجْرى فِى الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ اياتِه...؟» (۳۱ تا ۳۲ / لقمان)

آیا نمی بینی که کشتی در دریا به وسیله نعمت او به راه می افتد؟

و آن نعمت عبارت است از اسباب حرکت و جریان کشتی، یعنی باد، و رطوبت داشتن آب و امثال آن.

- « وَاِذا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُااللّهَ مُخْلِصينَ لَهُ الدّينَ!»

- چون موجی در دریا مانند قطعه ای ابر برایشان احاطه می کند، دست از همه چیز شسته تنها متوجه خدا می شوند و از او نجات خود می طلبند، در حالی که دین را برایش خالص دارند! و خلاصه می خواهد بفرماید: این خواندن خدا در آن حال دلیل بر این است که فطرتشان فطرت توحید و یگانه پرستی است.(۲)

کوه ها و منابع زمینی

گسترش زمین و استقرار کوه ها، ثقل و جاذبه آن

۱- المیزان ج:۳۳، ص: ۱۴۷

۲- المیزان ج: ۳۲، ص: ۶۳

« وَ الاَرْضَ مَدَدْناها وَ اَلْقَیْنا فیها رَواسِیَ وَ اَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْزُونٍ؟» (۱۹ / حجر)

«مَدِّ اَرْض» به معنای گستردن طول و عرض آن است، چه اگر خدای تعالی زمین را گسترده نمی کرد و از سلسله های جبال پوشیده می شد صلاحیت کشت و زرع و سکونت را نداشت و جانداران کمال حیات خود را نمی یافتند.

«اَلْقَیْنا فیها رَواسِیَ!»

تقدیر آیه این است که - انداختیم در زمین کوه ها را.

«رَواسی» به معنای ثابت هاست. و اشاره است به مطلبی که در جای دیگر قرآن بیان نموده و آن این است که کوه ها زمین را از حرکت و اضطراب جلوگیری می کنند:

« وَ اَلْقی فِی الاَرْضِ رَواسِیَ اَنْ تَمیدَ - کوه ها را در زمین افکند، تا زمین شما را حرکت ندهد!» (۱۵/نحل)

کلمه «مَوْزُون» از وزن و به معنای سنجیدن اجسام از جهت سنگینی است. لکن آن را عمومیت داده و در اندازه گیری هر چیزی که ممکن باشد اندازه گرفت، استعمال کردند، حتی در سنجیدن اعمال هم استعمال شده - با این که اعمال، سنگینی و سبکی اجسام زمینی را ندارند. و چه بسا در مواردی استعمال شود که مقصود از آن کم و زیاد نشدن شی ء موزون است، از آن چه طبیعتش و یا حکمت اقتضاء می کند.

چیزی که تنبه به آن لازم است تعبیر به « مِنْ کُلِّ شَیْ ءٍ مَوْزُونٍ!» است و این

غیر تعبیر به « مِنْ کُلِّ نَباتٍ مَوْزُونٍ» است، زیرا دومی تنها شامل نباتات می شود ولی اولی همان طور که به خاطر کلمه «اَنْبَتْنا» نباتات را می گیرد هم چنین به خاطر کلمه «کُلِّ شَیْ ءٍ» هر چیزی را که در زمین پدید می آید و رشد و نمو می کند، شامل می گردد.

معنای آیه - خدا داناتر است - این طور می شود که ما در زمین پاره ای موجودات دارای وزن و ثقل مادی که استعداد زیادی و نقصانی دارند چه نباتی و چه ارضی رویاندیم. و بنابراین معنی دیگر مانعی نیست که کلمه «مَوْزُون» را، هم به معنای حقیقی اش بگیریم و هم به معنای کنایی آن.

پس حاصل معنا چنین می شود که: ما زمین را گستردیم و در آن کوه های پابرجا طرح نمودیم، تا آن را از اضطراب جلوگیری کند و در آن از هر چیز موزون - دارای وزن و واقع در تحت جاذبه و یا متناسب، مقداری را حکمت اقتضا می کرد رویاندیم.(۱)

تأثیر کوه ها در جلوگیری از اضطراب های زمین

« وَ جَعَلْنا فِی الاَرْضِ رَواسِیَ اَنْ تَمیدَبِهِمْ وَ جَعَلْنا فیها فِجاجا سُبُلًا!» (۳۱ / انبیاء)

«رَواسِی» به معنای کوه هاست که با سنگینی خود استوار ایستاده اند.

«تَمید» به معنای اضطراب و نوسان در این سو و آن سو است.

معنای آیه این است که ما در زمین کوه هایی استوار قرار دادیم، تا زمین دچار اضطراب و نوسان نگردد و انسان ها بتوانند بر روی آن زندگی کنند. و ما در این کوه ها راه هایی فراخ قرار دادیم تا مردم به سوی مقاصد خود راه یابند و بتوانند به اوطان خود بروند.

این آیه دلالت دارد بر این که وجود کوه ها در آرامش زمین و مضطرب نبودن آن تأثیری مستقیم و مخصوص دارد که اگر نبود قشر زمین مضطرب می شد و پوسته رویی آن دچار ناآرامی می گردید.(۲)

کوه ها و رودها و دلیل استقرار و جریان آن ها

«وَ هُوَ الَّذی مَدَّ الاَرْضَ وَ جَعَلَ فیها رَواسِیَ وَ اَنْهرا...!» (۳ / رعد)

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۲۰۳

۲- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۱۵

کلمه «مَدَّ» در مدالارض به معنای گستردن است، یعنی زمین را به نحو شایسته ای که بشود در آن زندگی کرد و حیوان و نبات و اشجار در آن پدید آیند، گسترده کرد.

و این که گستردن زمین را به خدای تعالی نسبت داد به منزله تمهید برای جمله ای است که به آن ملحق می شود - وَ جَعَلَ فیها رَواسِیَ وَ اَنْهرا - که بیان تدبیر خدا در امور سکنه زمین از انسان و حیوان است، که چه تدبیری در حرکت آن ها برای طلب رزق و در سکونشان جهت آسایش به کار برده و به همین منظور زمین را گسترده کرد، که اگر گسترده نمی کرد انسان و حیوان نمی توانست در آن ادامه زندگی بدهد و اگر هم یکسره گسترده می شد و در آن پستی و بلندی وجود نمی داشت باز هم صالح برای زندگی نبود و آب هایی که در آن ذخیره شده بر سطح آن جریان نمی یافت و زراعت و بستانی به وجود نمی آمد. و لذا خدای تعالی کوه های بلند و پابرجا در آن میخکوب کرده و آن چه از آب که از آسمان می فرستد در آن کوه ها ذخیره نموده و نهرها از اطراف آن جاری و چشمه ها بر دامنه ها روان می سازد و کشتزارها و باغات را سیراب می کند و میوه های مختلف تلخ و شیرین و تابستانی و زمستانی و اهلی و جنگلی به بار می آورد و شب و روز را که دو عامل قوی در رشته میوه ها و حاصل هاست بر زمین مسلط می سازد، آری شب و روز باعث سرما و گرما می شوند که خود در نضج و نمود و انبساط و انقباض موجودات زمینی تأثیر دارند.

و نیز روشنی و تاریکی را که تنظیم کننده حرکت حیوانات و انسان است و سعی و کوشش آن ها را در طلب رزق و سکونت و استراحتشان منظم می کند، به بار می آورند.

پس گستردن زمین راه را برای ایجاد کوه های ریشه دار و کوه ها را برای شق انهار و شق انهار را برای پیدایش میوه های نر و ماده و الوان مختلف آن هموار ساخته و با ایجاد شب و روز اغراض نامبرده به نحو کمال حاصل می گردد و در همه این ها تدبیری است متصل و متحد که از وجود مدبری حکیم و واحد و بی شریک در ربوبیت کشف می کند و در همه این ها آیاتی است برای مردمی که تفکر کنند.(۱)

اثر کوه ها، رودها و ستارگان در تداوم و تسهیل حیات

«وَ اَلْقی فِی الاَرْضِ رَواسِیَ اَنْ تَمیدَ بِکُمْ وَ اَنْهارا وَ سُبُلًا لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ!»(۱۵ و ۱۶ / نحل)

معنای «اَنْ تَمیدَ بِکُمْ» این است که اگر خدا در روی زمین کوه ها قرار داد برای

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۶۹

کراهت از این بود که زمین شما را به چپ و راست بلغزاند و به خاطر همین ناآرامی زمین نظام زندگی تان مختل گردد.

- « اَنْهارا،»

یعنی نهرها جاری ساخت تا بتوانید آن را به آسانی به زراعت ها و بستان های خود برسانید و حیوان های اهلی خود را سیراب کنید.

- «وَ سُبُلًا لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ،»

معنایش این است که خدا راه هایی به سوی هدف هدایتی که از شما امید می رود، که این راه ها بعضی طبیعی اند مانند مسافت هایی که میان دو سرزمین قرار داشته آن دو را به هم وصل می کند، بدون این که حائل و مانعی قطع کرده باشد، مانند زمین همواری که میان دو کوه قرار دارد. و بعضی دیگر مصنوعی است مانند آن راهی که در اثر آمد و شد کردن بسیار خود به خود به وجود می آید و یا جاده هایی که آدم به دست خود درست می کند.

از ظاهر سیاق چنین بر می آید که مقصود از سبل عموم راه هاست که هر دو قسم راه را شامل می شود و هیچ مانعی ندارد که آن راه هایی که مصنوع بشر است به خدا نیز نسبت داده شود، زیرا می بینیم که در همین آیات نهرها و علامت ها را هم به خدا نسبت داده، با این که غالبا نهر و علامت را بشر درست می کند.

« وَ عَلاماتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ،»

«عَلامات» آن چیزی است که نشانه چیز دیگر باشد. و خدا علامت هایی قرار داد که شما با آن استدلال به چیزهایی می کنید که از حس شما غایب است و مقصود از آن علامت ها، آیه ها و امارات طبیعی و یا وضعی است، که هر یک بر مدلولی دلالت می کند، و از آن جمله شاخص ها و واژه ها و اشاره ها و خطوط و امثال این هاست که یا به طبیعت خود و یا به طور قراردادی دلالت بر مدلولی می کند.

خدای سبحان سپس راه یافتن به وسیله ستارگان را ذکر می کند و می فرماید:

- «وَ بِالنَّجْمِ هُمْ یَهْتَدُونَ!»(۱)

شرایط اقامت انسان و استفاده از تسهیلات طبیعی

« وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ بُیُوتِکُمْ سَکَنا وَ... !» (۸۰ و ۸۱ / نحل)

کلمه «بَیْت» هم به خانه های سنگی اطلاق می شود و هم گلی و هم پشمی و هم

١- الميزان ج: ٢٤، ص: ٥٧

کرکی. معنای آیه این است که:

- خدا بر شما قرار داد بعضی از خانه های شما را مایه سکونت که در آن ساکن شوید چه بعضی از منازل قابل سکونت نیستند مانند انبار هیزم.

- « وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعامِ بُیُوتا،»

یعنی از بعضی پوست ها که پوست دباغی شده باشد برای شما خانه ها قرار داد که مقصود از آن قبه و خیمه است، خانه هایی که تَسْتَخِفُّونَها - یعنی سبکش می شمارید و برای نقل و انتقال های خود اختصاصش می دهد، در - یَوْمَ اِقامَتِکُمْ - در روز اقامت تان که سفری ندارید.

و این که فرمود: « وَ اَصْوافِها وَ اَوْبارِها وَ اَشْعارِها،»

تقدیرش این است که خدا قرار داد برای شما از پشم های آن ها یعنی گوسفندان و «اَوْبارِها - مال شتران» «اَشْعارِها - مال بزها» اثاثی که در خانه هایتان به کار بزنید، و متاعی که از آن بهره مند شوید - اِلی حینٍ- البته این بهره مندی تا مدتی است محدود.

« وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِمّا خَلَقَ ظِلالاً،»

تعلیق ظلال بر «ما خَلَق» برای این است که خود «ظِلال - سایه ها» امری عدمی است و قابل خلق نیست مگر به تبع غیر خودش و در عین این که خودش عدمی است، همین وجود تبعی اش خود یکی از نعمت های بزرگی است که خدای تعالی بر انسان و سایر حیوانات و حتی نباتات انعام کرده، به طوری که نعمت بودن آن و استفاده انسان و حیوان و نبات از آن کمتر از استفاده اش از نور نیست. چه اگر سایه نبود یعنی شب نبود، سایه درختان و نبات ها نبود و دائما نور و روشنی بود یک جاندار در روی زمین زنده نبود.

- «وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْجِبالِ اَکْناناً،»

کلمه «کَنْ» به معنای چیزی است که با آن چیز دیگری پوشیده شود. مقصود کوه ها و غارها و دخمه های آن است.

- «وَ جَعَلَ لَکُمْ سَرابیلَ تَقیکُمُ الْحَرَّ،»

مقصود از «سَرابیل» پیراهن است که شما را از گرما حفظ کند.

- «وَ سَرابیلَ تَقیکُمْ بَأْسَکُمْ،»

مراد از این سرابیل که از صدمه جنگ آدمی را نگه بدارد همان زرهی است که از آهن و نظایر آن ساخته می شده است.(۱)

عوامل حیوانی تسهیل حیات

حیوانات - حیات اجتماعی، اراده، شعور و حشر آن ها در قیامت

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۲۱۷

« وَ ما مِنْ دآبَّةٍ فِی الاَرْضِ وَ لا طائرٍ یَطیرُ بِجَناحَیْهِ اِلاّ اُمَمٌ اَمْثالُکُمْ!» (۳۸ / انعام)

«دابَّه» هر حیوانی را گوینـد که بر روی زمین بجنبد. «طائِر» هر حیوانی را گویند که با دو بال خود در فضا شـناوری کند. «اُمَّت» به معنی جماعتی است از مردم که اشتراک در هـدف واحـد ماننـد دین و یا سـنت واحده و یا وحدت در زمان و مکان آنان را مجتمع ساخته باشند.

– حیوانات زمینی و هوایی همه امت هایی هسـتند مثل شـما مردم و معلوم است که این شباهت تنها از این نظر نیست که آن ها هم هماننـد مردم دارای کثرت و عددنـد، چه جمـاعتی را به صـرف کثرت و زیادی عـدد امت نمی گوینـد، بلکه وقتی به افراد کثیری امت اطلاق می شود که یک جهت جامع این کثیر را متشـکل و به صورت واحـدی درآورده باشد و همه یک هدف را در نظر داشته باشند، حالا چه آن هدف، هدف اجباری باشد و چه اختیاری.

از این که در ذیل آیه فرمود: « ثُمَّ اِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ،» استفاده می شود که تنها شباهت آن ها به انسان در احتیاج به خوراک و جفت گیری و تهیه مسـکن نیست، بلکه در این بین جهت اشـتراک دیگری هست که حیوانـات را در مسـئله بـازگشت به سوی خدا شبیه به انسان کرده است.

حال باید دید آن چیزی که در انسان ملاک حشر و بازگشت به خدا است چیست؟

هرچه باشد، همان ملاک در حیوانات هم خواهد بود. و معلوم است که آن ملاک در انسان جز نوعی از زندگی ارادی و شعوری که راهی به سوی سعادت و راهی به سوی بدبختی، نشانش می دهد چیز دیگری نیست.

تفکر عمیق در اطوار زندگی حیواناتی که ما در بسیاری از شئون حیاتی خود با آن ها سر و کار داریم و در نظر گرفتن حالات مختلفی که هر نوع از انواع این حیوانات در مسیر زندگی به خود می گیرند، ما را به این نکته واقف می سازد که حیوانات هم همانند انسان دارای آراء و عقایدی فردی و اجتماعی هستند و حرکات و سکناتی که در راه ابقاء و جلوگیری از نابود شدن از خود نشان می دهند، همه بر مبنای آن عقاید است مانند انسان که در اطوار مختلف زندگی مادی آن چه تلاش می کند همه بر مبنای یک سلسله آراء و عقاید می باشد.

حیوانات نسبت به حوایجش و این که چگونه می توان آن را برآورده ساخت، دارای شعور و عقایدی است که همان آراء و عقاید او را مانند انسان به جلب منافع و دفع مضار وا می دارد.

بسیار شده است که در یک نوع و یا در یک فرد در مواقع به چنگ آوردن شکار و یا فرار از دشمن به مکر و حیله هایی برخورده ایم که هرگز عقل بشر آن را درک نمی کرده و با این که قرن ها از عمر این نژاد گذشته هنوز به آن چه که آن حیوان درک کرده، منتقل نشده است.

زیست شناسان در بسیاری از انواع حیوانات مانند مورچه و زنبور عسل و موریانه به آثار عجیبی از تمدن و نازک کاری های ظریفی در صنعت و لطایفی در طرز اداره مملکت برخورده اند که هرگز نظیر آن جز در برخی از ملل متمدن دیده نشده است.

حیوانات هم مثل انسان احکامی دارند و خیر و شر و عدالت و ظلم را تشخیص می دهند.

سؤالات زیر مواردی است که در این بحث به ذهن می رسد و جواب یکایک آن ها از آیات قرآنی استفاده می شود:

۱ آیا حیوانات هم نظیر انسان حشر دارند؟

جواب: آیه « ثُمَّ اِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ – پس از آن، همه حیوانات به سوی پروردگار خود محشور می شوند،» (۳۸ / انعام) متکفل جواب از این سؤال است.

آیه « وَ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ – و به یاد آر آن روزی را که وحوش محشور می شوند.» (۵ / تکویر) قریب به آن مضمون را افاده می کند. بلکه از آیات بسیار دیگری استفاده می شود که نه تنها انسان و حیوانات محشور می شوند، بلکه آسمان ها و زمین و

آفتاب و ماه و ستارگان و جن و سنگ و بت ها و سایر شرکایی که مردم آن ها را پرستش می کنند و حتی طلا و نقره ای که اندوخته شده و در راه خدا انفاق نگردیده، همه محشور خواهند شد.

۲ - آیا حشر حیوانات شبیه حشر انسان است و آن ها هم مبعوث شده و اعمالشان حاضر گشته و بر طبق آن پاداش و یا کیفر می بینند؟

جواب:

آری. معنای حشر همین است. چه حشر به معنای جمع کردن افراد و آن ها را از جای کندن و به سوی کاری بسیج دادن است.

۳ - آیا حیوانات تکالیف خود را در دنیا از پیغمبری که وحی بر او نازل می شود، می گیرند یا نه؟ و آیا پیغمبرانی که فرضا هر کدام به یک نوع از انواع حیوانات مبعوث می شوند، از افراد همان نوعند؟

- جواب:

جوابش این است که بشر تاکنون نتوانسته از عالم حیوانات سر در بیاورد و حجاب هایی که بین او و حیوانات است پس بزند.

کلام الهی هم تا آن جا که ما از ظاهر آن می فهمیم، کوچکترین اشاره ای به این مطلب نداشته و در روایات هم چیزی که بتوان بدان اعتماد کرد، دیده نمی شود.

اجتماع حیوانی هم مانند اجتماعات بشری ماده و استعداد پذیرفتن دین الهی در فطرتشان وجود دارد، همان فطریاتی که در بشر سرچشمه دین الهی است و وی را برای حشر و بازگشت به سوی خدا قابل و مستعد می سازد، در حیوانات نیز هست.

گو این که حیوانات به طوری که مشاهده می کنیم، جزئیات و تفاصیل معارف انسانی را نداشته و مکلف به دقایق تکالیفی از انسان از ناحیه خداوند مکلف به آن است نیستند.

در متن آیه مورد بحث این که خدای تعالی فرمود: «اِلاّ اُمَمٌ اَمْثالُکُمْ» دلالت بر این دارد که تأسیس اجتماعاتی که در بین تمامی انواع حیوانات دیده می شود، تنها به منظور رسیدن به نتایج طبیعی و غیر اختیاری مانند تغذیه و نمو و تولید مثل که تنها محدود به چهاردیواری زندگی دنیاست نبوده، بلکه برای این تأسیس شده که هر نوعی از آن مانند آدمیان به قدر شعور و اراده ای که دارد، به سوی هدف های نوعی ای که دامنه اش تا بیرون از این چهار دیواری، یعنی عوامل بعد از مرگ هم کشیده شده است، رهسپار شده و در نتیجه آماده زندگی شود که در آن زندگی سعادت و شقاوت منوط به داشتن شعور و اراده است.

«ما فَرَّطْنا فِی الْکِتبِ مِنْ شَیْ ءٍ!» (۳۸ / انعام)

- این نظام ها که در حیوانات جاری است و نظیر نظام انسانی است، نظامی است که عنایت خدای سبحان واجب دانسته که انواع حیوانات را بر طبق آن ایجاد نماید تا برگشت خلقتش به عبث نبوده و وجود حیوانات عاطل و بی فایده نباشد و تا آن جا که می توانند و لیاقت قبول کمال را دارند، از موهبت کمال بی بهره نمانند.

- «ثُمَّ اِلی رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ!» (۳۸ / انعام)

این جمله عمومیت حشر را به حدی که شامل حیوانات هم می شود بیان می کند، و از آن بر می آید که زندگی حیوانات نوعی از زندگی است که مستلزم حشر به سوی خداست، همان طور که زندگی انسان مستلزم آن است.(۱)

آفرینش چارپایان و تفویض مالکیت و بهره برداری از آن ها به انسان

«اَوَ لَمْ یَرَوْا اَنّا خَلَقْنا لَهُمْ مِمّا عَمِلَتْ اَیْدینا اَنْعاما فَهُمْ لَها مالِکُونَ...؟» (۷۱ تا ۷۳ / یس)

مراد به این که فرمود: چارپایان از چیزهایی است که دست خدا درستش کرده این است که کسی در خلقت آن ها شرکت ندارد و خلقت آن ها مختص به خداست. جمله «فَهُمْ لَها مالِکُونَ،» نتیجه گیری از جمله «خَلَقْنا لَهُمْ،» است چون معنای آن این است که ما چارپایان را به خاطر انسان خلق کرده ایم و لازمه آن اختصاص چارپایان به انسان است و اختصاص بالاخره منتهی به مالکیت می شود، چون ملك اعتباری که در ظرف اجتماع، خود یکی از شعب اختصاص است.

«وَ ذَلَّلْناها لَهُمْ فَمِنْها رَکُوبُهُمْ وَ مِنْها یَأْکُلُونَ،»

تذلیل چارپایان برای انسان به این معناست که خداوند این حیوانات را برای انسان ها رام و فرمانبردار کرده، (به طوری که یک بچه انسان مهار یک شتر را که شاید صد برابر او وزن و درشتی هیکل دارد می گیرد و هر جا بخواهد می برد،) و این همان تذلیل و تسخیر حیوان است، برای انسان. و جمله «مِنْها یَأْکُلُونَ،» به معنای این است که از گوشتش می خورند.

«وَ لَهُمْ فیها مَنافِعُ وَ مَشارِبُ اَفَلا یَشْکُرُونَ،»

مراد به منافع، هر انتفاعی است که آدمی از مو، کرك، پشم و پوست حیوان و سایر منافع آن می برد. کلمه «مَشارِبُ» به معنای مشروب است و مراد از مشروب حیوانات

۱- المیزان ج: ۱۳، ص: ۱۱۲

شیر آن هاست.(۱)

منافع انواع چارپایان در خدمت انسان

« وَ الاَنْعامَ خَلَقَها لَکُمْ فیها دِفْ ءٌ وَ مَنافِعُ وَ مِنْها تَأْکُلُونَ !» (۵ تا ۸ / نحل)

کلمه «اَنْعـام» به معنـای شتر و گـاو و گوسـفند است. کلمه «دِفْ ء» ظـاهرا به معنای گرمایی است که به وسـیله پوست و پشم و کرک این حیوانات بدن را با آن گرم می کنند و از سرما نگه می دارند... .

مراد به «مَنافِع» سایر اسـتفاده هایی است که از این حیوانات می شود، از شیرشان و گوشت و پیه و سایر منافعشان - (و حیوانات را نیز آفریده که در آن حرارت و منفعت دارید و از آن می خورید.)

« وَ لَکُمْ فیها جَمالٌ حینَ تُریحُونَ وَ حینَ تَسْرَحُونَ!»

کلمه «جَمـال» به معنای زینت و حسن منظر است. «تُریحُونَ» به معنای برگردانـدن رمه است برای آسایش از چراگاه به منزل در هنگام غروب. «تَسْرَحُونَ» به معنای بیرون شدن احشام از «مراح - اصطبل» به چراگاه است که در صبح و برگرداندن آن ها در عصر منظره خوشی است.

- «وَ تَحْمِلُ اَثْقالَکُمْ اِلی بَلَدٍ لَمْ تَکُونُوا بالِغیهِ اِلاّ بِشِقِّ الاَنْفُسِ اِنَ رَبَّکُمْ لَرَؤُفٌ رَحیمٌ!»

کلمه «اَثْقـال» به معنـای بـار سـنگین است و مقصود از «شِقِّ الْاَنْفُس» مشـقتی است که نفوس در حمل آن بارها در مسافت های طولانـی و راه های دشوار تحمل می کننـد. و مقصود از «اَنْعام» شتران و بعضـی گاوها که بارهای آدمی را به شـهری حمل می کنند که رسـیدن به آن شـهر با نبود شتر و گاو مشقتی دارد که تحملش بر نفوس دشوار است و خداوند با خلقت شتر و گاو و مسخر نمودن آن ها برای بشر، آن مشقت را از بشر برداشت، که خدا به شما مردم رئوف و رحیم است.

- «وَ الْخَیْلَ وَ الْبِغالَ وَ الْحَمیرَ لِتَرْکَبُوها وَ زینَهً،»

یعنی اسبان و استران و خران را نیز برای شـما خلق کرد، تا شما سوار شوید و تا زینت شما باشد. این جمله اخیر می فهماند که خلقت چارپایان ارتباطی با منافع شما دارد، چه شما سوارشان می شوید و آن ها را زینت و جمال خود می گیرید.

- «وَ یَخْلُقُ ما لا تَعْلَمُونَ!»

و می آفریند چیزهایی که شما نمی دانید.(۲)

تدبیر خلقت چارپایان و منافع آن ها

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۷۵

۲- المیزان ج: ۲۴، ص: ۴۷

«وَ اِنَّ لَکُمْ فِی الاَنْعامِ لَعِبْرَهً نُسْقیکُمْ مِمّا فی بُطُونِها... !» (۲۱ تا ۲۲ / مؤمنون)

کلمه «عِبْرَت» به معنای دلالتی است که با آن استدلال شود بر این که خدا مدبر امر خلق است و به ایشان رئوف و رحیم است.

مراد از این که فرمود: شما را از آن چه در بطون چارپایان است سیراب می کنیم، این است که شیر آن حیوانات را به انسان ها نوشانید. و مراد از منافع بسیار، انتفاعی است که بشر از پشم و مو و کرک و پوست آن ها و سایر منافع آن ها می برد و از گوشت آن ها می خورد.

- «وَ عَلَیْها وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ!»

حمل بر انعام شدن همان شترسواری است که در خشکی انجام می شود و در مقابل آن حمل در دریاست که با کشتی انجام می شود. و بنابراین، آیه شریفه همان مضمون آیه «وَ حَمَلْناهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ» را می دهد؟(۱)

استفاده از چارپایان در خشکی و از کشتی در دریا

- «اَللّهُ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ الاَنْعامَ... وَ عَلَی الْفُلْکِ تُحْمَلُونَ!» (۷۹ و ۸۰ / مؤمن)

خدای سبحان از بین همه چیزهایی که آدمیان در زندگی از آن منتفع می شوند، و تدبیر امر انسان ها بدان بستگی دارد، چارپایان را نام برد که مراد از آن شتر و گاو و گوسفند است.

معنای این آیه این است که - خدای سبحان برای خاطر شما چارپایان را آفرید، (و آن ها را برای شما مسخر کرد،) غرض از این خلقت و این تسخیر این است که شما بر بعضی از آن ها یعنی شتران سوار شوید و از شیر بعضی دیگر یعنی گاو و گوسفند بخورید.

«وَ لَکُمْ فیها مَنافِعُ...»

یعنی شما را در آن ها منافعی است، مانند شیر آن ها و پشم و کرک و مویشان و پوست و سایر منافعشان.

۱- المیزان ج: ۲۹، ص: ۳۵

«وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْها حاجَةً فی صُدُورِكُمْ،»

یعنی و غرض دیگراز خلقت آن ها این است که بر پشت آن ها سوار شوید و به مقاصد و حاجت هایی که در سینه دارید، برسید.

«وَ عَلَيْها وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ!»

این جمله کنایه است از وسیله پیمودن بیابان ها و دریاها، که بیابان ها را با شتران می پیمایند و دریاها را با کشتی.(۱)

نگرشی به آفرینش شتر، آسمان، کوه ها و زمین

« اَفَلا يَنْظُرُونَ اِلَى الاِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ وَ اِلَى السَّماءِ...؟» (۱۷ تا ۲۰ / غاشیه)

در این آیه منکرین ربوبیت خدای تعالی را نخست دعوت می کند به این که در کیفیت خلقت شتر نظر و دقت کنند، که چگونه خلق شده و خدای تعالی چگونه آن را از زمینی مرده و فاقد حیات و بی شعور به این صورت عجیب در آورده، صورتی که نه تنها خودش عجیب است بلکه اعضا و قوا و افعالش نیز عجیب است. و این هیکل درشت را مسخر انسان ها کرده و انسان ها از سواری و بارکشی و گوشت و شیر و پوست و کرکش و حتی از بول و پشکلش استفاده می کنند.

آیا هیچ انسان عاقلی به خود اجازه می دهد که احتمال معقول بدهد که شتر و این فوایدش به خودی خود پدید آمده باشد و در خلقت او برای انسان هیچ غرضی در کار نبوده و انسان هیچ مسئولیتی در برابر آن و سایر نعمت ها ندارد؟

و اگر در بین همه تدابیر الهی و نعمت هایش خصوص تدبیر در خلقت شتر را ذکر کرده، از این نظر است که سوره مورد بحث در مکه نازل شده و جزء اولین سوره هایی است که به گوش مردم عرب می خورد و در مکه در آن ایام داشتن شتر از ارکان زندگی شان بوده است.

«وَ اِلَى السَّماءِ كَيْفَ رُفِعَتْ؟»

و چرا به آسمان نمی نگرند که چگونه افراشته شده و به قندیل های پرنور چون خورشید و ماه و ستارگان درخشنده آراسته گشته و در زیر آن کره هوا قرار داده شده که مایه بقای هر جاندار است و بدون تنفس آن هوا زنده نمی ماند.

«وَ اِلَى الْجِبالِ كَيْفَ نُصِبَتْ؟»

چرا به کوه ها نمی اندیشند که چگونه ایستاده اند و ریشه های آن ها مانند میخ

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۲۴۷

اجزای زمین را به هم میخکوب کرده و از مخازن آن چشمه ها و نهرها جاری می شود و معادن را در سینه خود حفظ می کنند.

«وَ اِلَی الْاَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ؟»

چرا به وضع خلقت زمین فکر نمی کنند؟ که چگونه گسترده شده، به طوری که شایسته سکنی برای بشر گشته و نقل و انتقال در آن آسان و انواع تصرفات صناعی که انسان ها دارند، در آن میسر گشته است.

پس تدابیر کلی همه اش بدون هیچ شکی مستند به خدای تعالی است. هم او رب آسمان و زمین و موجودات بین آن دو است. در نتیجه رب عالم هم او است که بر انسان ها واجب است ربوبیتش را گردن نهند. و یگانه در ربوبیتش بدانند و تنها او را بپرستند.(۱)

منابع تغذیه و بقای حیات

غذای انسان و تأمین آن در طبیعت

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۲۰۵

« فَلْيَنْظُرِ الاِنْسانُ اِلى طَعامِهِ...!» (۲۴ تا ۳۲ / عبس)

این جمله نظر و مطالعه انسان را پیرامون طعامی که می خورد و با آن سد رمق می کند و بقای خود را تضمین می کند، لازم کرده، با این که نعمت طعام یکی از میلیون ها نعمتی است که تدبیر ربوبی آن ها را برای حوائج بشر در زندگی اش فراهم کرده، دستور می دهد اگر در همین یک نعمت مطالعه کند سعه تدبیر ربوبی را مشاهده خواهد کرد، تدبیری که عقلش را متحیر و مبهوت خواهد کرد، آن وقت خواهید فهمید که خدای تعالی چه قدر نسبت به صلاح حال انسان و استقامت امر او عنایت دارد، آن هم چه عنایتی دقیق و محیط!

«اَنّا صَبَبْنَاالْماءَ ثُمَّ شَقَقْنَا الْاَرْضَ شَقّا فَأَنْبَتْنا فيها حَبّا وَ عِنَبا وَ قَضْبا وَ...،» جمله مورد بحث بیانی تفصیلی برای تدبیر خدای تعالی می شود، که چگونه طعام انسان را می آفریند. بله البته این مرحله ابتدایی از آن تدبیر تفصیلی است، وگرنه بیان مستوفا و کامل آن خصوصیاتی که در نظام آفرینش طعام برقرار است و نظام وسیعی که در همه این امور و روابط کونی که بین هر یک از آن امور و بین انسان برقرار است چیزی نیست که بتوان در چند آیه بیان کرد و عادتا از وسع و طاقت بیان بشری بیرون است.

«صَبّ» در جمله مورد بحث به معنای ریختن آب از بلندی است و منظور در این جا فرو فرستادن باران ها بر زمین برای رویاندن گیاهان است و بعید نیست که شامل جریان چشمه ها و نهرها نیز بشود، چون آب های زیرزمینی هم از ذخایری است که به وسیله باران پدید می آید.

«ثُمَّ شَقَقْنَا الْاَرْضَ شَقّا،»

ظاهر این آیه، این است که منظور از «شَقّ» شکافتن زمین به وسیله جوانه گیاهی است که اززمین سردرمی آورند.

«فَأَنْبَتْنا فیها حَبّا،»

مراد از «حَبّ» حبوباتی است که به مصرف غذای انسان می رسد، مانند گندم و جو و نخود و عدس و امثال این ها.

- «عِنَبا وَ قَضْبا،»

«عِنَب» به معنای انگور است، شاید در این جا منظور درخت انگور باشد. «قَضَب» به معنای سبزیجات تر و تازه است که انسان آن را می خورد.

- «وَ زَیْتُونا وَ نَخْلًا وَ حَدائِقَ غُلْبا،»

«حَدائِقَ غُلْب» به معنای بوستان هایی است که درختانش عظیم و کلفت باشند.

«وَ فاکِهَهً وَ اَبّا،»

کلمه «فاکِهَه» به معنای مطلق میوه هاست. کلمه «اَبّ» به معنای گیاه و هم چراگاه است.

- «مَتاعا لَکُمْ وَ لِاَنْعامِکُمْ،»

می فرماید - ما آن چه از خوردنی ها که رویاندیم، برای این بود که شما را و چارپایان را که شما به خود اختصاص داده اید، بهره مند و سیر کنیم.(۱)

انواع میوه ها و انتفاع از آن ها

«وَ مِنْ ثَمَراتِ النَّخیلِ وَ الاَعْنابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَکَرا وَ رِزْقا حَسَنا!» (۶۷ / نحل)

معنای جمله این است که - از میوه های نخل و انگور چیزی می گیرید که مانند شراب به انواعی که دارد مسکر است. و نیز می گیرد رزق پاکیزه و خوب از قبیل مویز و شیره و غیر ذلک از چیزهایی که آذوقه به شمار می رود.

این آیه شریفه نمی خواهد بفرماید مایه مسکرات حلال و مباح است و حتی نمی خواهد بگوید کار خوبی می کنید، که از میوه های نامبرده مسکر می گیرید، بلکه ممکن است بگوییم دلالت بر زشتی این کار دارد. چون شراب گرفتن را در مقابل اتخاذ رزق خوب قرار داده، تا بفهماند شراب رزق حسن نیست. اصلاً آیه شریفه در مقام بیان

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۹۷

حلال و حرام نیست، در این مقام است که منافعی را که بشر آن روز از این میوه ها می برند بشمارد و بفرماید همه این انتفاعات از نعمت های خداست و از ذکر آن نتیجه توحید را بگیرد.(۱)

مواد غذایی انسان و مجوز استفاده آن

«وَ هُوَ الَّذی آ اَنْشَأَ جَنّاتٍ مَعْرُوشاتٍ وَ غَیْرَ مَعْرُوشاتٍ وَ النَّخْلَ وَ الزَّرْعَ !» (۱۴۱ و ۱۴۲ / انعام)

«شجره معروشه» آن درختی را گویند که شاخه هایش به وسیله داربست بالا رفته و یکی بر بالای دیگری قرار گرفته باشد، مانند درخت انگور. بنابراین «جَنّات مَعْرُوشات» عبارت خواهد بود از تاکستان ها و باغ های انگور و مانند آن ها و «جَنّات غَیْرَ مَعْرُوشات» باغ هایی که درخت های آن بر تنه خود استوار باشد، نه بر داربست. این هم که فرمود «وَ الزَّرْعَ مُخْتَلِفا اُکُلُهُ،» معنایش این است که خوردنی ها و دانه های آن زرع مختلف است، یکی گندم است و یکی جو، یکی عدس است و آن دیگری نخود. مقصود از متشابه و غیر متشابه در جمله «وَ الزَّیْتُونَ مُتَشابِها وَ غَیْرَ مُتَشابِهٍ،» به طوری که از سیاق بر می آید این است که هر یک از آن میوه ها از نظر طعم و شکل و رنگ و امثال آن هم متشابه دارد و هم غیر متشابه.

- «کُلُوا مِنْ ثَمَرِهِآ اِذآ اَثْمَرَ !»

امری که در این جمله هست امر وجوبی نیست، بلکه تنها اباحه را می رساند، چون از این که قبلاً ـ مسئله خلقت جنات معروشات و نخل و زرع و غیر آن را خاطرنشان ساخته بود، به دست می آید که امر به خوردن از میوه های آن ها در مورد توهم منع است، در چنین موردی صیغه امر تنها اباحه را می رساند نه وجوب را.

در حقیقت تقدیر کلام این است که « خداوند آن کسی است که جنات و نخل و زرع آفرید و به شما دستور داد تا از میوه های آن ها بخورید و امر فرمود که در موقع چیدن آن حق واجبش را بپردازید و شما را از اسراف در آن منع و نهی کرد.»

مقصود از حق در جمله «وَ اتُوا حَقَّهُ یَوْمَ حَصادِهِ،» آن حق ثابتی است که متعلق به میوه های نامبرده می شود.

آیه شریفه به طور اجمال و سربسته از میوه ها و حبوبات حقی برای فقرا قائل شده و فرموده که در روز درو غلات و چیدن میوه ها حق فقرا باید داده شود و این اشاره

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۷۷

به حکم عقل است و در حقیقت حکمی را که عقل در این باره دارد، امضا کرده نه این که بخواهد مسئله زکات را خاطرنشان سازد.

و این که فرموده: «وَ لا ـ تُسْرِفُوا !» معنایش این است که در استفاده از این میوه ها و غلات از آن حدی که برای معاش شما صالح و مفید است تجاوز مکنید. درست است که شما صاحب آن هستید و لکن نمی توانید در خوردن آن و بذل و بخشش از آن زیاده روی کنید. و یا در غیر آن مصرفی که خدا معین فرموده به کار بزنید، مثلاً در راه معصیت خدا صرف کنید. و هم چنین فقیری که از شما می گیرد نمی توانـد در آن اسراف نموده مثلاًـ آن را تضییع کنـد. پس آیه مطلق و خطاب آن شامل جمیع مردم است چه مالك و چه فقیر.

- «وَ مِنَ الْاَنْعامِ حَمُولَةً وَ فَرْشا»

«حَمُولَه» به معنای چارپایان بزرگسال است و «فَرْش» به معنای خردسالان آن هاست. امر در جمله «كُلُوا مِمّا رَزَقَكُمُ اللّهُ !» نیز مانند امر قبلی تنها برای اباحه خوردن و امضای حکم عقل به اباحه آن است. و معنای این که فرمود: «وَ لا ـ تَتَّبِعُوا خُطُواتِ الشَّيْطانِ اِنَّهُ لَكُمْ عَـدُوٌّ مُبينٌ!» این است که شما در این امری که خداوند اباحه آن را تشریع فرموده، راه پیروی شیطان را پیش مگیرید و به جای پای او پا نگذارید و حلال خود را حرام مکنید که پیروی خطوات شیطان معنایش همین تحریم حلال است بدون علم.(۱)

تهیه شیر در بدن حیوان

«وَ اِنَ لَكُمْ فِي الْاَنْعامِ لَعِبْرَةً نُسْقيكُمْ مِمّا فيبُطُونِه مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنا خالِصا سائِغا لِلشّارِبينَ!»

(۶۶/نحل)

برای شما در شتر و گاو و گوسفند امری است که اگر عبرت گیر و پندآموز باشید همان امر برای عبرت و موعظه شما بس است.

آن گاه قرآن کریم آن امر را چنین بیان می فرماید: «نُسْـقيكُمْ مِمّا فى بُطُونِهِمْ - از آن چه در درون بدن هایشان هست، شما را سیراب می کنیم.»

- «مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ»

شیر حیوانات شیرده که جایش اواخر شکم میانه دو پاست و خون که مجرایش شرائین و وریدهاست که به تمامی آن دو احاطه دارد و اگر شیر را عبارت دانسته از

١- الميزان ج: ٣٥، ص: ٢٥٦

چیزی که میانه کثافات و خون بـدن قرار دارد، از این باب بوده که این هر سه در داخل بدن و در مجاورت هم قرار دارند. این غذای پاک و لذیذ را از میانه آن دو بیرون کشیده است.

معنای آیه این است که ما شـما را از آن چه که در بطون انعام است شیری که از میان پهن و خون آن ها بیرون کشیدیم به شما آشامانـدیم، که به هیـچ یـک از آن دو آلـوده نبـود و طعم و بوی هیـچ یـک از آن دو را بـا خود نیـاورده و شـیری گوارا برای آشامندگان.

و این خود عبرتی است برای عبرت گیرنـدگان و وسـیله ای برای راه بردن به کمال قدرت و نفوذ اراده خدا و این که آن کس که شیر را از سرگین و خون پاک نگاه داشته، قادر است که انسان را دوباره زنده کند، هر چند که استخوان هایش هم پوسیده شده باشد، و اجزایش در زمین گم شده باشد.(۱)

نظام غریزی تهیه عسل به وسیله زنبور عسل

«وَ اَوْحی رَبُّکَ اِلَی النَّحْلِ اَنِ اتَّخِذی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتا وَ...!» (۶۸ و ۶۹ / نحل)

کلمه «وَحْی» به معنـای اشـاره سـریع است، که البته همواره از جنس کلاـم و از باب رمزگویی و یا به صورت صوت و مجرد از ترکیب و یـا به اشـاره و نحو آن است. و از موارد اسـتعمالش به دست می آیـد که از بـاب القـای معنـا به نحو پوشـیده از اغیار است. پس الهـام به معنـای القای معنا در فهم حیوان از طریق غریزه هم از وحی است، هم چنان که ورود معنا در نفس انسان از طریق رؤیـا و هم چنین از طریق وسوسه و یـا اشـاره، همه از وحی است. در کلام خـدای تعالی هم در همه این معانی اسـتعمال شده است.

یکجا در القای فهم در حیوان از راه غریزه استعمال کرده و فرموده:

«وَ اَوْحی رَبُّکَ اِلَی النَّحْلِ،»

و در القاء از باب رؤیا استعمال کرده و فرموده:

«وَ اَوْحَیْنا اِلی اُمِّ مُوسی،» (۷ / قصص)

و در وسوسه استعمال کرده و فرموده:

«اِنَّ الشَّیطینَ لَیُوحُونَ اِلی اَوْلِیآئِهِمْ،» (۱۲۱ / انعام)

و در القاء از باب اشاره استعمال کرده و فرموده:

١- الميزان ج: ٢۴، ص: ١٧۴

«فَاَوْحی اِلَیْهِمْ اَنْ سَبِّحوُا بُكْرَةً وَ عَشِیّا،» (۱۱ / مریم)

قسم دیگری از وحی الهی با تکلم با انبیاء و رسل است، هم چنان که فرمود:

«ما كانَ لِبَشَرٍ اَنْ یُكَلِّمَهُ اللّهُ اِلاّ وَحْیا،» (۵۱ / شوری)

چیزی که هست ادب دینی چنین رسم کرده که وحی جز به کلامی که بر انبیاء و رسل القاء می شود اطلاق نگردد.

معنای این که فرمود: «وَ اَوْحی رَبُّكَ اِلَی النَّحْلِ،» این است که خداوند به زنبور عسل از راه غریزه ای که در بنیه او قرار داده الهام کرده است.

داستان زنبور عسل و نظامی که در حیات اجتماعی خود و سیره اش و طبیعتش دارد امری است عجیب و حیرت آور و شایدهمین نظام عجیبش باعث شده که خطاب را از مشرکین به خطاب مخصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله برگرداند و بفرماید: «وَ اَوْحی رَبُّكَ - و وحی کرد پروردگار تو،» و این که فرمود:

- «اَنِ اتَّخِذی مِنَ الْجِبالِ بُیُوتا وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمّا یَعْرِشُونَ!»

این همان مضمونی است که خدا به زنبور عسل وحی کرد و ظاهرا مراد به «مِمّا یَعْرِشُونَ،» همان است که کندوهای عسل را در آن جا می گذارند.

و این که فرمود:

- «ثُمَّ كُلی مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ!»

او فرموده است به این که از همه میوه ها بخورد، با این که زنبور عسل از میوه ها نمی خورد و غالبا روی گل ها می نشیند و این تعبیر بدان جهت است که غذای زنبور عسل از همان مواد اولیه میوه هاست، که در شکوفه جای دارد و هنوز بزرگ نشده و پخته نگردیده است.

خدای تعالی جمله «فَاسْلُكی سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلاً،» را متفرع بر امر به خوردن نموده و این تفریع مؤید این است که مراد از خوردن برداشتن و به منزل بردن است، تا عسلی را که از ثمرات گرفته و به خانه ها برده، ذخیره نمایند. اضافه سبل به کلمه رب در جمله «رَبِّكِ» برای این است که دلالت کند بر این که تمامی کارها و رفت و آمدهای زنبور عسل با الهام انجام می گیرد.

جمله «یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُهُ،» نتیجه عمل و مجاهدت وی را در امتثال امر خدای سبحان و رام بودن در امتثالش بیان می کند. و آن نتیجه عبارت است از این که از شکم او بیرون می آید شرابی به نام «عسل» که دارای رنگ های مختلف است بعضی سفید و بعضی زرد و قرمز سیر و بعضی مایل به سیاهی و «فیهِ شِفاءٌ لِلنّاسِ!» که برای بیشتر امراض شفاست.

بحث مفصل در زنبور عسل، این حشره زیرک که حیاتش مبنی بر اساس مدنیی عجیب و فاصله ای است به طوری که نمی توان غرایب و حقایق آن را شمرد و سپس بحث در پیرامون عسل که آن را با مجاهدت پیگیرش تهیه می کند و خواص عسل بحث هایی است که باید به کتاب هایی که در خصوص این مباحث نوشته شده مراجعه نمود.

خدای تعالی آیه مورد بحث را با جمله «اِنَّ فی ذلِکَ لَآیَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ!» ختم فرموده است. آن جا که سخن از زنبور عسل و زندگی آن که سراسر عجایب و دقایقی است به میان آمد و آن اسرار دقیق برای انسان ها کشف نمی شود مگر با تفکر، پس زندگی زنبور عسل آیتی است برای مردمی که تفکر کنند.(۱)

تولید محصولات متنوع از خاک و طبیعت واحد

«وَ فِی الاَرْضِ قِطَعٌ مُتَجوِراتٌ وَ جَنّتٌ مِنْ اَعْنبٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ!» (۴/رعد)

– در زمین قطعه هایی هست نزدیک به هم و همسایه هم، که خاکش از نظر طبع شبیه به هم است و در آن ها باغات انگور می روید، که خود از میوه هایی است که از نظر شکل و رنگ و طعم و درشتی و ریزی و لطافت و خوبی بسیار با هم متفاوتند. و هم چنین حاصل ها می روید که جنس و صنف آن ها مختلف است: گندم و جو این محل با گندم و جو محل دیگر متفاوت است. و نیز خرما می روید که بعضی ها مثل هم هستند و از یک ریشه جوانه می زنند و بعضی مثل هم نیستند، با این که زمین یکی است و همه از یک آب مشروب می شوند و ما بعضی را بر بعضی به خاطر مزیت مطلوبی که در صفات آن است برتری دادیم.

حال اگر کسی بگوید این اختلافات مربوط به طبیعتی است که هر کدام برای خود دارند و یا به خاطر عوامل خارجی است که در آن ها اثر می کند و به هر یک شکل و رنگ مخصوص و صفاتی جداگانه ای می دهد. چه علومی که متعرض شناسایی اشجار و گیاهان است و طبیعت خواص آن ها را به طور مشروح بیان می کند، هر یک از آن ها را معلول عواملی می داند که در کیفیت تکون آن ها و آثار و خواص آن ها دخالت دارند.

در جواب می گوییم: صحیح است و لکن ما نیز می پرسیم که جهت این اختلافی که در عوامل داخلی و خارجی هست چیست؟ و چه باعث شده که این علت ها مختلف شوند و در نتیجه آثارشان هم مختلف گردند؟ و اگر علت این اختلاف را هم سراغ دهی باز از علت اختلاف آن علت می پرسیم، تا منتهی شوی به ماده ای که مشترک میان تمامی موجودات جسمانی بوده و اجزای یک یک آن ماده با هم شبیهند و معلوم است که چنین

۱- المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۸۰

ماده ای که در تمام موجودات یکی است، نمی تواند علت این اختلافات که می بینیم بوده باشد، پس جوابی جز این ندارد که مافوق تمامی سبب ها سببی است که هم ماده عالم را ایجاد کرده و هم در آن صورت ها و آثار گوناگون و بی شماری به کار برده و به عبارت دیگر در این میان سبب واحدی است دارای شعور و اراده که این اختلافات مستند به اراده های مختلف اوست که اگر اختلاف اراده های او نمی بود هیچ چیزی از هیچ چیز دیگر متمایز نمی شد.

و بر هر دانشمند متدبری لازم است که توجه داشته باشد و از این نکته غفلت نورزد که این آیات که اختلاف خلقت را مستند به اختلاف اراده خداوند می داند، در عین حال قانون علیت و معلول را هم انکار نمی کند. چه اراده خدای سبحان مانند اراده ما صفتی نیست که عارض بر ذات باشد و در نتیجه ذات با تغییر اراده ها تغییر یابد، بلکه این اراده های گوناگون صفت فعل خداست و از علل تامه و اسباب اشیاء انتزاع می شود و اختلاف آن باعث اختلاف در ذات نمی شود. (در نظر شیعه اراده صفت فعل است نه صفت ذات.)(۱)

ارتباط نزول آب با عوامل بقای حیات و تغذیه

«هُوَ الَّذی اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً لَکُمْ مِنْهُ شَرابٌ وَ مِنْهُ شَجَرٌ فیهِ تُسیمُونَ!»(۱۰تا۱۲ / نحل)

این جا به نوعی از نعمت های خدا اشاره می شود که همه از روئیدنی ها هستند که بشر و غیر بشر از آن ها استفاده های غذایی می کنند و عواملی که در پیدایش آن ها دخالت دارند، از قبیل تاریکی شب و روشنایی روز و جرم آفتاب و ماه و امثال این عوامل را برمی شمارد (- اوست که از آسمان آبی نازل کرد که نوشیدنی شماست و از آن «شَجَر روئیدنی ها» می شود که در آن می چرانید.)

- «یُنْبِتُ لَکُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَ الزَّیْتُونَ وَ النَّخیلَ وَ الْاَعْنابَ وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ!»

زیتون درخت معروفی است که هم به درخت گفته می شود و هم به میوه آن. اگر از میان همه میوه ها تنها به اسامی این چند میوه تصریح نموده و بقیه را به آن ها عطف کرده، شاید از این جهت بوده که غالبا به عنوان غذا مصرف می شوند. و چون در این تدبیر عمومی که شامل انسان و حیوان در ارتزاق از آن میوه و نباتات است حجتی است بر وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت لذا آیه شریفه با جمله «اِنَّ فی ذلِکَ لَایَةً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ!» ختم گردید.(۲)

یکسانی عامل رشد و دگرگونی الوان میوه و خاک و سنگ و انسان و حیوان

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۷۳

۲- المیزان ج: ۲۴، ص: ۵۳

«اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَخْرَجْنا بِهِ ثَمَراتٍ مُخْتَلِفا اَلْوانُها وَ...!» (۲۷ و ۲۸ / فاطر)

خدای سبحان آب را از آسمان نازل می کند و باران ها می بارد و این خود قوی ترین عامل برای روئیدن نباتات و میوه هاست و اگر بیرون آمدن میوه ها از مقتضای همین آمدن باران بود، باید همه میوه ها به یک رنگ باشند، چون آب باران یکی است و حال این که می بینیم الوان مختلفی دارنـد، پس همین اختلاف الوان دلالت می کنـد بر این که تدابیر الهی دست در کار این رنگ آمیزی است.

این که گفته انـد: « این رنگ آمیزی ها منوط به اختلاف عواملی است که در آن ها مؤثر است،» حرف صـحیحی نیست، برای این که سؤال ما این است که این اختلاف عوامل از کجا آمد، با این که تمامی این عوامل منتهی می شود به عامل ماده، که در همه هست، پس اختلاـف عناصـری که موجودات از آن ها ترکیب می شونـد، خود دلیل بر این است که عامل دیگری ماورای ماده هست که ماده را به سوی صورت های گوناگون سوق می دهد .

ظـاهرا مراد به اختلاـف الـوان میـوه هـا، اختلاـف خود الوان است، ولی لاـزمه اش اختلاـف هـای دیگری از جهت طعم و بو و خاصیت است.

- «وَ مِنَ الْجِبالِ جُدَدٌ بیضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُها وَ غَرابیبُ سُودٌ،»

آیا نمی بینی که در بعضی از کوه ها راه هایی سفید و سرخ و سیاه و با رنگ های مختلف است؟ مراد به این راه ها یا راه هایی است که در کوه هـا قرار دارد و دارای الوان مختلف است و یـا مراد خود کوه هاست که به صورت خطوطی کشـیده شـده، در روی کره زمین قرار دارند. بعضی از این سلسله جبال به رنگ سفید هستند و بعضی سرخ و سیاه و بعضی دیگر چند رنگ.

- «وَ مِنَ النّاسِ وَ الدَّوابِّ وَ الْاَنْعامِ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُهُ کَذلِکَ...!»

- بعضـی از انسان ها و حیوانات نیز مثل کوه ها و میوه ها دارای رنگ های مختلف هستند: بعضی سفید و بعضی سرخ و برخی سیاه هستند.

کلمه «دوّاب» به معنای هر جنبنده ای است که در زمین حرکت می کند و کلمه «اَنْعام» به معنای شتر و گاو و گوسفند است.

- «اِنَّما یَخْشَی اللّهَ مِنْ عِبادِهِ الْعُلَمؤُا !»

این جمله توضیح می دهد که چگونه و چه کسانی از این آیات عبرت می گیرند و این آیات اثر خود را که ایمان حقیقی به خدا و خشیت از اوست، به تمام معنای کلمه تنها در علماء می بخشد، نه جهال. انذار تنها در علما نتیجه بخش است. خشیت به حقیقت معنای کلمه تنها در علما یافت می شود. و مراد از علماء، علمای بالله است، یعنی کسانی که خدای سبحان را به اسماء و صفاتش و افعالش می شناسند، شناسایی تامی که دل هایشان به وسیله آن آرامش می یابد و لکه های شک از نفوسشان زایل گشته و آثار زوال آن در اعمالشان هویدا می گردد، فعلشان مصدق قولشان می شود. خشیت در چنین زمینه ای همان خشیت حقیقی است که به دنبالش خشوع باطنی در ظاهر پیدا می شود.(۱)

استثناء در طبیعت و تولید آتش از درخت سبز

«اَلَّذی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِ الاَخْضَرِ ناراً فَاِذا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ!» (۸۰ / یس)

این آیه شریفه بیان است برای جمله «الَّذی اَنْشَأَها اَوَّلَ مَرَّهٍ» و در این سیاق و به این صدد است که استبعاد از زنده کردن استخوان مرده را برطرف کند. استبعاد از این که چگونه ممکن است چیزی که مرده است زنده شود؟ با این که مرگ و زندگی متنافی هستند؟ جواب می دهد: هیچ استبعادی در این نیست، برای این که آب و آتش هم با هم متنافی هستند، مع ذلک خدا در درون درخت تر و آبدار آتش قرار داده و شما همان آتش را شعله ور می کنید.

مراد از درخت به طوری که در بین مفسرین معروف است «مَرْخ» و درخت «عِفار» است که این دو درخت چنین وضعی دارند که هرگاه به یکدیگر سائیده شوند، مشتعل می گردند و در قدیم برای تهیه آتش قطعه ای از شاخه این درخت و قطعه ای دیگر از شاخه آن می گرفتند و با این که سبز و تر بودند، عفار را در زیر و مرخ را روی آن قرار داده می سائیدند و هر دو به اذن خدا آتش می گرفتند. پس از مرده زنده درست کردن عجیب تر از مشتعل کردن آتش از چوب تر نیست، با این که آب و آتش دو چیز متضادند.(۲)

سجده و اظهار نیاز درخت و گیاه

«وَ النَّجْمُ وَ الشَّجَرُ یَسْجُدانِ!» (۶ / رحمن)

می گویند - مراد از «نَجْم» هر روئیدنی است که نجم می کند یعنی از زمین سر

۱- المیزان ج: ۳۳، ص: ۶۷

۲- المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۸۰

بر می آورد و ساقه ندارد. کلمه «شَجَر» به معنای روئیدنی هایی است که ساقه دارند.

اما این که فرمود - گیاه و درخت برای خدا سجده می کنند که منظور از این سجده خضوع و انقیاد این دو موجود است برای امر خدا، که به امر او از زمین سر بر می آورند و به امر او نشو و نما می کنند، آن هم به قول بعضی ها در چارچوبی نشو و نما می کنند که خدا برایشان مقدر فرموده است. و از این دقیق تر این که نجم و شجر رگ و ریشه خود را برای جذب مواد عنصری زمین و تغذی با آن در جوف زمین می دوانند و همین خود سجده آن هاست، برای این که با این عمل خود خدا را سجده می کنند و با سقوط در زمین اظهار حاجت به همان مبدأی می نمایند که حاجتشان را بر می آورد و او در حقیقت خدایی است که تربیتشان می کند.(۱)

احیای زمین مرده،رشد نبات و میوه و سایر عوامل و منابع غذایی انسان

«وَ ایَهٌ لَهُمُ الاَرْضُ الْمَیْتَهُ اَحْیَیْناها وَ اَخْرَجْنا مِنْها حَبّا فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ!»(۳۳ تا ۳۵ / یس)

خدای سبحان در این آیه و در دو آیه بعدیش یکی از آیات و ادله ربوبیت خدا را یادآور می شود و آن آیت عبارت است از تدبیر امر ارزاق مردم و غذارسانی به آنان به وسیله حبوبات و میوه ها از قبیل خرما و انگور و غیره.

این غذاهای نباتی (که شما در اختیار دارید،) از آثار زنده کردن زمین مرده است، که خدا روحی در آن می دمد و آن را که زمینی مرده بود، به حبوبات و میوه ها مبدل می کند، تا شما از آن بخورید.

بنابراین به یک نظر، آیت خود زمین نیست بلکه زمین مرده است، از این جهت که مبدأ ظهور این خواص است و تدبیر ارزاق مردم به وسیله آن تمام می شود.

«وَ اَخْرَجْنا مِنْها حَبّا...،»

- یعنی ما از زمین گیاهانی رویاندیم و از آن گیاهان حبوباتی چون گندم و جو و برنج و سایر دانه های خوراکی که در اختیارشان قرار دادیم. جمله «فَمِنْهُ یَأْکُلُونَ،» نتیجه گیری از بیرون آوردن حبوبات از زمین است، چون با خوردن حبوبات تدبیر تمام می شود.

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۱۹۴

«وَ جَعَلْنا فیها جَنّاتٍ مِنْ نَخیلٍ وَ اَعْنابٍ وَ فَجَّرْنا فیها مِنَ الْعُیُونِ،»

«لِیَأْکُلُوا مِنْ ثَمَرِه وَ ما عَمِلَتْهُ اَیْدیهِمْ اَفَلا یَشْکُرُونَ؟»

– ما در زمین بستان ها قرار دادیم و نیز در آن چشمه ها شکافتیم و آب ها جوشانیدیم تا مردم از میوه آن باغ ها بخورند.

– تا از میوه آن بخورند، میوه ای که دست خود آنان درستش نکرده، تا در تدبیر ارزاق شریک ما باشند، بلکه ایجاد میوه و تتمیم تدبیر ارزاق به وسیله آن از چیزهایی است که مخصوص ماست، بدون این که از آن ها کمکی گرفته باشیم، پس با این حال چه می شود ایشان را که شکر نمی گذارند؟(۱)

نظام تجدید حیات در گیاهان

«وَ اللّهُ اَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَحْیا بِهِ الاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها !» (۶۵ / نحل)

مقصود رویاندن زمین بعد از خزان و خمودی آن در زمستان است، که پس از فرا رسیدن بهار و آمدن باران های بهاری ریشه گیاهان و تخم آن ها بعد از یک دوره سکون شروع به رشد و نمو می کند و این خود یک زندگی و از سنخ زندگی حیوانی است، هر چند که یک مرحله ضعیف از آن است، امروز هم در مسائل علمی جدید ثابت شده که گیاهان از جرثومه های حیات تشکیل یافته، همان جرثومه هایی که در حیوان هست، هر چند صورت و اثرش با آن مختلف است.

و این که فرمود: «اِنَّ فی ذلِکَ لاَیَةً لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ،» مراد از شنیدن، پذیرفتن سخنانی است که باید پذیرفت، چه عاقل که طالب حق است وقتی چیزی می شنود که احتمال حقانیتش را می دهد گوش فرا داده کاملاً فرا می گیرد و حفظ می کند.

وقتی برای کسی که قریحه قبول حق را دارد، داستان فرستادن باران و زنده کردن زمین بعد از مردنش نقل می شود همین داستان برای او آیتی و دلیلی است بر مسئله بعث روز قیامت و می فهمد کسی که بدین وسیله زمین مرده را زنده کرد می تواند مردگان را هم زنده کند.(۲)

رویش و پژمردگی گیاه

۱– المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۳۷

۲– المیزان ج: ۲۴، ص: ۱۷۳

«وَ الَّذی اَخْرَجَ الْمَرْعی فَجَعَلَهُ غُثاءً اَحْوی!» (۴ و ۵/اعلی)

کلمه «مَرْعی» به معنای چرایی است که علف خواران آن را می چرند و کسی که آن را از زمین خارج می کند و می رویاند همان خدای سبحان است.

- «فَجَعَلَهُ غُثاءً اَحْوی،»

کلمه «غُثاء» به معنای گیاه و خاشاکی است که سیل به کنار بیابان می ریزد و منظور از آن در این جا - به طوری که گفته اند - گیاه خشکیده است. و کلمه «احوی» به معنای سیاه شده است و منظور از بیرون کردن مرعی برای آذوقه حیوان و سپس خاشاک سیاه کردنش ارائه نمونه ای از تدبیر ربوبی و دلایل ربوبیت خداست، هم چنان که خلقت و تسویه و تقدیر و هدایت نمونه دیگری از آن است.(۱)

آثار رحمت الهی در احیاء زمین مرده

« فَانْظُرْ اِلی اثارِ رَحْمَتِ اللّهِ کَیْفَ یُحْیِی الاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها...!» (۵۰ / روم)

کلمه «آثار» به معنای باقی مانده ای است که از چیزی بعد از رفتنش بماند، و به هر بیننده بفهماند که قبلاً چنین چیزی در این جا بوده است.

مراد به رحمت خدا بارانی است که از ابرها فرو می ریزد، ابرهایی که به وسیله بادها گسترش یافته و آثار آن ها عبارت است از هر چیزی که بر آمدن آن مترتب شود، چون گیاه و درخت و میوه، که در عین این که آثار باران هستند، آثار حیات یافتن زمین بعد از مردنش نیز هستند.

لذا در آیه شریفه فرمود: به آثار رحمت خدا نظر کن که چگونه زمین را بعد از مردنش زنده می کند، که در این عبارت باران را رحمت خدا و کیفیت زنده کردن زمین بعد از مردنش را آثار آن خوانده، پس زنده شدن زمین بعد از مردنش از آثار رحمت خداست و نباتات و اشجار و میوه ها ازآثار زنده شدن زمین است، بااین که خود آن ها نیز ازآثار رحمت هستند و تدبیر، تدبیری است الهی، که از خلقت باد و باران حاصل می شود.

مراد به جمله «اَنْ ذلِکَ لِمُحْیِیَ الْمَوْتی،» فهماندن این معنی است که زنده کردن مردگان هر دو مثل هم هستند، چون در هر دو مرگ هست. مگر مرگ غیر از این است که آثار

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۸۵

حیات از چیزی سلب شود. در زمستان زمین نیز آثار حیات ندارد، و نیز مرگ حیات غیر از این است که چیزی بعد از ساقط شدن از آثار حیات دوباره اثر حیات به خود بگیرد. و زمین در فصل بهار دارای اثر حیات می شود، پس در فصل بهار خداوند زمین مرده را زنده کرده و حیات انسان و حیوان نیز مثل حیات زمین است و چیزی غیر آن نیست.

وقتی می بینیم که خدای تعالی می تواند از بین چند چیز مثل هم، یکی را بعد از مردن زنده کند، دیگر چرا نگوییم که می تواند آن دو دیگر را نیز بعد از مردن زنده کند؟ وقتی می بینیم زمین و نبات مرده را زنده کرده، بی درنگ باید قبول کنیم که حیوان و انسان را می تواند زنده کند.(۱)

مفهوم رشد انسان از زمین و بازگشت او به خاک و خروج نهایی

«وَ اللّهُ اَنْبَتَکُمْ مِنَ الاَرْضِ نَباتا ثُمَّ یُعیدُکُمْ فیها وَ یُخْرِجُکُمْ اِخْراجا!» (۱۷ و ۱۸ / نوح)

- خدا شما را از زمین رویانید، رویانیدن نبات. این جمله در مقام بیان یک حقیقت است، نه این که بخواهد تشبیه و استعاره ای را به کار ببرد. چون خلقت انسان بالاخره منتهی می شود به عناصر زمینی، و خلاصه همین عناصر زمین است که به طور خاصی ترکیب می شود و به صورت مواد غذایی در می آید و پدران و مادران آن را می خورند و در مزاجشان نطفه می شود، و پس از نقل از پشت پدران به رحم مادران و رشد در رحم که آن هم به وسیله همین مواد غذایی است، به صورت یک انسان در می آید و متولد می شود. حقیقت نبات همین است. پس جمله مورد بحث در مقام بیان این حقیقت است، نه این که خواسته باشد تشبیه و استعاره ای به کار برد.

«ثُمَّ یُعیدُکُمْ فیها وَ یُخْرِجُکُمْ اِخْراجا،»

منظور از برگرداندن به زمین این است که شما را می میراند و در قبر می کند. و منظور از اخراج این است که روز قیامت برای جزا از قبر بیرونتان می آورد. در این که فرمود: «وَ یُخْرِجُکُمْ،» و نفرمود «ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ،» اشاره است به این که اعاده شما به زمین و بیرون آوردنتان در حقیقت یک عمل است و اعاده جنبه مقدمه را برای اخراج دارد و انسان در دو حال اعاده و اخراج در یک عالم است، آن هم عالم حق است همچنان که در دنیا در عالم غرور بود.(۲)

پایان جهان

دنیا در آستانه پایان

آمادگی دنیا برای «یَوْمُ الْفَصْل»

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۱۱

۲- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۷۹

«فَاِذَاالنُّجُومُ طُمِسَتْ وَ اِذَا...!» (۷ تا ۱۴/مرسلات)

این آیات بیانگر روز موعودی است که از وقوع آن خبر داده و فرموده بود: «اِنَّما تُوعَدوُنَ لَواقِعٌ - آن چه به شما وعده دادند واقع خواهد شد.»

خدای سبحان روز موعود را با ذکر حوادثی که در آن واقع می شود و مستلزم انقراض عالم انسانی و انقطاع نظام دنیوی است معرفی می کند، نظیر: تیره شدن ستارگان، شکافتن زمین، متلاشی شدن کوه ها و تحول نظام دنیا به نظامی دیگر و این نشانی ها در بسیاری از سوره های قرآنی و مخصوصا سوره های کوچک قرآن از قبیل سوره نبأ، نازعات، تکویر، انفطار، انشقاق، فجر، زلزال، قارعه و غیر آن مکرر آمده است.

این معنا از بیانات کتاب و سنت به طور بدیهی معلوم است که نظام حیات در همه شئونش در آخرت غیر نظامی است که در دنیا دارد، چون خانه آخرت خانه ابدی است پس این که خدای تعالی نشئه قیامت و جزا را به وسیله مقدمات آن تعریف می کند، و خاطرنشان می سازد که نشانی آن بر چیده شدن بساط دنیا و خراب شدن بنیان زمین آن و متلاشی شدن کوه های آن و پاره پاره شدن آسمان آن و انطماس نجوم آن و فلان و فلان است، در حقیقت از قبیل تحدید حدود یک نشئه به سقوط نظام حاکم بر نشئه ای دیگر است.

- «فَاِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ!»

در آن روز نور ستارگان و سایر آثار آن محو می شود، چون کلمه «طُمِس» به معنای زایل کردن اثر و محو آن است.

- «وَ اِذَا السَّماءُ فُرِجَتْ!»

در آن روز که آسمان پاره می شود، چون کلمه «فُرِج» به معنای پیدا شدن شکاف بین دو چیز است.

- «وَ اِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ!»

روزی که کوه ها از ریشه کنده می شوند و از بین می روند.

- «لِاَیِّ یَوْمٍ اُجِّلَتْ!»

این امور برای چه روزی تأخیر داده شده و خلاصه چه روزی صورت می گیرد؟

- «لِیَوْمِ الْفَصْلِ!»

این امور تأخیر انداخته شده برای روز فصل - منظور از روز فصل روز جزاست که در آن، خدای تعالی بین خلایق فصل قضاء می کند.

«وَ ما اَدْریکَ ما یَوْمُ الْفَصْلِ؟»

تو چه می دانی که یوم الفصل چیست؟(۱)

آمادگی برای میقات «یوم الفصل» با نفخ صور

«اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ میقاتا یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْواجا وَ فُتِحَتِ السَّماءُ فَکانَتْ اَبْوابا وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَرابا!» (۱۹ و ۲۰ / نبأ)

- «اِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ کانَ میقاتا!»

محققا «یَوْمُ الْفَصْل» که خبرش، خبر عظیمی است، در علم خدا معین شده بود! روزی که خدا آسمان ها و زمین را می آفرید و نظام جاری در آن را بر آن حاکم می کرد از همان روز برای نظام مادی جهان مدتی معین کرد که با به سر رسیدن آن مدت، عمر عالم ماده هم تمام می شود، چون خدای تعالی می دانست که این نشئه جز با انتهایش به یوم الفصل تمام نمی شود چون خودش نشئه دنیا را آفریده بود، می دانست که اگر آن را بخواهد بیافریند الا و لابد باید دنبالش نشئه قیامت را هم به پا کند.

«یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَتَأْتُونَ اَفْواجا!»

«اَفْواج» به معنای جمعیتی است که به سرعت از پیش روی ما بگذرند. مثل این که آیه مورد بحث نظری هم دارد به آیه «یَوْمَ

نَدْعُوا كُلَّ اُناسٍ بِاِمامِهِمْ!» (۷۱ / اسراء) که نیز دلالت می کند بر این که روز قیامت مردم فوج فوج می آیند.

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۳۹۲

- «وَ فُتِحَتِ السَّماءُ فَكانَتْ اَبْوابا!»

و وقتی درهای آسمان باز شد، قهرا عالم انسانی به عالم فرشتگان متصل می شود.

«وَ سُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكانَتْ سَرابا!»

هر امر بی حقیقت را که به نظر حقیقت برسد، به عنوان استعاره «سَراب» می گویند. شاید معنا چنین باشد که کوه ها به راه می افتند، معلوم می شود سراب بوده اند.

توضیح این که به راه انداختن کوه ها و متلاشی کردنشان، بالاخره طبعا به این جا منتهی می شود که شکل کوهی خود را از دست داده و اجزائش متفرق شود، هم چنان که در چند جا از کلام مجیدش وقتی سخن از زلزله قیامت دارد و آثار آن را بیان می کند، از کوه ها هم خبر داده و می فرماید:

«وَ تَسيرُ الْجِبالُ سَيْرا،» (۱۰ / طور) و نیز می فرماید:

«وَ حُمِلَتِ الاَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُكَّتا دَكَّةً واحِدَةً زمین با کوه هایش را برمی دارند و یکباره خُرد می کنند،» (۱۴ / حاقه) و نیز می فرماید:

« وَ كانَتِ الْجِبالُ كَثيبا مَهيلاً و کوه ها تپه های پراکنده شود،» (۱۴ / مزمل) و نیز می فرماید:

«وَ تَكوُنُ الْجِبالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفوُشِ کوه ها چون پشم حلاجی شده باشد،» (۵ / قارعه) و نیز می فرماید:

«وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّا و کوه ها به طور عجیبی پاره پاره شود،» (۵ / قارعه) و نیز فرموده:

«وَ اِذَا الْجِبالُ نُسِفَتْ !» (۱۰ / مرسلات)

پس به راه انداختن کوه ها و دک آن بالاخره منتهی می شود به بس و نسف و کثیب مهیل کردن و چون عهن منفوش ساختنش و اما سراب شدنش به چه معناست؟ و چه نسبتی با به راه انداختن آن دارد؟ به طور مسلم سراب به آن معنا که به نظر آبی درخشنده برسد، نسبتی با به راه انداختن کوه ها ندارد.

بله این را می توان گفت که وقتی کوه ها به راه افتادند و در آخر حقیقتش باطل شد و دیگر چیزی به صورت جبال باقی نماند، در حقیقت آن جبال «راسیات» که حقایقی دارای جرمی بس بزرگ و نیرومند بود و هیچ چیز آن را تکان نمی داد با به حرکت در آمدن و باطل شدن سرابی می شود خالی از حقیقت، پس به این اعتبار می توان گفت آیه: «وَ سُيِّرَتِ الْجِبالُ فَكانَتْ سَرابا،» و نظیر این بیان در کلام خدای تعالی آمده،

آن جا که درباره اقوام هلاک شده می فرماید: « فَجَعَلْناهُمْ اَحاديثَ ما آنان را داستان ها كرديم.» (۱۹ / سبأ)

پس آیه شریفه به وجهی نظیر آیه زیر است که می فرمایـد: «وَ تَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّالسَّحابِ کوه ها را می بینی، گمـان می کنی جامدنـد، در حالی کهماننـد ابرها در حرکتنـد،» (۸۸ / نمـل) که اگر بگوییم دربـاره صـفت زلزله قیامت است، شباهتی با آیه مورد بحث خواهد داشت.(۱)

مفهوم ساعت پایان دنیا - یا تاریخ بدون زمان

«یَسْئَلُونَکَ عَنِ السّاعَهِ اَیّانَ مُرْسیها...؟» (۴۲ ۴۶/نازعات)

در این چهار آیه متعرض سؤال مشرکین از زمان قیام قیامت شده و آن را رد می کند، به این که علم به آن نزد احدی نیست و کسی جز خدای تعالی از آن خبر ندارد و خدای تعالی علم به آن را به خود اختصاص داده است.

سؤال منکرین قیامت این بود که چه زمانی آن اثبات و برقرار می شود و خلاصه چه زمانی قیامت به پا می شود؟

«فیمَ اَنْتَ مِنْ ذِكْريها ؟»

معنی جمله فوق این است که: تو از یـادآوری بسـیار قیـامت در چه هسـتی؟ یعنی از این که به وسـیله کثرت ذکر از تاریـخ آن آگاه شوی، چه چیز به دست می آوری؟ و خلاصه تو با کثرت ذکر قیامت علم به تاریـخ آن نمی یابی. ممکن هم هست کلمه «ذِكْرى» در مورد قیـامت به معنای حضور حقیقت معنای قیامت در قلب باشـد و معنا این باشـد که تو علمی به حقیقت قیامت و خصوصیات آن پیدا نمی کنی، مگر وقتی که به زمان آن احاطه یابی.

- «اِلی رَبِّکَ مُنْتَهیها!»

- تو از وقت آن نمی توانی بـا خبر شوی، برای این که انتهای آن به سوی پروردگار تو است، پس حقیقت آن و صـفاتش و از آن جمله تعیین وقتش را جز پروردگار تو نمی داند.

و بعید نیست - و خدا داناتر است - این آیه در مقام بیان علت باشد و بفرماید: ساعت قیام نمی کند مگر با فنای اشیاء و سقوط اسباب و ظهور این حقیقت که هیچ ملکی جز برای خدای واحد قهار نیست، پس آن روز جز به خدای تعالی مستند و منسوب

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۴۳۰

نیست. و هیچ سببی فرض نمی شود که به طور حقیقت بین خدا و پدید آمدن قیامت واسطه باشد و در نتیجه زمان هم که در این عالم برای خود سببی است، نمی تواند واسطه باشد. پس روز قیامت در حقیقت توقیت بردار (مشمول زمان) نیست - نه این که ممکن باشد ولی خدای تعالی وقتش را معین نکرده است. و به همین جهت است که می بینیم در کلام خدای تعالی هیچ گونه تحدیدی برای آن روز نیامده است. تنها این تحدید ذکر شده که روز قیامت با انقراض نشئه دنیا به پا می شود. و در این باره فرموده: «در صور دمیده می شود پس هر کس که در آسمان هاست و هر کس که در زمین است، هلاک می شود.» (۶۸ / زمر) و در این معنا آیات دیگری است که از خراب شدن دنیا خبر می دهد و یا خبر می دهد از این که زمین و آسمان به زمین و آسمانی دیگر مبدل می گردد و ستارگان فرو می ریزند. و آیاتی دیگر از این قبیل وجود دارد.

و اگر تحدیدی هم آمده به نوعی تشبیه و تمثیل آمده، نظیر آیه زیر که می فرماید: «وضعشان چنین است که وقتی قیامت را می بینند گویی جز شبی و یا شبی و پاسی از روز آن درنگ نکردند.» (۴۶ / نازعات) آن گاه حق مطلب را در آیه زیر بیان نموده و می فرماید: «و آن هایی که علم و ایمانشان داده بودند، در پاسخ می گویند، نه، شما در حساب خدا از روزی که مردید تا روز قیامت درنگ کردید و همین است روز قیامت.» (۵۶ / روم)

در کلام خدای تعالی در مواضعی به آن چه گفته شد اشاره شده و آن مواضعی است که خبر می دهد قیامت جز به ناگهانی و بدون خبر قبلی نمی آید، مانند آیه زیر که می فرماید: «قیامت در آسمان ها و زمین سنگین است و به سراغتان نمی آید مگر به ناگهانی. مردم از تو از وقت آن می پرسند، گویی تو تاریخ آن را می دانی. بگو علم آن تنها نزد خدای تعالی است و لکن بیشتر مردم نمی دانند.» (۱۸۷ / اعراف)

«کَاَنَّهُمْ یَوْمَ یَرَوْنَها لَمْ یَلْبَثُوا اِلاّ عَشِیَّةً اَوْ ضُحیها!» (۴۶ / نازعات)

این جمله نزدیکی قیامت را در قالب یک تمثیل و تشبیه بیان می کند و می فرماید: نزدیکی قیامت به زندگی دنیاییشان طوری است که مثل آنان در هنگام دیدن قیامت مثل خود آنان است در آن فرض که بعد از گذشتن یک شب و یا یک نصفه روز از مردنشان دوباره زنده شوند... خلاصه فاصله بین مردن و قیامت را مدت زمانی احساس می کنند که نسبتش با روز و شب های گذشته عمرشان نسبت یک شب و یا یک ظهر را دارد.

ازآن چه گذشت روشن شد که مراد به کلمه «لَبْث» درنگ در مدت زمانی است که بین زندگی دنیا و روز بعث فاصله شده و در این مدت در قبرها آرمیده بودند، چون

حساب بر مجموع زندگی دنیا واقع می شود.(۱)

علائم پایان دنیا

«اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ وَ اِذَا النُّجُومُ انْکَدَرَتْ وَ اِذَا الْجِبالُ سُیِّرَتْ...!»(۱- ۱۴/ تکویر)

«اِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ!»

کلمه «کُوِّرَت» به معنای پیچیدن چیزی و به شکل کره در آوردن آن است، نظیر پیچیدن عمامه بر سر و شاید تکویر خورشید استعاره باشد از این که تاریکی بر جرم خورشید احاطه پیدا می کند.

«وَ اِذَاالنُّجُومُ انْکَدَرَتْ!»

«اِنْکِدار» به معنای سقوط است. مراد به این جمله این است که در آن روز ستارگان می ریزند، هم چنان که آیه: «وَ اِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ!» (۲ / انفطار) نیز همین را می رساند. البته ممکن هم هست از باب کدورت و تیرگی باشد و مراد این باشد که در آن روز ستارگان بی نور می شوند.

- «وَ اِذَا الْجِبالُ سُیِّرَتْ!»

روزی که از شدت زلزله آن کوه ها به راه می افتند و مندك و متلاشی می شوند و غباری پراکنده می گردند و سرابی خالی از حقیقت (کوهی) می شوند. همه این ها تعبیرهایی است که در قرآن درباره وضع کوه ها در آن روز آمده است.

- «وَ اِذَا الْعِشارُ عُطِّلَتْ!»

«عُشَراء» به معنای ماده شتر حامله ای است که ده ماه از حملش گذشته باشد و به همین جهت عُشرائش می نامند، تا وقتی که بچه اش را بزاید. و ای بسا که بعد از زائیدن هم آن را عُشَراء بخوانند، چون چنین شتری از نفیس ترین اموال عرب به شمار می رود. معنای تعطیل شدن عُشَراء این است که در آن روز عرب چنین مال نفیسی را رها می کند و هیچ چوپانی و دشتبانی که آن را حفظ کند، بر او نمی گمارد. و گویا در این جمله اشاره ای به طور کنایه به این معنا باشد که همین اموال نفیسی که مردم دنیا بر سر آن پنجه به روی هم می کشند، آن روز بی صاحب می ماند و کسی نیست که از آن ها استفاده کند. برای این که مردم آن روز آن قدر به خود مشغولند که یاد از هیچ چیز دیگر نمی کنند، هم چنان که در جای دیگر فرمود: «لِکُلِّ امْرِءٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنیهِ.»(۳۷ / عبس)

- «وَ اِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ!»

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۴۲

«وَحْش» بـه معنـای حیـوانی است که هرگز بـا انسـان هـا انس نمی گیرد، ماننـد درنـدگان و امثـال آن. ظـاهر آیه این است که وحشـی هـا هم در روز قیـامت ماننـد انسـان هـا محشور می شونـد. این که وحشـیان بعـد از محشور شـدن چه وضـعی دارنـد و سرانجـام کارشـان چه می شود؟ در کلام خـدای تعالی و در اخباری که قابل اعتماد باشـد چیزی که از این اسـرار پرده بردارد، نیامده است چه بسا که بعضی گفته باشند محشور شدن وحشی ها مربوط به روز قیامت نیست، بلکه از نشانه های قبل از قیامت است و منظور از آن این است که قبل از قیامت - در اثر زلزله های پی در پی - همه وحشی ها از غار خود بیرون می جهند.

«وَ اِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ!»

«تَسْـجیر» یـا افروختن دریاهـا به دو معنی تفسیر شـده است. یکی افروختن دریـایی از آتش و دوم پر شـدن دریاهـا از آتش. و معنای آیه بنا به تفسیر اول این است که روز قیامت دریاها آتشی افروخته می شوند. و بنا بر تفسیر دوم این می شود که دریاها پرازآتش می شوند... !

«وَ اِذَاالسَّماءُ کُشِطَتْ !»

کلمه «کَشْط» به معنای قلع و کندن چیزی است که سخت به چیز دیگری چسبیده و قهرا کندنش نیز به شدت انجام می شود. و کشـط آسـمان قهرا با آیه: «وَالسَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ،» (۶۷ / زمر) و آیه « وَ یَوْمَ تَشَـقَّقُ السَّمـاءُ بِالْغَمـامِ وَ نُزِّلَ الْمَلائِکَةُ تَنْزیلًا،» (۲۵ / فرقان) و سایر آیات مربوطه به این معنا منطبق می شود.(۱)

واقعه چگونه اتفاق می افتد؟

«اِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ...!» (۱ تا ۶ / واقعه)

سوره واقعه قیامت کبری را که در آن مردم دوباره زنده می شوند، شرح می دهد. نخست مقداری از حوادث هول انگیز آن را ذکر می کنـد، حوادث نزدیـک تر به زنـدگی دنیـایی انسـان و نزدیک تر به زمینی که در آن زنـدگی می کرده و می فرمایـد: اوضـاع و احوال زمین دگرگـون می شـود و زمین بالا ـ و پـایین و زیر و رو می گردد، زلزله بسـیار سـهمگین زمین کـوه هـا را متلاشی و چون غبار می سازد... !

- «اِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ،»

وقوع حادثه عبارت است از حدوث و پدید آمدن آن و کلمه «واقِعَه» صفتی است

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۷۹

که هر حادثه ای را با آن توصیف می کنند (می گویند واقعه ای رخ داده، یعنی حادثه ای پدید شده،) و مراد از واقعه در آیه مورد بحث «واقعه قیامت» است. و اگر در این جا به طور مطلق و بدون بیان آمده و تنها فرموده: «چون واقعه رخ می دهد»، بدین جهت بوده که بفهماند، واقعه قیامت آن قدر معروف است که شنونده آن را به خوبی می شناسد. و به همین جهت است که گفته اند: اصلاً کلمه «واقِعَه» یکی از نام های قیامت است، که قرآن این نامگذاری را کرده، هم چنان که نام های دیگری چون «حاقَّه»، «قارِعَه» و «غاشِیَه» بر آن نهاده است.

- «لَیْسَ لِوَقْعَتِها کاذِبَةٌ،»

در وقوع و تحقق قیامت هیچ دروغی نیست. هیچ عاملی که اقتضاء دروغ شدن وقوع قیامت را داشته باشد و آن را دروغ کند، وجود ندارد.

- «خافِضَةٌ رافِعَةٌ!»

یعنی قیامت خافض و رافع است. «خَفْض» معنای خلاف «رَفْع» را می دهد. و اما این که به چه حساب قیامت پایین آورنده و بالا برنده است، باید گفت: که این تعبیر کنایه است، از این که قیامت نظام عالم را زیر و رو می کند، مثلاً باطن دل ها را که در دنیا پنهان بود ظاهر می کند و آثار اسبابی که در دنیا ظاهر بود و همه می دانستند آب چه اثری و آتش چه اثری دارد، در قیامت پنهان می شود. یعنی اسباب به کلی از اثر می افتد. و روابط جاری میان اسباب و مسببات کاملاً قطع می گردد.

«اِذا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجّا!»

کلمه «رُجّ» به معنای تکان دادن به شدت چیزی است و در این آیه منظور از آن، زلزله قیامت است. که خدای سبحان در آیه « اِنَّ زَلْزَلَهَ السّاعَهِ شَیْ ءٌ عَظیمٌ!» (۱ / حج) آن را بس عظیم توصیف کرده و در آیه فوق با آوردن کلمه «رَجّا» همین عظمت را فهمانده است - چون زمین زلزله می شود که شدتش قابل وصف نیست.

- «وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّا فَکانَتْ هَباءً مُنْبَثّا !»

کلمه «بُسّ» به معنای خورد کردن است، یعنی جسمی را که دارای جمعی بوده، آن قدر بکوبی تا مانند آرد به صورت ذراتی درآید. در حقیقت بس جبال همان معنای را می رساند که آیه شریفه «وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ» می رساند. و کلمه «هَباء» به معنای غبار است. «فَکانَتْ هَباءً مُنْبَثّا و سپس غباری پراکنده در فضا گردند.»(۱)

تغییرات طبیعی در پایان دنیا

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۳۴

«وَ تَرَى الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّالسَّحابِ...!» (۸۸ / نمل)

این آیه شریفه از آن جهت که در سیاق آیات قیامت قرار گرفته و آن چه می گوید درباره همان قیامت می گوید و پاره ای از وقایع آن روز را توصیف می کند، که عبارت است از به راه افتادن کوه ها، که درباره این قضیه در جای دیگر قرآن فرموده: «وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَرابا - به راه افتاده می شوند کوه ها و در آخر سراب می شوند،» (۲۰ / نبأ) و نیز در مواردی دیگر از آن خبر داده است.

پس این که می فرماید: «وَ تَرَى الْجِبالَ - و می بینی کوه ها را،» خطاب در آن به رسول خدا صلی الله علیه و آله است. و مراد به آن مجسم کردن واقعه است، هم چنان که در آیه «وَ تَرَى النّاسَ سُکاری - مردم را مست می بینی،» (۲ / حج) حال مردم را در آن مجسم می کند، نه این که تو الان ایشان را می بینی، بلکه اگر حال ایشان را می دیدی آن چه از وضعشان که دیدنی است این طور به نظرت می رسید که مستند.

«تَحْسَبُها جامِدَةً،» یعنی کوه ها را می بینی و آن ها را جامد گمان می کنی. معنای روبرهم دو جمله این است که - تو در آن روز کوه ها را (که امروز جامد گمان می کنی،) می بینی که چون ابر به حرکت در می آیند.

- «صُنْعَ اللّهِ الَّذی اَتْقَنَ کُلَّ شَیْ ءٍ!»

در این جمله تلویح و اشاره ای است به این که این صنع و این عمل از خدای تعالی تخریب و ویرانی عالم است، لکن چون تکمیل آن را در پی دارد و مستلزم اتقان نظام آن است، نظامی که در آن هر چیزی به منتها درجه کمال خود می رسد، آن کمالی که اگر کمال سعادت باشد و اگر کمال شقاوت، زمینه اش را قبلاً فراهم کرده بود، از این رو ویرانی را صنع و آفرینش نامید، چون این خود صنع خداست، آن صنعی که هر چیزی را متقن کرد، پس خدای سبحان، اتقان را از هر چه که متقن کرده، سلب نمی کند و فساد را بر آن چه اصلاح فرموده مسلط نمی سازد. پس اگر دنیا را خراب می کند برای این است که آخرت را تعمیر نماید.(۱)

تحولات در اجرام و تبدیل عوامل طبیعی

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۳۵۲

«اَلْحاقَّهُ مَا الْحاقَّهُ وَ ما اَدْریکَ مَا الْحاقَّهُ کَذَّبَتْ ثَمُودُ وَ عادٌ بِالْقارِعَهِ!» (۴ – ۱۲/ حاقه)

مراد از کلمه «اَلْحاقَّه» روز قیامت کبری است. کلمه «قارِعَه» نیز یکی از اسامی قیامت است و بـدین جهت آن را «قارِعَه کوبنده» نامیدنـد کـه آسـمان هـا و زمین را به هم می کوبـد و به آسـمان و زمینی دیگر تبـدیل می کنـد، کـوه هـا را به راه می انـدازد، خورشـید را تیره و ماه را منخسف می کنـد، سـتارگان را می ریزد و تمامی اشـیاء به قهر الهی دگرگون می شونـد، که قرآن به همه این ها ناطق است.

این آیه و آیه بعـدش تا نه آیه هر چنـد در صدد بیان اجمالی از داسـتان نوح و عاد و ثمود و فرعون و طاغوت های قبل از او و مؤتفکات و هلاکت آنان است و لکن در حقیقت می خواهد به پاره ای از اوصاف «اَلْحاقَّه قیامت» اشاره کند.

و حاصـل معنـا این است که قیامت همان کوبنـده ای است که ثمود و عاد و فرعون و قبل از او مؤتفکات و قوم نوح تکـذیبش کردند و خدا با اخذی شدید ایشان را بگرفت و به عذاب انقراض هلاکشان کرد.(۱)

نفخه صور و آغاز پایان

« نفخه صور » و وضع جهان بعد از آن

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۶۹

«فَإِذا نُفِخَ فِی الصُّورِ نَفْخَهٌ واحِدَهٌ وَ حُمِلَتِ الاَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُکَّتا دَکَّهً واحِدَهً...!»(۱۳ - ۱۷/حاقه)

تعبیر دمیدن در صور کنایه است از مسئله قیامت. دمیدن در بوق هم کنایه است از حاضر کردن مردم برای رسیدگی به حساب هایشان و اگر آن را به صفت واحده توصیف کرده برای اشاره به این معنا بوده که مسئله حتمی است و قضائش رانده شده و امر پا در هوایی نیست که احتیاج به تکرار نفخه داشته باشد و آن چه از سیاق آیات به ذهن می رسد، این است که منظور از این نفخه واحده، نفخه دوم است که در آن مردگان زنده می شوند.

«وَ حُمِلَتِ الاَرْضُ وَ الْجِبالُ فَدُکَّتا دَکَّهً واحِدَهً!»

کلمه «دَکّ» معنایش کوبیدن سخت است، به طوری که آن چه کوبیده می شود، خرد گشته و به صورت اجزایی ریز در آید. و منظور از حمل شدن زمین و جبال این است که قدرت الهی بر آن ها احاطه می یابد. و اگر مصدر «دک» را با کلمه واحده توصیف کرد، برای این بود که به «سرعت خرد شدن» آن ها اشاره کند و بفهماند خُرد شدن کوه ها و زمین احتیاج به کوبیدن بار دوم ندارد.

- «فَیَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْواقِعَهُ!»

در چنین روزی قیامت به پا می شود.

«وَانْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ واهِیَهٌ - و آسمان می شکافد که در چنین روزی صولت و رفعتش به ضعف مبدل می گردد!»

کلمه «اِنْشِقاق» در هر چیز استعمال شود، معنای جدا شدن قسمتی از آن را می دهد و کلمه « واهِیَهٌ » به معنای ضعف و به قولی به معنای پاره شدن چرم و

جامه و امثال آن است.

و ممکن هم هست آیه شریفه در معنای آیه زیر باشد که می فرماید: « وَ یَوْمَ تَشَقَّقُ السَّماءُ بِالْغَمامِ وَ نُزِّلَ الْمَلائِکَهُ تَنْزیلًا – و روزی که آسمان بر ابرها پاره پاره می شود و ملائکه به طور ناگفتنی نازل می گردند!» (۲۵ / فرقان)(۱)

نفخ صور و اشراق زمین به نور الهی

«وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ مَنْ فِی الاَرْضِ اِلّا مَنْ شاءَ اللّهُ ثُمَّ نُفِخَ فیهِ اُخْری...!»

(۶۸ و ۶۹ / زمر)

ظاهر آن چه در کلام خدای تعالی در معنای نفخ صور آمده این است که این نفخه دو بار صورت می گیرد، یک بار برای این که همه جانداران با هم بمیرند و یک بار هم برای این که همه مردگان زنده شوند.

جمله «اِلاّـ مَنْ شاءَ اللّهُ !» استثنایی است از اهل آسمان ها و زمین. و معنای آیه « ثُمَّ نُفِخَ فیهِ اُخْری فَاِذاهُمْ قِیامٌ یَنْظُرُونَ !» این است که در صور نفخه دیگری دمیده می شود، که ناگهان همه از قبرها بر می خیزند و منتظر می ایستند، تا چه دستوری برسد و یا چه رفتاری با ایشان می شود و یا معنا این است که بر می خیزند و مبهوت و متحیر نگاه می کنند. « وَ اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّها !» اشراق ارض به معنای نورانی شدن آن است. آن چه به نظر ما می رسد – و خدا داناتر است – این است که بعید نیست مراد به اشراق زمین به نور پروردگارش، آن حالتی باشد که از خصایص روز قیامت است، از قبیل کنار رفتن پرده ها و ظهور حقیقت اشیاء و بروز و ظهور واقعیت اعمال، از خیر یا شر، اطاعت یا معصیت، حق یا باطل، به طوری که ناظران حقیقت هر عملی را ببینند. چون اشراق هر چیزی عبارت است از ظهور آن به وسیله نور و این هم جای شک نیست که ظهور دهنده آن روز خدای سبحان است، چون غیر از خدا هر سبب دیگری در آن روز از سببیت ساقط است، پس اشیاء در آن روز با نوری که از خدای تعالی کسب کرده، روشن می شوند.

این اشراق هر چند عمومی است و شامل تمامی موجودات می شود و اختصاصی به زمین ندارد و لکن از آن جا که غرض بیان حالت آن روز زمین و اهل زمین است، لذا تنها از اشراق زمین سخن گفت. مراد از زمین در عین حال زمین و موجودات در آن و متعلقات آن است.

این معنایی که به نظر ما رسیده از مواضعی از کلام خدای تعالی به شرح زیر

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۰۷

استفاده می شود.

- «تو از چنین وضعی در غفلت بودی، ما پرده غفلت را کنار زدیم، اینک دیدگانت امروز تیزبین و خیره شده است.» (۲۲ / ق)

- «روزی که هر نفسی آن چه از خیر عمل کرده، حاضر می یابد و آن چه از بدی ها که مرتکب شده!» (۳۰ / آل عمران)

- «در امروز زمین اخباری را که دارد می گوید، چون پروردگار تو به آن وحی کرده، در امروز مردم دسته دسته بیرون می آیند تا اعمال خود را ببینند، پس هر کس به سنگینی یک ذره عمل خیری کرده باشد، آن را می بیند و هر کس به سنگینی یک ذره عمل شری کرده باشد، آن را خواهد دید.» (۴ تا ۸ / زلزله)

و آیات بسیاری دیگر که دلالت دارند بر ظهوراعمال و تجسم آن ها و شهادت اعضای بدن آدمیان و امثال آن.(۱)

روز نفخ صور و وضع موجودات در پایان دنیا

«وَ یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ مَنْ فِی الاَرْضِ اِلّا مَنْ شاءَ اللّهُ وَ کُلٌ اَتَوْهُ داخِرینَ!» (۸۷/نمل)

کلمه «نَفْخ صُور دمیدن در بوق» کنایه است از اعلام به جمعیت انبوهی، چون لشکر، مطلبی را که باید همگی عملی کنند، مثل این که همگی در فلان روز و فلان ساعت حاضر باشند و یا حرکت کنند و یا امثال این. و کلمه «فَزَع» به معنای آن گرفتگی و نفرتی است که از منظره ای نفرت آور به انسان دست می دهد. فزع هم از همان جنس جزع است.

بعضی گفته اند: مراد از این نفخ صور، نفخه دومی است، که با آن روح به کالبدها دمیده می شود و همه برای فصل قضا مبعوث می گردند.

بعضی دیگر گفته اند: مراد به آن، نفخه اول است، که با آن همه زندگان می میرند.

بعید نیست که مراد از نفخ در صور، در این صورت مطلق نفخ باشد، چه آن که با آن می میرند و یا آن نفخی که با آن زنده می شوند. برای این که نفخ هر چه باشد، از

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۱۴۵

مختصات قیامت است و این که بعضـی در فزع و بعضی در ایمنی هستند و نیز کوه ها به راه می افتند، همه از خواص نفخه اول باشد و این که مردم با خواری نزد خدا می شوند، از خواص نفخه دوم باشد.

خـدای تعـالی از حکم فزع عمومی که شامـل همه موجودات آسـمان ها و زمین است، جمعی از بنـدگان خود را اسـتثناء کرده است.

و ظـاهرا مراد از جمله «وَ کُـلٌّ اَتَوْهُ داخِرینَ !» رجوع تمـامی موجودات عاقـل در آسـمان هـا و زمین است، حتی آن هایی که از حکم فزع استثناء شده اند، چه آن ها و چه این ها، همه نزد پروردگار متعال حاضر می شوند.(۱)

مفهوم ترس اعظم و حال موجودات در زمان نفخ صور

« لا یَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الاَکْبَرُ...!» (۱۰۳ / انبیاء)

کلمه «فَزَع اَکْبر» به معنای ترس اعظم است، که خـدای تعالی خبر داده که چنین ترسـی در هنگام نفخ صور وقوع پیدا می کند. و فرموده: « یَوْمَ یُنْفَخُ فِی الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِی السَّمواتِ وَ مَنْ فِی الْاَرْضِ - و چون در صور دمیـده می شود، همه کسانی که در آسمان ها و زمینند، به فزع می افتند!» (۸۷ / نمل)(۲)

نفخه صور و وضع مردم در پایان دنیا

« فَأِذا جاءَتِ الصّاخَّهُ یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخیهِ...!» (۴۲ - ۴۳ / عبس)

« فَأِذا جاءَتِ الصّاخَّهُ ،»

کلمه «صاخَّه» به معنای صیحه شدیدی است که از شدتش گوش ها کر می شود و منظور از آن نفخه صور است.

«یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخیهِ وَ اُمِّهِ وَ اَبیهِ وَ صاحِبَتِهِ وَ بَنیهِ،»

این آیه به شـدت روز قیـامت اشاره می کنـد. شـدت آن روز به حـدی است که اقربای انسان و نزدیکانش که یک روز طاقت فراقشان را نـداشت و آن ها را یاور و بازوی خود در زندگی می پنداشت و همواره به آنان پناه می برد، امروز از همه آنان می گریزد، برای این که شدت آن چنان احاطه می کند که نمی گذارد، آدمی به یاد چیزی و کسی

۱- المیزان ج: ۳۰، ص: ۳۵۰

۲- المیزان ج: ۲۸، ص: ۱۸۳

بیفتد و اعتنایی به غیر خود کند، حال غیر خودش هر که می خواهد باشد. آری بلا و مصیبت وقتی عظیم باشد و شدت یابد و بر آدمی چیره گردد، آن چنان آدمی را به خود جذب می کند که از هر کفر و تلاشی دیگر منصرفش می سازد.

دلیل بر این معنا آیه بعدی است که می فرماید:

«لِکُلِّ امْرِی ءٍ مِنْهُمْ یَوْمَئِذٍ شَأْنٌ یُغْنیهِ!»

برای هر فردی از ایشان به قدر کفایت که نگذارد به چیز دیگری بیندیشد، گرفتاری هست.

«وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ مُسْفِرَهٌ ضاحِکَهٌ مُسْتَبْشِرَهٌ!»

این آیه بیان می کند که در آن روز مردم به دو دسته منقسم می شوند، قسمتی اهل سعادت و قسمی دیگر اهل شقاوت و اشاره می کند به این که هر یک از این دو طایفه با سیما و قیافه اش شناخته می شود. اهل سعادت چهره های نورانی و درخشنده دارند، که فرح و سرور و انتظار آینده ای خوش از آن چهره ها هویداست، پس معنای مستبشره همین است که از دیدن منزلگاه خود که به زودی بدان جا منتقل می شوند، خوشحالند.

«وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ عَلَیْها غَبَرَهٌ!»

کلمه «غَبَرَه» به معنای غبار و کدورت است که منظور از آن سیما و نشانه های غم و اندوه است. «تَرْهَقُها قَتَرَهٌ - سیاهی و تاریکی بر آن چهره ها نشسته است.» در این چهار آیه حال دو طایفه را با بیان حال چهره هاشان بیان کرده است. چون چهره و قیافه آیینه دل است. هم مسرت درونی در آن جلوه می کند و هم اندوه و گرفتاری. «أُولئِکَ هُمُ الْکَفَرَهُ الْفَجَرَهُ این طایفه جامع بین دو صفت کفر و فجورند.» کفر که کار قلب و فجور که کار بدنی است و به معنای گناهان شنیع است.(۱)

روز سخت و احضار برای حسابرسی

« فَإِذا نُقِرَ فِی النّاقُورِ فَذلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسیرٌ...!» (۸ / مدثر)

کلمه «نُقِر» به معنای کوبیدن و کلمه «ناقُور» به معنای هر چیزی است که به آن می کوبند، تا صدا کند و جمله «نَقر در ناقُور» نظیر جمله «نَفْخ در صور» کنایه از زنده کردن مردگان در قیامت و احضار آنان برای حسابرسی است.

«فَذلِکَ یَوْمَئِذٍ یَوْمٌ عَسیرٌ، عَلَی الْکافِرینَ غَیْرُ یَسیرٍ!»

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۷۳

در آیه فوق اشاره است به زمان نقر در ناقور و بعید نیست که مراد از کلمه «یَوْمَئِذ» روزی باشد که خلایق برای حساب و جزا به سوی خدا برمی گردند. اگر کلمه «یَوْمَئِذ» قید کلمه «فَذلِكَ» باشد معنای آیه چنین می شود: «پس زمان نقر ناقور که روز رجوع خلایق به خدا واقع می شود، زمانی بس دشوار بر کافران است!» و اگر کلمه مزبور قید کلمه «یَوْم» باشد معنی چنین می شود: «زمان نقر ناقور زمانی بس دشوار بر کافران است، در روزی که خلایق به سوی خدا برمی گردند!»(۱)

سرعت و دهشت و عظمت پایان دنیا

«یَوْمَ تَرْجُفُ الرّاجِفَهُ تَتْبَعُهَا الرّادِفَهُ...!» (۶ - ۱۴ / نازعات)

کلمه «راجِفَه» به صیحه های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد و کلمه «رادِفَه» و متأخر و تابع تفسیر شده، در نتیجه بنابراین تفسیر، دو آیه مورد بحث با دو نفخه صور تطبیق می شود، که آیه زیر هم بر آن ها دلالت دارد، می فرماید: «و در صور دمیده می شود، پس هر کس که در آسمان ها و هر کس که در زمین باشد، غش می کنند مگر کسی که خدا بخواهد و سپس بار دوم در آن دمیده می شود، که ناگهان همه به حال ایستاده تماشا می کنند !» (۶۸ / زمر)

آن چه با سیاق مناسب تر است جمله «یَوْمَ تَرْجُفُ...» بر فخامت و عظمت آن دلالت می کند و می فهماند، آن قدر شدید است که ناگفتنی است.

«قُلُوبٌ یَوْمَئِذٍ واجِفَهٌ اَبْصارُها خاشِعَهٌ!»

مراد از قلوب در امثال این موارد که صفات ادراکی از قبیل علم و خوف و رجاء و نظایر آن بدان نسبت داده می شود، نفوس بشری است. و اگر خشوع را به ابصار نسبت داده، با این که خشوع از احوال قلب است، به خاطر آن بوده که اثر ظاهری خشوع در چشم ها قوی تر از سایر اعضاء است.

«یَقُولُونَ ءَاِنّا لَمَرْدوُدوُنَ فِی الْحافِرَهِ؟»

منکرین بعث می گویند: آیا ما راستی راستی بعد از مرگ به حالت اولی که همان حالت زندگی است، برمی گردیم؟

- «ءَاِذا کُنّا عِظاما نَخِرَهً - بعد از آن که استخوان های پوسیده شدیم؟»

وقتی زنده شدن بعد از مرگ عجیب باشد، با پوسیده شدن استخوان ها و تفرق اجزاء عجیب تر است.

«قالُوا تِلْکَ اِذا کَرَّهٌ خاسِرَهٌ!»

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۲۷۵

این رجعت یعنی برگشتن بعد از مرگ به سوی زندگی رجعتی است که برای صاحبش خسران آور است.

«فَإِنَّما هِیَ زَجْرَهٌ واحِدَهٌ، فَإِذا هُمْ بِالسّاهِرَهِ!»

کلمه «زَجْر» به معنای طرد کردن کسی با آواز و نهیب است و اگر نفخه دوم را زجره خوانده، از این جهت بودکه انسان با این نهیب از نشئه مرگ به نشئه حیات و از باطن زمین به روی زمین منتقل می شود. کلمه «اِذا» فجائیه است، یعنی معنای (ناگهان و ناگاه) را می دهد. کلمه «ساهِرَه» به معنای زمین هموار و یا زمین خالی از گیاه است.

معنای آیه این است که: برای ما دشوار نیست که ایشان را بعد از مردن زنده کنیم، و دوباره به زندگی برگردانیم، برای این که برگشتن آنان بیش از زجره واحده ای کاری ندارد، به محضی که آن زجره محقق شود، ناگهان همه زنده گشته و روی زمینی تخت و یا بی آب و علف قرار خواهند گرفت، با این که لحظه قبل از آن، مرده و در شکم زمین بودند.

پس دو آیه مورد بحث در معنای آیه زیر است که می فرماید: «مسئله قیامت نیست، مگر نظیر چشم به هم زدن و یا فوری تر از آن !» (۷۷/نحل)(۱)

« الطّامَّهُ الْکُبْری »و تدبیر پایان جهان

«فَإِذا جاءَتِ الطّامَّهُ الْکُبْری!» (۳۴ / نازعات)

کلمه «طامَّه» عالیه و غالبه است. هر داهیه و بلایی را که انسان ها از دفع آن عاجز باشند، طامّه می گویند.

بنا به گفته صاحب مجمع، طامّه کبری همان قیامت است، چون قیامت داهیه ای است که از هر داهیه ای دیگر عالی تر است و بر هر داهیه ای غالب است. و این است معنای کبری بودن طامّه قیامت. چون نفرموده قیامت از چه داهیه ای بزرگتر است و به طور مطلق فرموده داهیه بزرگتر، معلوم می شود هیچ داهیه و واقعه ای بزرگتر از آن نیست.

با توجه به (فاء تفریع) در اول جمله مضمون آیه فوق یعنی آمدن قیامت از لوازم خلقت آسمان و زمین و تدبیر جاری در آن دو است.(۲)

تمام شدن عمر آسمان ها و زمین

تمام شدن عمر ماه و خورشید در زمان مقرر

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۲۱

۲- المیزان ج: ۴۰، ص: ۳۴

«وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ کُلٌّ یَجْری لاَجَلٍ مُسَمًّی...!»(۲ / رعد)

« کُلٌّ یَجْری لِاَجَلٍ مُسَمًّی - یعنی هر یک از شمس و قمر تا اجلی معین جریان دارنـد،» که وقتی آن سرآمد سر رسید، می ایستند. ممکن هست، بلکه رجحان هم دارد که بگوییم ضمیر به همه آسمان ها و شمس و قمر بر می گردد، زیرا حکم جریان و سیر، حکمی است عمومی که همه این اجسام محکوم به آن هستند.

تـدبیر امر عالم هم به همین معناست که اجزای آن را به بهترین و محکم ترین نظم منظم سازد، به طوری که هر چیزی به سوی غایت مقصود از آن متوجه گشته، سیر کند و همین آخرین کمالی است که مخصوص به اوست و منتهی درجه و اجل مسمایی است که به سوی آن گسیل شـده، هم چنین روبرهم، آن را بـا نظمی عـام و عالمی منظم سازد، به طوری که سراپای عالم هم متوجه غایت کلی خود که همان رجوع و بازگشت به خداست بشود و در نتیجه بعداز دنیا آخرت هویداگردد.(۱)

وضع آسمان و ماه و خورشید و زمین و کوه ها در پایان دنیا

«یَوْمَ تَرْجُفُ الاَرْضُ وَ الْجِبالُ وَ کانَتِ الْجِبالُ کَثیبا مَهیلاً!» (۱۴ / مزمل)

«رَجْف» به معنای اضـطراب شدیـد است. «کَثیب رَمْل» به معنی توده ای از شن است. مهیل شـدن کوه ها به معنای آن است که وقتی ریشه اش تکان بخورد، از بالا فروبریزد.

«اَلسَّمآءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ کانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً!» (۱۸ / مزمل)

۱- المیزان ج: ۲۲، ص: ۱۶۷

این آیه به شدت آن روز اشاره می کند و کلمه «اِنْفِطار» به معنای شکاف برداشتن است. معنای آیه این است که آسمان در آن روز و یا به سبب شدت آن روز شکافته می شود.

و جمله «کانَ وَعْدُهُ مَفْعُولاً !» می خواهد نکته ای جدید را افاده کند و آن، این است که وعده خدا شدنی است. و اگر کلمه «وَعْد» را به ضمیر خدای تعالی نسبت داد، شاید برای این بود که اشاره کند به این که غیر از خدا کسی نیست که صلاحیت داشته باشد، چنین تهدیدی بکند.

«فَإذا بَرِقَ الْبَصَرُ، وَ خَسَفَ الْقَمَرُ، وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ!» (۸ / قیامت)

در این آیه چند نشانه از نشانه های قیامت ذکر شده، منظور از بریق بصر، تحیر چشم در دیدن و دهشت زدگی آن است و منظور از خسوف قمر بی نور شدن آن است. (معنای آیه این است: روزی که چشمان از وحشت و هول خیره بماند و ماه تاریک شود و میان خورشید و ماه جمع گردد... !)(۱)

وضع آسمان و زمین در پایان دنیا

«اِذَا السَّماءُ انْشَقَّتْ... وَ اِذَا الاَرْضُ مُدَّتْ، وَ اَلْقَتْ ما فیها وَ تَخَلَّتْ!» (۱ تا ۵ / انشقاق)

وقتی آسمان شکافته شد، انسان پروردگارش را ملاقات می کند و پروردگارش طبق اعمالی که کرده به حساب و جزای او می پردازد.

انشقاق آسمان به معنای از هم گسیختن و متلاشی شدن آن است و این خود یکی از مقدمات قیامت است، هم چنین «مَدِّ اَرْض» که در آیه سوم آمده و هم چنین سایر علامت هایی که ذکر شده، چه در این سوره و چه در سایر کلمات قرآن از قبیل تکویر شمس، اجتماع شمس و قمر، فرو ریختن کواکب و امثال آن.

«وَ اَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ !»

کلمه «اَذِن» به معنای گوش دادن است. کلمه «حُقَّت» به معنای آن است که آسمان در شنیدن و اطاعت فرمان های خدا حقیق و سزاوار می شود. معنای آیه این است که آسمان مطیع و منقاد پروردگارش گشته و حقیق و سزاوار شنیدن و اطاعت فرامین پروردگارش می گردد.

«وَ اِذَا الاَرْضُ مُدَّتْ !»

ظاهرا منظور از کشیده شدن زمین، گشاده شدن آن است، هم چنان که

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۲۴۴ و ص: ۳۱۵

در جای دیگر فرمود: « روزی که زمین به زمینی دیگر مبدل می شود!» (۴۸ / ابراهیم)

«وَ اَلْقَتْ ما فیها وَ تَخَلَّتْ !»

زمین آن چه در جوف دارد، بیرون می اندازد و خود را از آن چه دارد، تهی می سازد... وَ اَذِنَتْ لِرَبِّها وَ حُقَّتْ !(۱)

زمان قبض زمین و آسمان ها و از کار افتادن اسباب ها

«... وَ الاَرْضُ جَمیعا قَبْضَتُهُ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَ السَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ...!» (۶۷ / زمر)

در روز قیامت تمامی اسباب از سببیت می افتند و دست خلق از همه آن ها بریده می شود، تنها یک سبب می ماند و آن هم خدای مسبب الاسباب است. در آن روز زمین را قبضه می کند، آسمان ها را درهم می پیچد و برای مردن همه زنده ها و زنده شدنشان در صور می دمد و زمین به نور پروردگارش نورانی می گردد و کتاب را می گذارند و انبیاء و شهدا را می آورند و بین خلق داوری می شود و هر کسی آن چه را که کرده به طور کامل دریافت می کند و مجرمین را به سوی آتش می رانند و متقین را به سوی بهشت می برند، خوب، خدایی که چنین شأنی در مالکیت و تصرف دارد، اگر کسی او را با این شئون بشناسد، همین شناسایی ایجاب می کند که تنها به سوی او روی آورد و به کلی از غیر او اعراض کند.

منظور از کلمه «اَرْض» کره زمین است، با همه اجزایش و اسبابی که در آن در یکدیگر فعالیت دارند. معنای انحصار در ملک و امر و حکم و سلطان و امثال آن در روز قیامت در خدای تعالی، این نیست که این عناوین در دنیا منحصر در خدای تعالی نباشد، بلکه معنایش این است که در قیامت این عناوین بهتر ظهور دارد و اهل محشر آن ها را به وضوح درک می کنند، برخلاف دنیا که در آن جا این معانی برای همه روشن نبود، وگرنه در دنیا هم این عناوین مال خدا بود. پس معنای بودن زمین در قیامت در قبضه خدا، این است که در قیامت این معنا برای مردم روشن می شود، نه این که اصل آن ها تنها در قیامت پیدا می شود و خدا تنها در آن روز دارای چنین تسلط و مالکیت می گردد.

«وَالسَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ... و آسمان ها مچاله دست اوست!»

«یَمین» هر چیزی دست راست و سمت راست آن است، یعنی سمتی که از سمت دیگر قوی تر است و این کلمه را به طور کنایه در قدرت استعمال می کنند و از

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۱۳۶

سیاق آیه برمی آید که حاصل دو جمله: «وَ الأَرْضُ جَمیعا قَبْضَتُهُ» و «وَ السَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ» این است که در آن روز سبب های زمینی و آسمانی از سببیت می افتند و ساقط می شوند و آن روز این معنا ظاهر می گردد که هیچ مؤثری در عالم هستی به جز خدای سبحان نیست - سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ! (۶۷ / زمر)(۱)

شکافته شدن آسمان، پخش کواکب و وضع دریاها در پایان دنیا

«اِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ، وَ اِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ، وَ...!» (۱ تا ۵ / انفطار)

کلمه «فَطْر» به معنای شکافتن و کلمه «اِنْفِطار» به معنای شکافته شدن است. آیه شریفه، نظیر آیه زیر است که آن نیز، سخن از شکافته شدن آسمان دارد و می فرماید: «وَ انْشَقَّتِ السَّماءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ واهِیَةٌ.» (۱۶ / حاقه)

- «وَ اِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ !»

یعنی روزی که ستارگان هر یک مدار خود را رها کرده و درهم و برهم می شوند. در حقیقت در این آیه ستارگان را به گردن بندی از مروارید تشبیه کرده، که دانه های ریز و درشتش را با نظم معین چیده بودند، ناگهان رشته اش پاره شود و دانه ها درهم و برهم و متفرق شود.

- «وَ اِذَا الْبِحارُ فُجِّرَتْ !»

کلمه «تَفْجیر» به معنای آن است که آب نهر به خاطر زیاد شدن بشکند و بند را آب ببرد. و این که مفسرین تفجیر بحار را تفسیر کرده اند به این که دریاها به هم متصل می شوند و حائل از میان برداشته شده و شورش با شیرینش مخلوط می شود، برگشتش باز به همین معنا است. و این معنا با تفسیری که برای آیه «وَ اِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ،» (۶ / تکویر) کردند، که دریاها پر از آتش می شوند نیز مناسبت دارد.

- «وَ اِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ!»

کلمه «بُعْثِرَت» به معنای پشت و رو کردن و باطن چیزی را ظاهر ساختن می آید، پس معنای آیه این است که زمانی که خاک قبرها منقلب و باطنش به ظاهر بر می گردد، باطنش که همان انسان های مرده باشد، ظاهر می شود، تا به جزای اعمالشان برسند.(۲)

پیچیده شدن آسمان و برگشت آن به شکل قبلی خود

۱- المیزان ج: ۳۴، ص: ۱۴۴

۲- المیزان ج: ۴۰، ص: ۹۸

« یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ کَما بَدَأْنا اَوَّلَ خَلْقٍ نُعیدُهُ!» (۱۰۴/انبیاء)

«سِجِل» به هر چیزی که بشود روی آن نوشت گفته می شود. «کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ» یعنی مثل پیچیدن چیزی که در آن چیزی نوشته شده باشد، تا محفوظ بماند.

مراد این است که «سِجِل» که همان صحیفه نوشته شده است، که وقتی پیچیده می شود نوشته هم پیچیده می شود، یعنی الفاظ و یا معانی که خود نوعی تحقق و ثبوت دارد و به صورت خط و نقش در سجل نوشته شده، پیچیده می شود و با پیچیده شدنش دیگر چیزی از آن ها ظاهر نمی ماند، هم چنین آسمان با قدرت الهی روزی پیچیده می شود، هم چنان که فرمود: «وَ السَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ !» (۶۷ / زمر) در نتیجه غایب گشته و چیزی از آن ظاهر نمی ماند، نه عینی و نه اثری، چیزی که هست از دانای غیب پنهان نمی شود، هر چند که از دیگران پنهان می گردد، هم چنان که نوشته از سجل پنهان نیست، هر چند که از دیگران پنهان است.

پس «طَیّ» و پیچیدن آسمان بر این حساب به معنای بر گشت آن به خزاین غیب است، بعد از آن که از آن خزاین نازل و اندازه گیری شده بوده.(۱)

روز ذوب شدن آسمان و فروپاشی کوه ها

«یَوْمَ تَکُونُ السَّماءُ کَالْمُهْلِ وَ تَکُونُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ!» (۸ و ۹ / معارج)

کلمه «مُهْل» به معنای ذوب شده است، مس ذوب شده و یا طلا و یا غیر آن.

بعضی گفته اند به معنای دُرد روغن زیتون است و بعضی دیگر گفته اند به معنی قیر نامرغوب است.

(معنای آیه این است - روزی است که آسمان چون مس ذوب شده می گردد.)

- وَ تَکوُنُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ (و کوه ها چون پشم حلاجی شده باشد،) همچنان که در آیه ای دیگر فرموده: «وَ تَکوُنُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفوُشِ!» (۵ / قارعه)

وَ لا یَسْئَلُ حَمیمٌ حَمیما!

۱- المیزان ج: ۱۸، ص: ۱۸۳

این جمله اشاره است به سختی روز قیامت، به طوری که هر انسانی در آن روز آن قدر مشغول به خویشتن است که به کلی نزدیکان خود را از یاد می برد، به طوری که هیچ حمیمی (خویشاوندی نزدیک) از حال حمیم خود نمی پرسد.(۱)

مفهوم تبدیل آسمان ها و زمین در پایان جهان

« یَوْمَ تُبَدَّلُ الاَرْضُ غَیْرَ الاَرْضِ وَ السَّمواتُ...!» (۴۸ / ابراهیم)

تقدیر آیه چنین است: روزی که این زمین به غیر این زمین مبدل می شود و این آسمان ها به آسمان هایی غیر این مبدل می گردد.

مفسرین در معنای مبدل شدن زمین و آسمان ها اقوال مختلفی دارند. منشأ این اختلاف در تفسیر تبدیل، اختلاف روایاتی است که در تفسیر این آیه آمده است و هم چنین اختلاف روایات در صورتی که معتبر باشند، خود بهترین شاهد است این که ظاهر آیه شریفه مقصود نیست و این روایات به عنوان مثل آمده است.

و دقت کافی در آیاتی که پیرامون تبدیل آسمان ها و زمین بحث می کند، این معنا را می رساند که این مسئله در عظمت به مثابه ای نیست که در تصور بگنجد و هر چه درباره آن فکر کنیم، مثلاً تصور کنیم که زمین نقره و آسمان طلا می شود و یا بلندی ها و پستی های زمین یکسان گردد و یا کره زمین یکپارچه نان پخته گردد باز آن چه را که هست تصور نکرده ایم.

و این گونه تعبیرها تنها در روایات نیست، بلکه در آیات کریمه قرآن نیز آمده است مانند آیه: « وَ اَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُورِ رَبِّها - و روشن گردید زمین به نور پروردگارش!» (۶۹/زمر) و آیه: « وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَرابا - و کوه ها به راه انداخته می شوند، تا سراب شوند!» (۲۰ / نبأ) و آیه: « وَ تَرَی الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِیَ تَمُرُّ مَرَّالسَّحابِ - و کوه ها را می بینی و جامدشان می پنداری با این که چون ابرها در حرکتند!» (۸۸ / نمل) البته در صورتی که مربوط به قیامت باشد که مانند روایات از نظامی خبر می دهد که ربط و شباهتی به نظام معهود دنیوی ندارد، چه پر واضح است که روشن شدن زمین به نور پروردگارش غیر از روشن شدن به نور آفتاب و ستارگان است و هم چنین سیر و به راه افتادن کوه ها در آن روز غیر از سیر در این نشئه است، چه سیر کوه در این نشئه نتیجه اش متلاشی شدن و از بین رفتن آن است، نه سراب شدن آن؛ هم چنین بقیه آیات وارده در باب قیامت.(۲)

زلزله عظیم و درهم پیچیدن آسمان ها

۱- المیزان ج: ۳۹، ص: ۱۳۲

۲- المیزان ج: ۲۳، ص: ۱۳۲

« یَوْمَ تَمُورُ السَّماءُ مَوْرَا وَ تَسیرُ الْجِبالُ سَیْرا!» (۹ و ۱۰ / طور)

کلمه «مَوْر» به معنای تردد و آمد و شد چیزی چون دود است. هم چنان که دود در هوا می پیچد و آمد و رفت می کند تا از بین برود.

در این آیه شریفه اشاره ای است به درهم پیچیده شدن عالم انسان ها که در آیه شریفه « اِذَا السَّماءُ انْفَطَرَتْ، وَ اِذَا الْکَواکِبُ انْتَثَرَتْ - هنگامی که آسمان شکافته و ستارگان غباری پراکنده می شوند!» (۱ ۲ / انفطار) و آیه شریفه « یَوْمَ نَطْوِی السَّماءَ کَطَیِّ السِّجِلِّ لِلْکُتُبِ - روزی که آسمان را درهم می پیچیم آن طور که کاغذ را لول می کنند!» (۱۰۴ / انبیاء) و آیه « وَالسَّمواتُ مَطْوِیّاتٌ بِیَمینِهِ - آسمان ها به دست قدرت او درهم پیچیده اند!» (۶۷ / زمر) نیز آمده است.

هم چنان که جمله « وَ تَسیرُ الْجِبالُ سَیْرا،» اشاره است به آن زلزله عظیمی که قبل از قیام قیامت در زمین رخ می دهد و قرآن کریم در چند جا از آن یاد کرده است: مانند آیه شریفه « اِذا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجّا وَ بُسَّتِ الْجِبالُ بَسّا فَکانَتْ هَباءً مُنْبَثّا - زمانی که زمین به شدت بلرزد و کوه ها ریز ریز و نرم شود و غباری پراکنده گردند،»(۶ ۴ / واقعه) و آیه شریفه « وَ سُیِّرَتِ الْجِبالُ فَکانَتْ سَرابا کوه ها را به حرکت در می آورند تا در آخر سرابی شوند!» (۶ ۴ / واقعه)(۱)

زلزله پایان دنیا و اخبار زمین

«اِذا زُلْزِلَتِ الاَرْضُ زِلْزالَها وَ اَخْرَجَتِ الاَرْضُ اَثْقالَها!» (۱ تا ۴ / زلزله)

کلمه «زِلْزال» به معنای نوسان و تکان خوردن پی در پی است و این که فرمود زمین زلزله اش را سر می دهد، به ما می فهماند زمین زلزله ای خاص به خود دارد و این می رساند که زلزله نامبرده امری عظیم و مهم است، زلزله ای است که در شدت و هراسناکی به نهایت رسیده است.

- «وَ اَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقالَها!»

کلمه «اَثْقال» به معنای متاع و یا خصوص متاع مسافرین است. مراد از اثقال زمین که در قیامت زمین آن ها را بیرون می ریزد، مردگان و یا گنج ها و معادنی است که در شکم خود داشته و ممکن هم هست منظور همه این ها باشد.

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۱۳

- «وَ قالَ الْاِنْسانُ مالَها؟»

یعنی انسان ها بعـد از بیرون شدن از خاک در حال دهشت زدگی و تعجب از آن زلزله شدید و هول انگیز می گویند: زمین را چه می شودکه این طور متزلزل است؟

«یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبارَها، بِاَنَّ رَبَّکَ اَوْحی لَها!»

آن گاه زمین به اعمالی که بنی آدم کردند، شهادت می دهد، همان طور که اعضای بدن خود انسان ها و نویسندگان اعمالش یعنی ملائکه رقیب و عتید و نیز شاهدان اعمال که از جنس بشر یا غیر بشرند، همه بر اعمال بنی آدم شهادت می دهند.

- زمین به سبب این که پروردگـار تو به آن وحی کرده و فرمـان داده تـا سـخن بگویـد از اخبار و حوادثی که در آن رخ داده سخن می گوینـد. پس معلوم می شود زمین هم برای خود شـعوری دارد و هر عملی که در آن واقع می شود می فهمد و خیر و شرش را تشـخیص می دهـد و آن را برای روز اداء شـهادت تحمـل می کنـد، تا روزی که به او اذن داده شود یعنی روز قیامت شهادت خود را اداء کرده و اخبار حوادث واقعه در آن را بدهد.(۱)

زلزله و شکاف زمین و بارش سنگ از آسمان

« ءَاَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّمآءِ اَنْ یَخْسِفَ بِکُمُ الاَرْضَ فَاِذا هِیَ تَمُورُ؟» (۱۶و۱۷/ملک)

معنـای آیه این است که چگـونه بـا خـاطر جمع و دل آسوده به ربوبیت خـدای تعـالی کفر ورزیـده انـد و چه ایمنی از ملائـکه سـاکن آسـمان و موکل بر امور عالم داریـد، از این که زمین را زیر پایتان بشـکافند و به امر خـدا شـما را در شـکم زمین پنهان سازند، در حالی که زمین همچنان به زلزله ادامه دار مضطرب و چون گهواره آمد و شد داشته باشد؟

«اَمْ اَمِنْتُمْ مَنْ فِی السَّمآءِ اَنْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حاصِبا!»

کلمه «حـاصِب» به معنـای بـاد تنـدی است که ریگ و شن و سـنگ با خود بیاورد. معنای بقیه آیه این است که «و یا از ملائکه آسـمان ایمن شـده ایـد که باد سـنگ و ریگ دار بر شـما بفرسـتند؟» همان طور که بر قوم لوط فرسـتادند و قرآن جریانشان را چنین حکایت کرده است « ما بر آنان حاصب فرستادیم تنها آل لوط و فرزندانش نجات یافتند!» (۳۴ / قمر)(۲)

پراکندگی کوه ها و انسان ها در پایان دنیا

۱- المیزان ج: ۴۰، ص: ۳۴۷

۲- المیزان ج: ۳۹، ص: ۳۰

«اَلْقارِعَهُ مَاالْقارِعَهُ...؟» (۵/قارعه)

کلمه «قارِعَه» به معنای زدن بسیار سختی است که احتیاج دارد زننده به جایی اعتماد کند و این کلمه در عرف قرآن از اسماء قیامت است. سؤال از حقیقت قارعه در جمله «مَا الْقارِعَه قارعه چیست؟» با این که معلوم است که چیست، به منظور بزرگ نشان دادن امر قیامت است و این که بیست و هشت حرف الفبای گوینده و دو سوراخ گوش شنونده نمی تواند به کنه قیامت پی ببرد و به طور کلی عالم ماده گنجایش حتی معرفی آن را ندارد و به منظور تأکید این بزرگداشت مجددا جمله را به تعبیری دیگر تکرار کرده و فرمود: « وَ ما اَدْریکَ مَا الْقارِعَهُ ؟ »

- «یَوْمَ یَکوُنُ النّاسُ کَالْفَراشِ الْمَبْثوُثِ!»

کلمه «فَراش» به معنای ملخی است که زمین را فرش کند، یعنی روی گرده هم سوار شده باشند. پس فراش به معنای غوغای ملخ است. بعضی از مفسرین در این که چرا مردم روز قیامت را به فراش تشبیه کرد؟ گفته اند: برای این است که فراش وقتی جست و خیز می کند، نقطه معلومی را در نظر نمی گیرد، مانند مرغان به طرف معینی نمی پرد، بلکه بدون جهت پرواز می کند، مردم نیز در روز قیامت چنین حالتی دارند، وقتی از قبورشان سر بر می آورند، آن چنان ترس و فزع از همه جهات احاطه شان می کند که بی اختیار و بی هدف به راه می افتند و در جستجوی منزل ها که یا سعادت است و یا شقاوت سرگردانند.

«وَ تَکوُنُ الْجِبالُ کَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ!»

کلمه «عِهْن» به معنای پشمی است که رنگ های مختلف داشته باشد و کلمه «مَنْفُوش» به معنای شیت کردن پشم است یا با دست و یا با کمان حلاجی و یا با چیز دیگر، پس عهن منفوش به معنای پشم شیت شده ای است که دارای رنگ های مختلف باشد و این تشبیه اشاره دارد به این که در آن روز کوه ها که رنگ های مختلف دارند، با زلزله قیامت متلاشی، چون پشم حلاجی شده می گردند.(۱)

اجل جهان

مفهوم اجل مسمی در خلقت

۱- المیزان ج:۴۰، ص: ۳۶۲

« ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّی!» (۳ / احقاف)

مراد از اجل مُسَمّی نقطه انتهای وجود هر چیز است و مراد از آن نقطه در آیه شریفه اجل مسمی برای کل عالم است و آن روز قیامت است، که آسمان مانند طومار درهم پیچیده گشته و زمین به زمین دیگر مبدل می شود و خلایق برای واحد قهار ظهور می کنند.

معنای آیه این است که: ما عالم مشهود را با همه اجزایش، چه آسمانی و چه زمینی نیافریدیم مگر به حق، یعنی دارای غایت و هدفی ثابت و نیز دارای اجلی معین، که هستی اش از آن تجاوز نمی کند. و چون دارای اجلی معین است، قهرا در هنگام فرا رسیدن آن اجل، فانی می شود و همین فانی شدنش هم هدف و غایتی ثابت دارد، پس بعد از این عالم، عالمی دیگر است که آن عبارت است از عالم بقاء و معاد موعود.(۱)

بازگشت نظام آفرینش و عالم وجود به خدای سبحان

« وَ اَنَّ اِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی ! » (۴۲ / نجم)

کلمه «مُنْتَهی» به معنای انتهاست و در این آیه مطلق آورده شده و در نتیجه

۱- المیزان ج: ۳۵، ص: ۳۰۵

می فهماند مطلق انحاء، انتها به سوی پروردگار توست، پس آن چه موجود در عالم وجوداست، در هستی اش و در آثار هستی اش به خدای سبحان منتهی می گردد، البته به خود خداوند، حال یا با وساطت چیزی و یا بدون واسطه و نیز هیچ تدبیر و نظامی کلی یا جزئی در عالم جریان ندارد، مگر آن که آن هم منتهی به خدای سبحان است. چون تدبیری که بین موجودات عالم است چیز دیگری جز این نیست که بین آن ها روابطی برقرار کرد، که هر موجودی به خاطر آن روابطی که با سایر موجودات دارد، سر پا ایستاده و هستی آن حفظ شده است و معلوم است که پدیدآورنده روابط موجودات، همان پدیدآورنده خود موجودات است، پس یگانه کس که به طور اطلاق منتهای تمامی موجودات عالم است، تنها و تنها خدای سبحان است.

آیه مورد بحث از آن جایی که منتهای هر چیزی را به طور مطلق خدا دانسته و این اطلاق شامل تمامی تدبیرها نیز می شود، لاجرم باید گفت که آیه شریفه شامل دو انتهاء در هر چیز می شود: یکی انتها از حیث آغاز خلقت که وقتی درباره خلقت هر چیز به عقب برگردیم، به خدای تعالی منتهی می شویم و دیگر از حیث ماده که وقتی از طرف آینده پیش برویم، خواهیم دید که تمامی موجودات دوباره به سوی او محشور می شوند.(۱)

زمان سرآمد خلقت و غایت آن

« اَوَ لَمْ یَتَفَکَّرُوا فی اَنْفُسِهِمْ ما خَلَقَ اللّهُ السَّمواتِ وَ الاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّی!»

(۸ / روم)

مراد از به حق بودن خلقت آسمان ها و زمین و آن چه بین آن دو است و خلاصه حق بودن همه عوامل محسوس این است که خلقت آن عبث و بی نتیجه نبوده، که موجود شود و بعد معدوم گردد و دوباره موجود گشته و معدوم شود، بدون این که غرضی و هدفی از آن منظور باشد، پس خدای تعالی اگر عالم را خلق کرده، به خاطر غایت و نتیجه ای بوده که بر خلقت آن مترتب می شده است.

خواهی گفت: ممکن است غایت و نتیجه خلقت هر جزء از عالم جزیی دیگر باشد، که بعد از آن موجود می شود، مانند فرزند که بعد از پدر به وجود می آید، پس هر موجود آینده ای خلف و نتیجه موجود قبلی خویش است، لکن این حرف صحیح نیست،

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۹۵

چون سراپای عالم با همه اجزایش دائم الوجود نیست، بلکه روبرهم آن فانی و هالک است و قهرا باید نتیجه و هدفی از خلقت آن در بین باشـد، که آن نتیجه بعـد از فنـای آن هویـدا می شود و به همین جهت می بینیم که جمله: «خلق نکرد آسـمان هـا و زمین و مابین آن دو را مگر به حق!» را مقید کرد به جمله «و سرآمدی معین!»

پس معلوم می شود، هستی عـالم تـا مـدتی معین است. معنـای آن، این است که آیـا این قـدر فراغت خـاطر ندارنـد که در این مسئله بیندیشـند؟ و آن را در ذهن خود بیاورنـد؟ مثـل این که کفار از بس سـر گرم امور دنیا هسـتند و برای آن تلاش نموده و فکرشـان پریشـان اسـت، خـود را هـم فرامـوش کرده انـد و در صـورتی کـه خـود را در ذهن خـود حاضـر سازنـد، در حقیقت درخویشـتن خود قرار گرفته انـد، آن وقت تفکرشان با تمرکز خواهـد بود و فکرشان پراکنـده و متفرق نخواهد بود، این چنین، فکر ایشان را به سوی حق هدایت و به واقع امر ارشاد می کند.

جمله «ما خَلَقَ اللّهُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما اِلاّ بِالْحَقِّ وَ اَجَلٍ مُسَمًّی،» همان واقعیت و فکرتی است، که باید در آن امعان و دقت کننـد، بیانش این است که: خداونـد، همه عالم را و حتی جزئی از آن را به عبث خلق نکرده و آن را جز به حق نیافریـده، حال یا بگو ملابس و متصف به حق و یا مصاحب و همراه با آن، هر چه باشـد، آن را به خاطر غرضـی و غایتی حقیقی آفریده، نه این که غرضـش سـرگرمی و عبث بوده باشد و نیز نیافریده مگر برای مدتی معین، پس هیچ یک از اجزای عالم تا بی نهایت بـاقی نمی مانـد، بلکه روزی فـانی می شود و وقتی یـک یک اجزای عالم و نیز روبرهم آن مخلوقی دارای نتیجه و غایت بود و نیز وقتی هیـچ یک از اجزای آن و روبرهـم آن دائمی نبود، معلوم می شود غایت و نتیجه آن بعـد از فنای آن مترتب می شود و این همان آخرتی است که بعداز گذشتن عمر دنیا و فنای آن ظاهر می شود.

- « وَ اِنَّ کَثیرا مِنَ النّاسِ بِلِقاءِ رَبِّهِمْ لَکافِرُونَ!»

مراد از «لِقـاءُ اللّه» همان بازگشت به او در معاد است و اگر آن را دیـدار خوانـده، برای این بود که کفر آنان را شـگفت آورتر سازد و بفهمانـد که چه طور ممکن است از ناحیه خدا آغاز بگیرند، ولی انجامشان به سوی او نباشد و به همین جهت مطلب را با کلمه «اِنَّ» تأکید کرد تا اشاره کرده باشد به این که کفر به معاد فی نفسه چیزی است که قابل قبول نیست.(۱)

هلاکت و بطلان وجود ابتدایی اشیاء

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۲۵۴

« لا اِلهَ اِلاّ هُوَ کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ اِلاّ وَجْهَهُ...!» (۸۸ / قصص)

کلمه «شَیْ ء» از نظر مصداق با کلمه «موجود» مساوی است، در نتیجه بر تمامی موجودات اطلاق می شود، حتی خدای تعالی، هم چنان که در آیه: « قُلْ اَیُّ شَیْ ءٍ اَکْبَرُ شَهادَةً؟ قُلِ اللّهُ ! - بگو شهادت چه چیز بزرگتر است؟ بعد خودت پاسخ بده که شهادت خدا بزرگتر است !» (۱۹ / انعام) می بینیم کلمه «شَیْ ء» بر خدا اطلاق شده و کلمه «هلاک» به معنای بطلان و معدوم شدن است.

هر موجودی که تصور شود فی نفسه هالک و باطل است و حقیقتی جز آن چه که از ناحیه خدای تعالی به آن افاضه شود ندارد. از حقیقت، آن مقداری در دست ما و نزد ماست که خدا به فضل خود افاضه اش کرده باشد و آن افاضه آیات اوست، که بر صفات کریمه او از رحمت و رزق و فضل و احسانش و صفات دیگرش دلالت می کند.

پس حقیقتی که در واقع ثابت است و هرگز هلاکت و بطلان ندارد، عبارت است از صفات کریمه خدا و آیات دال بر صفاتش، که همه آن ها با ثبوت ذات مقدسش ثابتند.

مراد از آیه شریفه این است که غیر خدای تعالی هر موجودی که تصور شود ممکن است و ممکن هر چند که به ایجاد خدای تعالی وجود یافته باشد، از نظر ذات خودش معدوم و هالک است، تنها موجودی که فی حد نفسه راهی برای بطلان و هلاکت در او نباشد، ذات واجب بالذات است.

در پی داشتن هلاک به اختلاف موجودات مختلف می شود، آن موجودات که زمانی هستند، بعد از سرآمد زمان وجودشان هالک و باطل می شوند و آن هایی که زمانی نیستند، وجودشان در احاطه فنا قرار دارد و فنا از هر طرف احاطه شان کرده است.

و هلاکت اشیاء بنابراین، عبارت است از بطلان وجود ابتدایی آن ها، به طوری که دنیا - نشئه اول - از وجود آن ها خالی شود و همه به نشئه آخرت منتقل گشته و به سوی خدا بازگشت کنند و نزد او قرار گیرند؛ و اما بطلان مطلق، بعد از آن که هست شدند، صحیح نیست برای این که صریح قرآن آن را نفی کرده و آیات آن پشت سر هم می فرماید: بازگشت همه موجودات به سوی خداست و خدا منتهی و درگاه او رجعی و مصیر است، « وَ هُوَ الَّذی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ - اوست که خلق را آغاز کرد و دوباره اش بر می گرداند!» (۲۷ / روم)

پس حاصل معنای آیه بدین قرار است که هر چیزی به زودی جای خالی کرده و

به درگاه خدا می رود، مگر صفات کریمه خدا که منشأ فیض او هستند و بدون وقفه و تا بی نهایت مشغول افاضه فیض اند و یا به معنی دیگر، هر موجودی فنـا در پی دارد و بـا رجوع به سوی خـدا هلاک می شود، مگر ذات حقه ثابته خود او که بطلان و هلاک در او راه ندارد.

ضمنـا انتقـال از دنیا به آخرت در موجوداتی تصور دارد که دنیایی باشـند ولی موجودات آخرتی مثل بهشت و دوزخ و عرش، هلاکت به این معنا ندارد چون از جایی به جایی منتقل نمی شوند.(۱)

حق و هدف در آفرینش و انتقال دائمی موجودات به عالم باقی

« وَ ما خَلَقْنَا السَّمواتِ وَ الاَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبينَ ما خَلَقْناهُما اِلاّ بِالْحَقِّ...!» (۳۹ / دخان)

- اگر فرض کنیم در مـاورای این عـالم، عالم دیگری ثابت و دائم نباشـد، بلکه خـدای تعالی لایزال موجوداتی خلق کنـد و در آخر معـدوم نموده، باز دست به خلقت موجوداتی دیگر بزنـد، باز همان ها را معدوم کند، این را زنده کند و سـپس بمیراند، و یکی دیگر را زنده کند و همین طور الی الابد این عمل را تکرار نماید، در کارش بازیگر و کارش عبث و بیهوده خواهد بود و بازی عبث بر خـدا محال است، پس عمل او هرچه باشد حق است و غرض صـحیحی به دنبال دارد. در موضوع مورد بحث هم نـاگزیریم، قبول کنیم که در مـاورای این عـالم، عـالم دیگری هست، بـاقی و دائمی، که تمـامی موجودات بـدان جـا منتقل می شونـد و آن چه که در این دنیـای فـانی و ناپایـدار هست، مقـدمه است برای انتقال به آن عالم و آن عالم عبارت است از همان زندگی آخرت... « اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ ميقاتُهُمْ اَجْمَعينَ !» (۴۱/دخان)(۲)

همزمانی فنای موجودات و پایان عمر دنیا

«كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ ! » (۲۷/رحمن)

- هر جنبنده دارای شعوری که بر روی زمین است به زودی فانی خواهد شد. این آیه، مسئله زوال و فنای جن و انس را مسجل می کند و اگر فرمود: «هر کس بر روی

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۱۴۵

۲- المیزان ج: ۳۵، ص: ۲۳۸

زمین است،» و نفرمود: «هر چیز که بر روی زمین است،» و خلاصه، اگر مسئله فناء و زوال را به صاحبان شعور اختصاص داد، نه از این جهت بوده که موجودات بی شعور فانی نمی شوند، بلکه از این بابت بود که زمینه کلام زمینه شمردن نعمت هایی است که به صاحبان شعور ارزانی داشته، نعمت های دنیایی و آخرتی. در ضمن با توجه به این که کلمه «فان» ظهور در آینده دارد و از آینده خبر می دهد، از جمله فوق این نکته هم به طور اشاره استفاده می شود که مدت و اجل نشئه دنیا با فنای جن و انس سر می آید و عمرش پایان می پذیرد و نشئه آخرت طلوع می کند.

هر دو مطلب یعنی فنای جانداران صاحب شعور زمین و طلوع نشئه آخرت که نشئه جزاست، از نعمت ها و آلاء خدای تعالی است. حقیقت این فناء انتقال از دنیا به آخرت و رجوع به خدای تعالی است و منظور از آن، فنای مطلق و هیچ و پوچ شدن نیست.(۱)

ویرانی آسمان و زمین و زمان خروج انسان ها از زمین

« وَ مِنْ ایاتِهِ اَنْ تَقُومَ السَّماءُ وَ الاَرْضُ بِاَمْرِهِ ثُمَّ اِذا دَعاکُمْ دَعْوَةً مِنَ الاَرْضِ اِذا اَنْتُمْ تَخْرُجُونَ!»

(۲۰ تا ۲۵ / روم)

مسئله بعث در آیه فوق جزء موضوع آیات نیست، بلکه یکی از اصول سه گانه ای است که آیات زمین و آسمان بر آن دلالت می کند. و از آن جایی که آیات نامبرده در این فراز یعنی خلقت بشر از خاک و خلقتشان نر و ماده و اختلاف زبان ها، رنگ ها، خوابیدنشان در شب، کار و کسبشان در روز، نشان دادن برق به ایشان و نازل کردن آب از آسمان، همه آیاتی بود مربوط به تدبیر امر انسان، قهرا مراد به جمله «اَنْ تَقُومَ السَّماءُ وَ الْاَرْضُ،» هم به کمک سیاق مربوط می شود به تدبیر امور انسان ها و می خواهد بفرماید: ثبات آسمان و زمین بر وضع طبیعی و حال عادیشان به طوری که سازگار با زندگی نوع انسانی و مرتبط با آن باشد یکی از آیات اوست. و آن وقت جمله «ثُمَّ اِذا دَعاکُمْ...،» مترتب بر آن می شود و معنایش این می شود که خروج انسان ها از زمین بعد از این قیام است و وقتی که دیگر آسمان و زمین قائم نیستند، یعنی ویران شده اند، هم چنان که آیات بسیاری دیگر در مواردی از کلام مجید بر این خرابی دلالت می کند.

و نیز از این جا معلوم می شود که در آیات بعدی مراد از جمله «وَ مِنْ ایاتِهِ خَلْقُ

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۰۴

السَّمواتِ وَ الأَرْضِ» خلقتی است که مربوط و نافع به زندگی بشر است، نه اصل خلقت آن ها. آیات نامبرده در این فراز به طور ترتیب ذکر شده، اول شروع شده است به مسئله خلقت انسان و پیدایش او، آن گاه مسئله دو صنف بودن نر و ماده بودنش، سپس مرتبط بودن وجودش به وجود آسمان و زمین، آن گاه نشان دادن برق به او و نازل کردن باران و در آخر قیام آسمان و زمین تا روزی معین، یعنی روزی که آن سرآمدی که برای حیات بشر در زمین مقدر شده به پایان برسد و آن گاه مسئله معاد و از سر گرفتن زندگی اش ذکر شده است. این بود پاره ای از نکاتی که در ترتیب آیات هست.

نکته دیگری در ترتیب فواصل آن ها هست: اول فرموده «یَتَفَکَّرُونَ» بعد «لِلْعالِمینَ» بعد «یَسْمَعُونَ» سپس «یَعْقِلُونَ» و از این ترتیب این نکته استفاده می شود که انسان اول فکر می کند، بعد عالم می شود و بعد هرگاه چیزی از حقایق را شنید در خود جای می دهد، آن گاه پیرامون آن تعقل می کند. و - خدا داناتر است.(۱)

خلق جدید

خلق جدید بعد از پایان دنیا

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۲۷۲

«اَفَعَيينا بِالْخَلْقِ الاَوَّلِ بَلْ هُمْ فى لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَديدٍ!» (۱۵ / ق)

خلقت آسمان ها و زمین و آن چه در آن دو از خلایق و تدابیر است، آن تدبیرهایی که کامل ترین تدبیرها و تمام ترین تدبیرها، همه آن ها مربوط می شد به خلقت نخستین و نشئه نخستین.

مراد از «خَلْق اَوَّل» خلقت این نشئه طبیعت با نظامی است که در آن جاری است، و یکی از انواع موجودات آن خلقت همانا انسان است، البته انسان دنیایی.

خلقت جدید شامل آسمان و زمین نیز می شود، هم چنان که فرمود: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الاَرْضُ غَيْرَ الاَرْضِ وَ السَّمواتُ وَ بَرَزُوا لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ روزی که زمین و آسمان مبدل به زمینی دیگر و آسمانی دیگر می شود و مردم همگی برای خدای واحد قهار آشکار می شوند!» (۴۸ / ابراهیم) و خلقت جدید به معنای خلقت نشئه جدید است که منظور از آن نشئه آخرت است.

«بَلْ هُمْ فى لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَديدٍ!»

مراد از «خَلْقِ جَدید» تبدیل نشئه دنیا به یک نشئه ای دیگر و دارای نظامی دیگر غیر نظام طبیعی است، که در دنیا حاکم است، برای این که در نشئه آخری که همان خلق جدید است دیگر مرگی و فنایی در کار نیست و همه زندگی و بقاء است. چیزی که هست اگر انسان اهل سعادت باشد نعمتش خالص نعمت است و نقمت و عذابی ندارد و اگر از اهل شقاوت باشد بهره اش یکسره نقمت و عذاب است و نعمتی ندارد، به خلاف

نشئه اول و یا بگو خلق اول، که نظم در آن درست بر خلاف آن است.(۱)

نظام الهی در چگونگی ایجاد و اعاده موجودات

« اَوَ لَمْ یَرَوْا کَیْفَ یُبْدِی ءُ اللّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ اِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرٌ؟» (۱۹و ۲۰ / عنکبوت)

- آیا چگونگی ایجاد و اعاده موجودات را نمی داننـد؟ یعنی بایـد بدانند که کیفیت آن دو مثل هم است و آن عبارت است از پدید آوردن چیزی که نبوده است.

و در جمله « اِنَّ ذلِکَ عَلَی اللّهِ یَسیرٌ !» اشاره «ذلِکَ» به اعاده بعـد از ایجاد است و این جمله می خواهـد استبعاد مشرکین را برطرف سازد و بفرمایـد: وقتی اعاده عبارت است از ایجاد بعـد از ایجاد، برای آن خـدایی که خود شـما معتقدیـد که عالم را ایجاد کرده، چرا ممکن نیست که ایجاد بعد از ایجاد هم بکند و حال آن که در حقیقت اعاده عبارت است از انتقال دادن خلق از خانه ای به خانه دیگر و جای دادن آن ها در دارالقرار.

«قُلْ سیرُوا فِی الاَرْضِ فَانْظُروُا کَیْفَ بَدَاَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللّهُ یُنْشِی ءُ النَّشْأَهَ الْاخِرَهَ...!»

این آیه تا سه آیه بعد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دستور می دهد، مشرکین را مخاطب قرار داده و حجت خود را علیه ایشان تمام کنـد و به سیر در زمین ارشادشان نماید تا بفهمند کیفیت آغاز خلقت و ایجاد ایشان با اختلافی که در طبیعت های خود دارنـد و تفاوتی که در رنگ ها و اشکالشان هست، چگونه بوده و چگونه خـدا آن ها را بدون الگو و نقشه قبلی و بدون حساب و عـددی معین و یا نیرویی مثل هم آفریـده، این طرز فکر دلیل قاطعی است بر این که قـدرت او حساب و اندازه ندارد. وقتی چنین است، نشئه آخرت را هم مانند نشئه اول خلق می کند، پس آیه شریفه در معنای آیه زیر می باشد:

«وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَهَ الْاُولی فَلَوْلا تَذَکَّروُنَ - شما که نشئه اول را می دانید پس چرا متذکر نمی شوید؟» (۶۲ / واقعه)(۲)

ایجاد و اعاده مخلوقات

«وَ هُوَ الَّذی یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ وَ هُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ...!» (۲۷ / روم)

«یَبْدَءُ الْخَلقَ» همان ایجاد آن در ابتـدا است، که بـدون الگویی پدید آورد و کلمه «یُعیدُه» از اعاده است، که به معنای انشاء بعد از انشاء است.

در جمله «هُوَ اَهْوَنُ عَلَیْهِ» ضمیر دومی به خدای تعالی بر می گردد. بعضی به

۱- المیزان ج: ۳۶، ص: ۲۳۰

۲- المیزان ج: ۳۱، ص: ۱۸۷

این آیه شریفه اشکال کرده اند که اگر اعاده انسان ها در قیامت برای خدا آسان تر باشد، لازمه اش این است که ایجاد آن ها بدون الگو در آغاز خلقت دشوارتر باشد، چون هر آسان تری یک دشوارتر دارد و این با قدرت مطلقه و نامحدود خدا نمی سازد، چون قدرت نامتناهی وضعش نسبت به موارد مختلف نمی شود و تعلقش بر دشوار و آسان یکسان است، پس کلمه «آسان تر» در این جا معنا ندارد.

در جواب از این اشکال، وجوهی ذکر کرده اند ولی جواب صحیح این است که: جمله مورد بحث که به آن اشکال شده، یعنی جمله «هُوَ اَهْوَنُ» با جمله بعدی اش تعلیل شده و در جمله بعدی فرمود: که چرا اعاده آسان تر است و آن جمله: « وَ لَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلی...!» است که در حقیقت حجتی است بر آسان تر بودن اعاده.

از جمله نامبرده بر می آید که هر صفت کمالی که یک یک موجودات آسمان و زمین از خود نشان می دهند از قبیل حیات، قدرت، علم، ملک، وجود، کرم، عظمت، کبریایی و امثال آن، در حقیقت مشتی از خروار و اندکی از بسیاری است که نزد خداست. حال که چنین است، پس هر صفتی که در یکی از مجاری و مظاهر صفات خدایی، یعنی یکی از موجودات ببینیم باید بدانیم که رفیع ترین رتبه آن و عالی ترین حد آن در خدای سبحان است، دلیلش هم خیلی روشن است، زیرا هر موجودی هر قدر هم بزرگ باشد، بالاخره محدود و متناهی است، پس به قدر ظرفیت خود، آن صفت را فرا گرفته و نشان می دهد، ولی خدای تعالی نامحدود و نامتناهی است، پس اگر لیوان توانست اقیانوس را نشان دهد، یک موجود هم می تواند با کمال محدود خود کمال نامحدود خدا را نشان دهد.

اعاده ای که متصف به آسانی است، وقتی قیاس شود با انشایی که نزد خلق است، همان اعاده نزد خدا اهون است، یعنی آسان محض است، برای این که گفتیم هرچه نزد خداست محض و خالص است، پس آسان او خالص از صعوبت و مشقت است. پس دیگر لازم نیست که انشاء برای خدا سخت تر از اعاده باشد، برای این که مشقت و صعوبت مربوط به مرحله فعل است، که فعل هم تابع قدرت فاعل است. مانند قدرت خدای تعالی که غیر متناهی است پس هیچ عملی برای او مشقت ندارد.

پس حاصل جواب این شد که اعاده خدا آسان ترین اعاده و انشائش آسان ترین انشاء و هر کمال دیگرش کامل ترین حد کمال است - وَ لَهُ الْمَثَلُ الاَعْلی فِی السَّمواتِ وَالاَرْضِ وَ هُوَ الْعَزیزُ الْحَکیمُ ! (۲۷ / روم) (۱)

ایجاد اولیه دلیل احیای مجدد

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۲۷۷

« قُلْ یُحْییهَا الَّذی اَنْشَأَها اَوَّلَ مَرَّهٍ... اَلَّذی جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الشَّجَرِالاَخْضَرِ ناراً...!»(۷۹۸۱ / یس)

– انسان برای ما مثلی زده و خلقت خود را فراموش کرده است. آن مثل این است که چه کسی این استخوان هارا در حالی که پوسیده شده زنده می کند؟

– « قُلْ یُحْییهَا الَّذی اَنْشَأَها اَوَّلَ مَرَّهٍ !»

این همان جوابی است که خدای تعالی به رسول گرامی خود تلقین کرده است. وقتی خدا آفریننده این استخوان ها در آغاز و در نوبت اول باشد و در مدتی که این استخوان حیات داشت، نسبت به هیچ حالی از احوال آن جاهل نبود و بعد از مردنش هم جاهل نیست، دیگر چه اشکالی دارد که دوباره آن را زنده کند؟

– «اَلَّذی جَعَلَ مِنَ الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ ناراً فَاِذا اَنْتُمْ مِنْهُ تُوقِدُونَ!»

کلمه «تُوقِدُون» به معنای شعله ور ساختن آتش است و این آیه شریفه در این سیاق و به این صدد است که استبعاد از زنده کردن استخوان مرده را برطرف کند، استبعاد از این که چگونه ممکن است چیزی که مرده است زنده شود؟ با این که مرگ و زندگی متنافی اند؟ جواب می دهد: هیچ استبعادی در این نیست، برای این که آب و آتش با هم متنافی اند، مع ذلک خدا در درون درخت تر و آبدار آتش قرار داده، شما همان آتش را شعله ور می کنید.(۱)

پدید آمدن زنده از مرده و مرده از زنده

« یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ یُخْرِجُ الْمَیِّتَ مِنَ الْحَیِّ وَ یُحْیِی الاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَ کَذلِکَ تُخْرَجُونَ!»

(۱۹ / روم)

ظاهر بیرون آوردن زنده از مرده و بعکس، خلقت موجودات زنده از زمین مرده و دوباره خاک کردن آن هاست، ولی بعضی آن را تفسیر کرده اند به این که مؤمن را از کافر و کافر را از مؤمن خلق می کند، چون خود خدای تعالی کافر را مرده و مؤمن را زنده نامیده و فرموده: « اَوَ مَنْ کانَ مَیْتا فَأَحْیَیْناهُ وَ جَعَلْنا لَهُ نُورا – آیا کسی که مرده بود و او را زنده کردیم و برایش نوری قرار دادیم!» (۱۲۲ / انعام)

و اما این که در آخر فرموده: « و زمین را بعد از مردنش زنده می کند،» منظور از زنده کردن حالتی است که زمین در فصل بهار به خود می گیرد و گیاهان از آن بیرون

۱– المیزان ج: ۳۳، ص: ۱۸۰

آمـده، سـبز و خرم می شـود و منظـور از مردن زمیـن خمـود آن، در فصـل پـاییز و زمسـتان است و این که فرمـود: «وَ كَذلِكَ تُخْرَجُونَ» معنایش این است که شـما هم این چنین از قبرهایتان بیرون می شوید، خداوند به احیای جدیدی زنده تان می کند، هم چنان که همه ساله زمین را به احیای جدیدی و بعد از مردنش زنده می کند.(۱)

نشئه اول و ایجاد انسان در نشئه آخر

« وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ الْاُولی فَلَوْلا تَذَكَّرُونَ؟» (۶۲ / واقعه)

مراد از «نَشـئه اُولی» دنیاست. و مراد از «علم» به آن، علم به خصوصیات آن است، که مستلزم اذعان به نشئه ای دیگر و جاودانه است، نشـئه ای که در آن به اعمال جزا می دهند. برای این که از نظام حیرت انگیز عالم دنیا این معنا به طور یقین به دست می آید که لغو و باطلی در عالم هستی نیست و قطعا برای این نشأه فانی غایتی و هدفی است باقی و نیز از ضـروریات نظام دنیا این است که می بینیم هر موجودی به سوی سـعادت نوعی خود هدایت شده و انسان ها هم باید از طریق بعث رسل و تشریع شرایع و توجیه امر و نهی به سوی سـعادتشان هـدایت شونـد. و این صورت نمی گیرد مگر این که در برابر اعمال نیك پاداشـی و در مقابـل اعمـال زشت کیفری مقرر شود و چون دنیـا برای پـاداش و کیفر تنگ است لاجرم بایـد در عالمی دیگر که همان نشـئه آخرت است صورت بپذیرد.

و اما این که چگونه ممکن است انسان ها یك بار دیگر زنده شوند، دلیل این امکان نیز در همین نشـئه دنیا است، چون در این نشئه دیدنـد و فهمیدند که آن خدایی که این عالم را از کتم عدم به هستی آورد و چنین قدرتی داشت، او بر ایجاد بار دومش نیز قادر است. این برهانی است بر امکان معاد.

پس با علم به نشئه دنیا برای انسان ها علمی نیز به مبادی این برهان پیـدا می شود، برهانی که امکان بعث را اثبات می کند و با اثبات امکان اسـتبعاد معنایی ندارد. این برهان، برهان بر امکان حشر بدن هاست و حاصلش این است؛ بدنی که در قیامت زنده می شود و پاداش و کیفر می بینـد مثل بـدن دنیوی است. و وقتی جائز باشد بدنی دنیایی خلق شود و زنده گردد، بدنی اخروی نیز ممکن است خلق و زنده گردد، چون این بدن مثل آن بدن است.(۲)

بازگشت موجودات بعد از تکامل خلقت

۱- المیزان ج: ۳۱، ص: ۲۶۱

۲- المیزان ج: ۳۷، ص: ۲۷۴

« اِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمیعا وَعْدَاللّهِ حَقّا اِنَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعیدُهُ...!» (۴ / یونس)

سنت جاری خدا این است که نسبت به چیزی که می آفریند و افاضه وجود می کند، وسایلی را که موجب تکمیل خلقت آن است، در اختیارش می گذارد.

پس هستی و زندگی و بهره وری هر شیء - مادامی که وجود دارد و تا وقتی که منتهی به سرانجامی معین نشود - از ناحیه خداست و وقتی هم به پایان تعیین شده و مقدر خود برسد، از بین نمی رود و رحمت الهی که باعث وجود و بقاء و سایر ملحقات آن از قبیل زندگی، توانایی و دانایی و امثال آن بوده، باطل نمی شود و بلکه به پایان رسیدن یک موجود معنایش این است که خدا رحمتی را که گسترده بود، اکنون به سوی خود جذب می کند، زیرا چیزی که خدا از طرف خود افاضه کرده، «وجه» اوست و «وجه خدا» از بین رفتنی نیست.

بنابراین تمام شدن و به پایان رسیدن وجود اشیاء، آن گونه که ما خیال می کنیم فنا و بطلان آن ها نیست و بلکه رجوع و بازگشت به سوی خداست، چه آن که از نزد او فرود آمده بودند « و هرچه نزد خداست باقی است!» (۹۶ / نحل) لذا کاری جز بسط و قبض ایجاد نشده: خدا با بسط رحمت خود آغاز به خلقت اشیاء می کند و با قبض رحمت، موجودات را به سوی خود بازگشت می دهد. این قبض و بازگشت به سوی حق همان معاد است که به ما وعده داده اند.(۱)

میراث جهان

تأثیر متقابل و حرکت موجودات به سوی غایت کمال

۱- المیزان ج: ۱۹، ص: ۱۸

« ذلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمْ لآ اِلهَ اِلاّ هُوَ خلِقُ كُلِّ شَىْ ءٍ...!» (۱۰۲ / انعام)

تمـامی اجزاء و اطراف عـالم به یکـدیگر متصـل و مربـوط است، به طوری که سـیر یـک موجود در مسـیر وجودی اش موجود دیگری را هم به کمـال و نـتیجه ای که از خلقتش منظـور بوده می رسانـد و سلسـله موجودات به منزله زنجیری است که وقـتی اولین حلقه آن به طرف نتیجه و هدف به حرکت در آید آخرین حلقه سلسله نیز به سوی سعادت و هدفش به راه می افتد. مثلاً انسـان از نظـامی که در حیوانـات و نباتات جریان دارد، اسـتفاده می کنـد و نباتات از نظامی که در اراضـی و جو محیط جریان دارد، منتفع می شود و موجودات زمینی از نظام جاری در آسـمان ها و آسـمانی ها از نظام جاری در موجودات زمین اسـتمداد می جویند، پس تمامی موجودات دارای نظام متصلی هستند که هر نوعی از انواع را به سوی سعادت خاصه اش سوق می دهد. این جاست که فطرت سـلیم و شـعور زنـده و آزاد ناگزیر می شود، از این که بگـوید: نظامی به این وسـعت و دقت جز به تقدیر خـدایی عزیز و علیم و تـدبیر پروردگاری حکیم و خبیر صورت نمی بندد و نیز ناچار است بگـوید: این تقدیر و تدبیر جز به این فرض نمی شود که هویت و اعیـان و خلاـصه ذات هر موجود را در قـالبی ریخته باشـد که فلاـن فعل و اثر مخصوص از او سـر بزند، در هر منزل از منازلی که در طول مسـیرش برایش تعیین شده، همان نقشـی را که از او خواسـته اند بازی کند و در منزلی که به عنوان آخرین منزل و منتها الیه مسـیرش تعیین گردیده، متوقف شود و همه این مراحل را در میان سلسله علل و اسباب در پیش روی قائد قضاء و به

دنبال سائق قدر طی نماید.

اینک چند آیه به عنوان نمونه از آیاتی که گفتیم، این معانی را افاده می کند، ایراد می شود:

«لَهُ الْخَلْقُ وَ الاَمْرُ – آفرینش عالم و تدبیر امور آن از اوست،» (۵۴ / اعراف)

«اَلا لَهُ الْحُکْمُ – آگاه باش که حکم تنها و تنها از آنِ اوست،» (۶۲ / انعام)

«وَ لِکُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلّیها – برای هر موجودی جهت و مقصدی است که به سوی آن رهسپار است،» (۱۴۸ / بقره)

– «وَ اللّهُ یَحْکُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُکْمِه – خداوند حکم می کند و کسی هم نیست که حکمش را عقب اندازد،» (۴۱ / رعد)

– «هُوَ قائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ – او بر هر نفسی به آن چه که می کند قائم است!» (۳۳ / رعد)(۱)

استناد تداوم افاضه هستی به خدا و زمان انقطاع آن

« ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ لآ اِلهَ اِلّا هُوَ خلِقُ کُلِّ شَیْ ءٍ!» (۱۰۲/انعام)

« اَفِی اللّهِ شَکٌّ فاطِرِ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ – آیا در وجود خداوند شکی است، با این که او به وجودآورنده آسمان ها و زمین است؟» (۱۰ / ابراهیم)

آیه فوق این معنا را خاطر نشان می سازد که به ضرورت عقل هیچ یک از موجودات نه خودش، خود را آفریده و نه موجودی مثل خودش را، برای این که موجود مثل او هم مانند خود او محتاج است به موجود دیگری که ایجادش کند، آن موجود نیز محتاج به موجود دیگری است؛ و این احتیاج همچنان ادامه دارد تا منتهی شود به موجود بالذاتی که محتاج به غیر نباشد و عدم در او راه نیابد وگرنه هیچ موجودی وجود پیدا نمی کند؛ پس تمامی موجودات به ایجاد خداوندی موجود شده اند که بالذات حق و غیر قابل بطلان است و هیچ گونه تغییری در او راه ندارد.

با این حال هیچ موجودی پس از پدید آمدنش هم از پدید آورنده خود بی نیاز نیست و این احتیاج از قبیل احتیاج گرم شدن آب به آتش و با حرارت های دیگر نیست که پس از گرم شدن تا مدتی بماند، اگرچه آتش هم نباشد. چه اگر مسئله وجود و ایجاد از این قبیل بود، می بایست موجود بعد از یافتن وجود قابل معدوم شدن نبوده و خود مثل آفریدگارش واجب الوجود باشد. این همان مطلبی است که فهم ساده فطری از آن تعبیر

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۱۴۶

می کند به این که، اشیای عالم اگر خود مالك نفس خود بودند و حتی از یک جهت مستقل و بی نیاز از پروردگار بودند، به هیچ وجه هلاک و فساد نمی پذیرفتند، زیرا محال است چیزی مالك نفس خود باشد و خود برای خود بطلان و شقاوت را طلب کند. آیه شریفه «کُلُّ شَیْ ءٍ هالِکٌ اِلّا وَجْهَهُ،» (۸۸ / قصص) و هم چنین آیه «وَ لا یَمْلِکُونَ لَانْفُسِهِمْ ضَرّا وَ لا نَفْعا وَ لایَمْلِکُونَ مَوْتا وَ لا حَیوةً وَ لا نُشُورا،» (۳ / فرقان) همین معنا را افاده می کند. آیات بسیار دیگری هم - که دلالت دارند بر این که خدای سبحان مالك هر چیز است و مالکی جز او نیست و هر چیزی مملوك اوست و جز مملوکیت شأن دیگری ندارد - این معنا را افاده می کنند.

بنابراین هر موجودی هم چنان که در اول تکون و حدوثش، وجودش را از خدای تعالی می گیرد، هم چنین در بقای خود هر لحظه وجودش را از خدای تعالی اخذ می کند و تا وقتی باقی است که از ناحیه او به وی افاضه وجود بشود، همین که این فیض قطع شد، معدوم گشته و اسم و رسمش از لوح وجود محو می گردد، چنان که فرمود: «کُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّکَ وَ ما کانَ عَطاءُ رَبِّکَ مَحْظُورا،» (۲۰ / اسراء) و بر این مضمون آیات بسیار است.(۱)

وراثت الهی - تمامیت نظام آفرینش

« وَ اِنّا لَنَحْنُ نُحْیی وَ نُمیتُ وَ نَحْنُ الْوارِثُونَ!» (۲۳ / حجر)

در آیه فوق می خواهد بفرماید: تمامی تدبیرها به خدای تعالی منتهی می شود. در آیات قبل از این آیه در قرآن کریم از نعمت هایی مانند آسمان و برج هایش، زمین و کوه هایش و گیاهان و موزون بودن آن و معایش بودنش و بادها و تلقیحش، ابرها و بارانش، اسم برده و چون این نعمت ها وقتی به صورت یک نظام تام و حکیمانه ای در می آیند که منضم به حیات و موت و حشر می گردند. (جمله فوق این توهم را که برخی پنداشته اند پاره ای از حیات و موت ها مستند به خدا نیست، دفع نموده و با حصری که دارد تمامی حیات و موت ها را هرچه باشد به او مستند نموده و اختصاص می دهد.)

و دنبالش می فرماید:

- وَ نَحْنُ الْوارِثُونَ!

یعنی بعد از میراندن شما که عمری از متاع های زندگی که در اختیارتان گذاشتیم، بهره مند شوید تنها خودمان باقی می مانیم. مثل این که فرموده: ما بعد از شما

۱- المیزان ج: ۱۴، ص: ۱۴۵

ارث شما را می بریم. قبلًا محیط شما بودیم. زنده تان کردیم بعد از آن که نبودید، پس ما قبل از شما بودیم و بار دیگر شما را می میرانیم و بعد از شما خواهیم بود.

- وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمينَ مِنْكُمْ وَ لَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرينَ!

آیات قبل از این آیه که نعمت های الهی را می شمرد و تدبیر او را وصف می نمود، در سیاق بیان وحدانیت خدا در ربوبیت بود. گفتیم: خلقت و نظام آن تمام نمی شد مگر به انضمام حیات و موت. و گفتیم که خدای تعالی محیط به مرگ و حیات انسان هاست، لذا دنباله مسئله مرگ و زندگی فرمود: ما می دانیم که کدام یک از شما زودتر به وجود می آید و کدام دیرتر و خلاصه مقدم و مؤخر شما را می شناسیم.

وَ اِنَّ رَبَّکَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ اِنَّهُ حَكيمٌ عَليمٌ!

این جمله می فهماند که جز پروردگار کسی مردم را محشور نمی کند. پس هم او تنها رب این عالم است.(۱)

برگشت مالکیت و میراث جهان به خدا

«... وَ لِلّهِ ميراثُ السَّمواتِ وَالاَرْضِ...!» (۱۰/حدید)

کلمه «میراث» به معنای مالک شدن مالی است که از میت به بازماندگانش منتقل می شود و در آیه فوق می خواهد بفرماید: آسمان ها و زمین با آن چه در آن دو است، همان «میراث» است، پس آن چه خدا در آسمان ها و زمین خلق کرده. و صاحبان عقل چون انسان آن ها را ملک خود پنداشته، ملک خداست. خلاصه این که، کلمه «آسمان ها» و «زمین» شامل موجوداتی هم که از مواد آسمان ها و زمین خلق شده اند و انسان ها آن ها را به خود اختصاص داده و در آن تصرف می کنند، می شود. و اختصاص نامبرده ملکی است اعتباری، که خدا ایشان را هدایت کرد، به این که آن را اعتبار کنند، و با اعتبار آن جهات زندگی دنیای خود را نظم بخشند.

چیزی که هست نه انسان ها باقی می مانند و نه آن ملک های اعتباری بر ایشان باقی می ماند، بلکه انسان ها می میرند و آن ملک ها به افراد بعد از ایشان منتقل می شود و هم چنین انسان ها می میرند و اموال دست به دست می گردد تا باقی نماند مگر خدای سبحان.

پس مثلاً ـ زمین و آن چه در آن است و آن چه بر روی آن است و برای بشر جنبه مال دارد یکپارچه و همیشه «میراث» است، چون هر طبقه از طبقات ساکنین زمین آن ها را از طبقه قبل «ارث» می برد و در نتیجه میراثی دائمی است، که دست به دست می چرخد؛ و از جهت دیگری نیز میراث است. برای این که روزگاری خواهد رسید که

۱- المیزان ج: ۲۳، ص: ۲۱۵

تمامی انسان ها از بین می روند و برای آن نمی ماند مگر خدایی که انسان ها را خلیفه خود بر زمین کرده بود.

پس به هر دو جهت و هر دو معنا، میراث آسمان ها و زمین برای خداست، اما به معنای اول به خاطر این که خدای تعالی مال دنیا را به اهل دنیا تملیک کرده بود. البته تملیکی که در عین حال خودش باز مالك بود و هست و لذا فرموده: « لِلّهِ ما فِی السَّمواتِ وَ ما فِی الْاَرْضِ - آن چه در آسمان ها و زمین است مال خداست!» (۱۰۹ / آل عمران)

- « وَ لِلّهِ مُلْکُ السَّمواتِ وَ الْاَرْضِ - مالکیت آسمان ها و زمین از آن خداست!»

(۱۸۹ / آل عمران)

- « وَ اتُوهُمْ مِنْ مالِ اللّهِ اتیکُمْ - از مال خدا که به شما داده به ایشان بدهید!»

(۳۳ / نور)

و اما به معنای دوم؟ برای این که از ظاهر آیات قیامت از قبیل آیه « کُلُّ مَنْ عَلَیْها فانٍ !» (۲۶ / رحمن) و غیر آن بر می آید که همه انسان های روی زمین فانی می شوند و آن چه از آیه مورد بحث زودتر به ذهن می رود، این است که مراد از میراث بودن آسمان ها و زمین همین معنای دوم باشد.(۱)

آیات الهی در آفرینش

آیات الهی و تنوع آن

آیت چیست؟

۱- المیزان ج: ۳۷، ص: ۳۱۸

« تِلْکَ ایاتُ اللّهِ نَتْلُوها عَلَیْکَ بِالْحَقِّ...!» (۶/جاثیه)

کلمه «آیـات» جمع آیه است و به معنای علامت های دارای دلالت است. پس آیات کونیه خـدا عبارت است از امور کونیه ای که بـا وجود خـارجی خود دلالت می کنـد بر این که خـدای تعالی در خلقت عالم یگانه است و شـریکی در این کار نـدارد و متصف است به صـفات کمـالیه و منزه است از هر نقص و حاجت. ایمان به این آیات معنایش ایمان داشـتن به دلالت آن ها بر هستی خـداست، که لازمه داشـتن چنین ایمانی، ایمان داشـتن به خدا بر طبق دلالت این ادله است، نه خدایی که این ادله بر آن دلالت نکند.

آیات قرآن کریم نیز از این جهت آیات نامیـده شده اند که بیانگر آیات تکوینی هسـتند، آیات تکوینی ای که گفتیم بر هستی و صـفات خـدا دلالـت دارنـد و یا از این جهت آیات نامیـده شـده انـد که بیانگر معارف اعتقادی و یا احکام عملی و یا احکام اخلاقی می باشـند، احکامی که خـدا آن را می پسـندد و بـدان امر می کنـد و از بندگانش می خواهد که به آن ها عمل کنند، چون مضامین آن آیات بر آن احکام دلالت دارد که از ناحیه خـدا نازل شـده است و ایمان به این آیات ایمان به دلالت آن ها بر خدای تعالی است، که قهراً ملازم با ایمان به مدلول آن ها نیز هست.

معجزات را نیز از این رو آیـات می نامنـد که اگر از قبیل مرده زنـده کردن و امثال آن باشـد، آیات کونیه است و همان دلالت کونیه را دارد و اگر از قبیل پیشگویی ها و یا

خود قرآن کریم باشـد، که برگشت دلالـت آن ها نیز به دلالت آیات کونیه خواهـد بود،چون با هستی خود دلالت می کنـد بر هستی خدای تعالی و صفات او.(۱)

تنوع آیات و رابطه آن با درجات فهم افراد

« ... لَآیاتٍ لِلْمُؤْمِنینَ ... آیاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ...آیاتٌ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ !» (۳ تا ۵ / جاثیه)

– به درستی که در آسمان ها و زمین آیت هاست برای مردم با ایمان.

– و نیز در خلقت خودتان و جنبندگانی که همواره منتشر می کند، آیت هاست برای مردمی که اهل یقین باشند.

– و نیز در اختلاف شب و روز و رزقی که از آسمان نازل می کند و... آیت ها هست برای مردمی که تعقل می کنند.

در این آیات می بینیم هر دسته از آن ها به قومی اختصاص داده شده :

یک دسته به مؤمنین، یک دسته به قومی که اهل یقینند، دسته دیگر به قومی که تعقل می کنند.

۱ – شاید وجهش این باشد که آیت احیای زندگانی به دلالتی ساده و همه کس فهم دلالت می کند بر این که خودش خود را ایجاد نکرده و به طور اتفاق و تصادفی هم پیـدا نشده، بلکه آن را پدید آورنده ای ایجاد کرده و به دنبالش آثار و افعال آن ها را پدیـد آورده، آثـار و افعالی که این نظام مشـهود از آن آثار پدیـد آمـده است. پس خالق آسـمان ها، خالق همه عالم و رب همه است. و انسـان این معنی را بـا فهم سـاده خود می فهمـد و انسـان هـای بـا ایمان هم همین را می فهمنـد و از آن منتفع می شوند.

۲ – ولی ایـن معنـا را کـه خـالق انسـان و سـایر جنبـدنگان دارای حیـات و شـعور، خـداست، از ایـن جهـت که ارواح و نفـوس موجودات زنـده بـا شـعور از عالمی ورای عالم ماده است، که نامش را عالم ملکوت می گـذاریم، قرآن کریم کمال ادراک و مشاهده این معنا را به اهل یقین مختص دانسته، نه به عموم مردم و فهم های ساده آن ها.

۳ – و امـا آیت اختلاـف لیـل و نهـار و بـاران هـایی که زمین را زنـده می کنـد و چرخانـدن بادها از آن جا که انواع مختلف و جهـات متعـدد دارد و مرتبط با زمین و زمینی هاست و فوایـد بی شـمار و منافعی دامنه دار و بسـیار است، که درک همه آن ها محتـاج به تعقـل فکری و تفصـیلی و عمیق است و فهم ساده عموم از درک آن عاجز است، لـذا درک آن را به قومی که تعقل کنند اختصاص داد، گو این که آیات نامبرده برای همه

۱– المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۹

آیتند لکن از آن جا که تنها دانشمندان و صاحبان تعقل از آن ها بهره مند می شوند، بدین جهت آیات را به ایشان اختصاص داد.

در این میان می بینیم که از این طبقه گاهی تعبیر فرموده به قومی که (یُوقِنُونَ یقین پیدا می کنند) و گاهی به قومی که (یَعْقِلُونَ تعقل می کنند) و از تعبد مردم که با فهم ساده خود پی به حقیقت می برند، تعبیر فرمود به مؤمنین.

از این اختلاف تعبیر فهمیده می شود که مراد به ایمان اصل آن است، که آیاتش ساده و بسیط است و چون به دست آمدنش تدریجی نیست، از دارندگان آن تعبیر به وصف کرد به خلاف ایمان اهل یقین و عقل، که به خاطر دقت آیات آن و بلندی افق آن ها و به خاطر این که خرده خرده و به تدریج به دست می آید، از دارندگانش تعبیر به مضارع (یَعْقِلُونَ یا یُوقِنُون) کرد که دلالت بر استمرار تجددی دارد.(۱)

آیات جهان آفرینش و نظام آن

«اِنَّ فِی السَّمواتِ وَ الاَرْضِ لَایاتٍ لِلْمُؤْمنینَ!» (۳ / جاثیه)

مراد از این که فرمود - در آسمان ها و زمین علامت ها (آیات) هست، این است که اصلا آسمان و زمین آیت ها هستند که بر هستی پدید آورنده خود دلالت می کنند، نه این که آیت ها چیز دیگری باشند و در ظرف آسمان ها و زمین قرار داشته باشند.

دلیل گفتار ما این است که تعبیرات قرآن کریم از این معنا مختلف است. گاهی می فرماید: فلان چیز آیت است. و گاهی می فرماید: در فلان چیز آیت هست. و گاهی هم می فرماید: در خلقت فلان چیز آیت هست.

- به درستی که در خلقت آسمان ها و زمین و اختلاف شب و روز آیت هاست.

در آیه مورد بحث آیت را در خود آسمان ها و زمین دانسته، نه در خلقت آن ها.

یک جا هم فرموده :

- و یکی از آیات او آفرینش آسمان ها و زمین است.

نظایر این اختلاف تعبیر بسیار است. از همین اختلاف استفاده می شود، معنای این که چیزی باشد که در آن آیت باشد، این است که خود آن چیز آیت باشد.

همچنان که از اختلاف تعبیر دیگری که در آیات بالا بود و در یکی می فرمود: «در آسمان ها و زمین،» و در دیگری می فرمود: «در خلقت آسمان ها و زمین،» استفاده می شود مراد

١- الميزان ج ٣٥، ص ٢٥٦

از خلقت آسمان ها و زمین خود آسمان ها و زمین است، نه چیز دیگر.

حال باید دید چرا آسمان ها و زمین را ظرف آیت دانسته، با این که خودش آیت است؟ در پاسخ می گوییم: این بدان عنایت است که بفهماند جهات وجود آسمان ها و زمین مختلف است و هر جهت از جهات آن ها خود آیتی است از آیات و اگر خود آسمان ها و زمین در نظر گرفته می شد، چاره ای جز این نبود که همه آن ها را یک آیت بگیریم، در حالی که می بینیم مثلاـ زمین به تنهایی را آیت ها شمرده و فرموده: « وَ فِی الْأَرْضِ ایاتٌ لِلْمُوقِنینَ در زمین آیت ها هست برای اهل یقین!» و اگر خود زمین درنظر گرفته می شد باید می فرمود: زمین آیتی است برای اهل یقین. و آن وقت منظور فوت می شد و دیگر نمی فهمانید که در هستی زمین جهاتی است که هر یک از آن جهات به تنهایی آیتی است مستقل.

پس معنای این که فرمود: « اِنَّ فِی السَّمواتِ وَ الاَْرْضِ...» این است که برای وجود آسمان ها و زمین جهاتی است که هر جهتش دلالت دارد بر این که آفریدگار و مدبرش تنها خداست و شریکی برای او نیست.

برای این که آسمان ها و زمین با حاجت ذاتی اش به پدید آورنده و با عظمت خلقتش و بی نظیر بودن ترکیبش و اتصالی که در وجود اجزای بی شمار و هول انگیز آن به یکدیگر است و ارتباط و اندراجی که نظام های جزئی و مخصوص به یک یک موجودات تحت نظام عمومی و کلی حاکم بر کل عالم دارد، همه دلالت دارد بر این که خالقی یکتا دارد و همان خالق یکتا مدبر آن است. اگر برای این عالم پدید آورنده ای نبود، پدید نمی آمد. و اگر مدبرش یکتا نبود، نظام های جزئی آن با یکدیگر متناقض می شد و تدبیر مختلف می گشت.(۱)

تفکر، تعقل و تذکر در آیات الهی

«اِنَّ فی ذلِکَ لَایَهً لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ... اِنَّ فی ذلِکَ لَایاتٍ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ... اِنَّ فی ذلِکَ لَایَهً لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ!» (۱۱ تا ۱۲/نحل)

این سه قسم احتجاج است که یکی به مردم متفکر و یکی به اشخاص متعقل و سومی به افراد متذکر نسبت داده شده است. جهتش این است که حجت اول در آیه: «اوست که از آسمان آبی نازل کرده که نوشیدنی شماست و از آن ... که در این برای

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۲

گروهی که اندیشه کنند عبرت هاست،» از مقدمات ساده ای ترکیب یافته که در

استفاده و نتیجه گرفتن از آن صرف تفکر کافی است، ولی دومی مرکب از مقدمات علمی است که فهم آن جز برای اندیشمندانی که از اوضاع اجرام آسمانی و اسرار زمینی با خبرند، میسر نیست و تنها کسی از آن حجت نتیجه می گیرد که حرکات و انتقالات اجرام آسمانی و آثار آن حرکات را می داند :

« شب و روز را به خدمت شما گذاشت و خورشید و ماه و ستارگان به فرمان وی به خدمت درند، که در این برای گروهی که تعقل کنند، عبرت هاست!»

سومی هم مرکب از مقدماتی کلی و فلسفی است که تنها کسانی از آن می توانند نتیجه را گرفته، با آن وحدانیت خدا را در ربوبیت اثبات کنند که متذکر احکام کلی وجود باشند. مثلا بدانند که عالمی که همواره در دگرگونی است لابد و ناچار احتیاج به ماده دارد و بدانند تمامی مواد آن به یک ماده عمومی و متشابه منتهی می گردد، و بداند که واجب است، تمامی اختلافاتی که در مواد هست باید منتهی به غیر ماده شود، عامل دیگری لازم است که این ماده عمومی را به هزاران صورت در آورد : « و نیز آن چه برایتان در زمین آفریده و رنگ های آن مختلف است که در این برای گروهی که اندرز پذیرند، عبرت هاست!»(۱)

تنوع نظام آفرینش و تنوع آیات الهی

« اِنَّ اللّهَ فالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوی یُخْرِجُ الْحَیَّ مِنَ الْمَیِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَیِّتِ مِنَ الْحَیِّ!» (۹۵ تا ۹۹ / انعام)

– این خدای سبحان است که دانه های نبات و هسته را می شکافد و از آن دو، گیاه و درخت می رویاند و مردم را با دانه ها و میوه های آن ها روزی می دهد. اوست که زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می سازد: ذلِکُمُ اللّهُ فَأَنّی تُؤْفَکُونَ!

– «فالِقُ الاِصْباحِ وَ جَعَلَ الَّیْلَ سَکَناً!»

چون در شکافتن صبح و موقع استراحت قرار دادن شب و هم چنین حرکت ماه و خورشید را باعث پدید آمدن شب و روز و ماه و سال قرار دادن، تقدیر عجیبی به کار رفته و در نتیجه این تقدیر، انتظام نظام معاش انسان و مرتب شدن زندگی او شده است، لذا در ذیل آیه فرمود: ذلِکَ تَقْدیرُ الْعَزیزِ الْحَکیمِ! و فهمانید که خدای تعالی آن عزیز مقتدری است که هیچ قدرتی بر قدرت او غالب نیامده و نمی تواند کوچکترین اثری در تباه ساختن تدبیر او داشته باشد. و نیز خدای تعالی آن دانایی است که به کوچکترین

۱– المیزان ج ۱۴، ص ۱۲۷

چیزی از مصالح مملکت خود جاهل نیست.

- « وَ هُوَ الَّذی جَعَلَ لَکُمُ النُّجومَ لِتَهْتَدُوا بِها فی ظُلُمتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ... !»

- اوست که ستارگان را برای شما پدید کرد، تا بدان در ظلمات خشکی و دریا راه یابید... !

- «قَدْ فَصَّلْنَا الْایتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ!»

- مراد از تفصیل آیات، یا تفصیل به حسب تکوین و خلقت است و یا تفصیل به حسب بیان لفظی است. و این که غایت و نتیجه خلقت و به گردش در آوردن اجرام آسمانی را در تحت جاذبه عمومی، مصالح انسان و سعادت زندگی اش در نشئه دنیا قرار داده، با این که خلقت یک یک آن ها مستقلا مراد از اراده الهیه باشد، منافی نیست، چون جهات قضیه مختلف است و تحقق بعضی از جهات منافات با تحقق جهات دیگر ندارد و ارتباط و اتصالی که در سرتاسر اجزای عالم است، مانع از این نیست که یک یک اجزاء به اراده مستقل به وجود آمده باشند.

- «وَ هُوَ الَّذی اَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَ مُسْتَوْدَعٌ !»

ظاهرآ مراد از این که فرمود: «وَ هُوَ الَّذی اَنْشَأَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ» این است که نسل حاضر بشر با همه انتشار و کثرتی که دارد، منتهی به یک نفر است و آن آدم است که قرآن کریم او را مبدأ نسل بشر فعلی دانسته است.

مراد به مستقر، آن افرادی است که دوران سیر در اصلاب را طی کرده و متولد شده و در زمین به مقتضای آیه « وَ لَکُمْ فِی الَارْضِ مُسْتَقَرٌّ - زمین قرارگاه نوع بشر است،» مستقر گشته است. مراد به مستودع، آن افرادی است که هنوز سیر در اصلاب را تمام نکرده و به دنیا نیامده و بعدآ متولد خواهند شد.

معنای آیه شریفه این است که - پروردگار متعال آن کسی است که شما نوع بشر را از یک فرد ایجاد کرده و زمین را تا مدت معینی به دست شما آباد نموده است و این زمین تا زمانی که شما نسل بشر منقرض نشده اید، مشغول به شما و در دست شماست. و پیوسته بعضی از شما افراد بشر مستقر در آن و بعضی دیگر مستودع در اصلاب و ارحام و در حال به وجود آمدن در آنند.

- «وَ هُوَ الَّذی اَنْزَلَ مِنَ السَّمآءِ مآءً فَأَخْرَجْنا بِهِ نَباتَ کُلِّ شَیْءٍ!»

مراد این است که ما به وسیله آبی که از آسمان می فرستیم گیاهان را می رویانیم و آن قوه نموّی که در روئیدنی هاست به ظهور در آورده و گیاهان و درختان و آدمیان و سایر انواع حیوانات را نمو می دهیم.

خدای تعالی در این آیه شریفه چند فقره از چیزهایی را که به دست قدرت خود

آفریـده، خاطرنشان ساخته تا آنان که دارای عقل و بصـیرتند، در خلقت آن ها نظر کرده و بدین وسـیله به توحید خدای تعالی راه یابنـد. بعضـی از آن ها اموری هسـتند مربوط به زمین، ماننـد شـکافتن دانه های گیاهان و هسـته های درختان و امثال آن و بعضـی دیگر اموری هسـتند مربوط به آسـمان ماننـد پدیـد آوردن شب و صـبح و به وجود آوردن آفتـاب و ماه و سـتارگان. و برخی دیگر مربوط به خود آدمی است و این که تمامی افراد بشر از یک فرد منشعب شده، بعضی از آنان مستقر و برخی دیگر مسـتودعند. بعضـی دیگر اموری هسـتند مربوط به همه آن ها و آن فرستادن باران از آسمان و فراهم ساختن غذا برای نباتات و میوه ها و حیوانات و آدمیان و رویانیدن اشیایی که قوه در بدن دارند، مانند گیاه و حیوان و انسان است.

خدای تعالی در این آیه سـتارگان را آیتی مخصوص مردم دانا و انشاء نفوس بشـری را آیتی مخصوص به مردمان فقیه و تدبیر نظام روییدنی ها را آیتی مخصوص به مردم با ایمان شـمرده است و این به خاطر مناسبتی است که در میان بوده است، مثلا نظر در تدبیر نظام را از این جهت به مردم با ایمان اختصاص داد که تفکر در آن احتیاج به درس خواندن و مؤنه علمی ندارد، بلکه هر فهـم عـادی نیز می توانـد، در آن نظر کرده و از دقـتی که در آن به کـار رفته پی به صـانع آن بـبرد، به شـرط این که همین مقـدار فهم عـوامی اش به نـور ایمـان روشن و متنور بوده و قـذارت عنـاد و لجـاج آن را آلوده نکرده باشـد. به خلاف نظر در ستارگان و اوضاع آسـمان که هر کسـی نمی توانـد از آن سـر درآورده و به دقایق آن پی ببرد، بلکه به دانشـمندانی مخصوص است که تا حدی آشـنایی به دست آورده باشـند. هم چنین سـر در آوردن از خصوصیات نفس و اسرار خلقت آن که علاوه بر داشتن مؤنه علمی کافی محتاج است به مراقبت باطن و تهذیب نفس.(۱)

آیات الهی در شب و روز

آیات الهی در اختلاف شب و روز

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۱۲۷

«اِنَّ فِی اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ ما خَلَقَ اللّهُ فِی السَّمواتِ وَ الاَرْضِ لَایاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ!» (۶ /یونس)

ظاهراً اختلاف از ماده «خَلْف» است و معنی خلف در اصل این است که چیزی به دنبال چیز دیگر قرار گیرد. بعدها این سخن گسترش بیشتری پیدا کرده و در هر موردی که دو چیز با یکدیگر مغایرت داشته باشند، استعمال شده است.

مراد از اختلاف لیل و نهار، یا این است که هر کدام پشت سر دیگری در می آیند، یعنی همین که شب و روز پشت سر هم در می آیند که هفته و ماه و سال ترسیم می شود. و یا مراد، اختلاف شب و روز است در اغلب مناطق مسکونی زمین که در اعتدال ربیعی شب و روز مساوی اند و آن گاه در مناطق شمالی روز شروع می کند به زیاد شدن و هر روز از روز پیش بیشتر می شود تا اول تابستان که شروع می کند به کم شدن تا به اعتدال خریفی برسد که اول پاییز است و شب و روز باز مساوی می شود و بعدآ کم کم شب درازتر از روز می شود تا اول زمستان که آخرین درجه درازی شب است و پس از آن بار دیگر روز و شب به طرف تساوی می رود تا به اعتدال ربیعی برسد.

این جریان در مناطق شمالی زمین است. در مناطق جنوبی جریان درست بر خلاف صورت می گیرد، یعنی درست به همان نسبت که روز در یکی از دو منطقه شمال یا جنوب بلند می شود، در طرف دیگر شب بلند می شود.

اختلاف اولی شب و روز (یعنی پشت سر هم آمدن شب و روز،) کارهای مردم

زمین را منظم می کند، زیرا خدا حرارت خورشید را بر زمین مسلط می کند، آن گاه سردی ظلمت را گسترش می دهد و باد را به وزش در می آورد و مردم را برای حرکت زندگی برمی انگیزد و آن گاه آنان را برای راحتی و آسایش گرد هم می آورد - «ما خوابتان را آرامش بخش، شب را به سان پوشش و روز را برای معاش قرار دادیم!» (۹ تا ۱۱ / نبأ)

اختلاف دوم، یعنی اختلاف بلندی و کوتاهی شب و روز، فصول چهارگانه سال را تشکیل می دهد و کار روزی و قوت مردم را منظم می سازد. خدا می فرماید: « خدا روزی های زمین را در چهار روز (دوره - فصل) اندازه گیری کرد که روزی طلبان در کسب روزی با هم مساوی اند!» (۱۰ / فصلت)

اختلاف شب و روز و هم چنین موجوداتی که خدا در آسمان و زمین آفریده، حامل نظام واحد و متقنی است و خدا به وسیله این نظام، کار موجودات ارضی و سماوی و به ویژه عالم انسانی را با تدبیر واحدی انجام داد، به طوری که اجزای عالم را به بهترین شکل و صورتی که به تصور در آید به هم پیوند داده و این کاشف از جنبه ربوبیت خداست که هر چیز و منجمله انسان را پرورش می دهد.(۱)

اختلاف منظم در آیات شب و روز

« ... وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَ النَّهارِ... آیاتٌ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ!» (۵ / جاثیه)

این قبیل آیات جزو آیاتی هستند که بین زمین و آسمان قرار دارند. آسمان ها خود آیتی هستند. زمین هم خود آیتی است. و اختلاف شب و روز آیتی است بین زمین و آسمان.

منظور از اختلاف شب و روز، اختلاف آن دو از نظر کوتاهی و بلندی است، اختلافی منظم که از آغاز خلقتش تاکنون دگرگونی نیافته و به طور یکنواخت فصول چهارگانه بهار و تابستان و پاییز و زمستان را پدید آورده و این چهار فصل در هر ناحیه از نواحی زمین به هر صورتی بوده، اکنون نیز به همان صورت است و از این به بعد نیز به همین منوال مکرر می شود، اختلافی که به آن وسیله خدای سبحان رزق اهل زمین را تدبیر نموده به ترتیبی صالح رشدشان می دهد، همچنان که خودش فرمود : « وَ قَدَّرَ فیها اَقْواتَها فی اَرْبَعَةِ اَیّامٍ سَواءً لِلسّائِلینَ - و در زمین در چهار فصل قوت اهل زمین را تأمین کرده است هر کس به مقدار نیاز و حاجاتش.» (۱۰ / فصلت)(۲)

آیت خواب شبانه و فعالیت روزانه

۱- المیزان ج ۱۹، ص ۲۲

۲- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۵

« وَ مِنْ ایاتِهِ مَنامُکُمْ بِاللَّیْلِ وَ النَّهارِ وَ ابْتِغاؤُکُمْ مِنْ فَضْلِهِ اِنَّ فی ذلِکَ لَایاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ! » (۲۳/روم)

کلمه «فَضْل» به معنای زیادتر از مقدار حاجت از هر چیز است و بر عطیه نیز اطلاق می شود، چون صاحب عطا آن چه را عطا می کند، زائد بر مقدار حاجت خویش است و مراد به این کلمه در آیه شریفه رزق است و معنای «اِبْتِغاء فَضْل» طلب رزق است.

در این که انسان دارای قوای فعاله ای خلق شده، که او را وادار میکند به این که در جستجوی رزق باشد و حوائج زندگی خود را به خاطر بقای خود تحصیل کند، از جای برخیزد و تلاش روزی کند و نیز در این که به سوی استراحت و سکون هدایت شده، تا به وسیله آن خستگی تلاش خود را برطرف نموده و تجدید و تجهیز قوا کند و باز در این که شب و روز را پشت سر هم قرار داده، تا خستگی هر روز را در شب همان روز برطرف سازد و باز در این که برای پدید آمدن شب و روز اوضاعی در آسمان نسبت به زمین پدید آمده، آیت ها و نشانه های سودمندی است برای کسی که دارای گوشی شنوا باشد، در آن چه می شنود تعقل کند و چون آن را حق دید پیروی نماید.(۱)

آیات الهی در طبیعت و عوامل طبیعی

آیات تحول در زمین

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۶۹

«وَ مِنْ آیاتِه اَنَّکَ تَرَی الاَرْضَ خاشِعَهً... !» (۳۹ / فصلت)

کلمه «خاشِعَه» به معنای اظهار ذلت است. منظور از اهتزاز زمین و ربوه آن، به حرکت درآمدنش به وسیله گیاهانی است که از آن سر در می آورند و بلند می شوند.

در این آیه شریفه استعاره ای تمثیلی به کار رفته، یعنی خشکی و بی گیاهی زمین در زمستان و سپس سرسبز شدن و بالا آمدن گیاهانش، به کسی تشبیه شده، که قبلاً افتاده حال و دارای لباس های پاره و کهنه بوده و خواری و ذلت از سر و رویش می باریده و سپس به مالی رسیده، که همه نارسایی های زندگیش را اصلاح کرده و جامه های گرانبها بر تن نموده و دارای نشاطی و تبختری شده است، که خرمی و ناز و نعمت از سر و رویش هویداست.

و این آیه شریفه در مقام اثبات معاد و احتجاج بر آنست.(۱)

ارائه آیات الهی و نزول رزق از سماء

«هُوَ الَّذی یُریکُمْ ایاتِهِ وَ یُنَزِّلُ لَکُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقاً !» (۱۳ / مؤمن)

مراد از «آیات» در این جا علائم و حجت هایی است که بر وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت و الوهیت دلالت می کند. کلمه «آیات» چون مطلق است، هم شامل آیات

۱- المیزان ج ۳۴، ص ۳۱۰

تکوینی و دیـدنی عالم می شود، که هر انسان صـحیح الادراکی آن را می بیند و هم آیات و معجزاتی که به دست انبیاء جاری می شود و هم براهینی که انبیاءِ از طریق وحی اقامه می کردند.

و این جمله مشتمل است بر یـک برهـان، به این بیـان که اگر در واقع «اَللّه» معبودی بوده باشـد،که پرسـتش او بر انسان واجب باشد و نیز در پرسـتش او کمال و سـعادت آدمی تأمین شود،تمامیت و کمال تدبر او اقتضامی کندکه انسان ها را به سوی خود هـدایت کنـد و خوشـبختانه آن خـدایی که آیات کونیه بر ربوبیت و الوهیت او دلالت می کنـد و انبیاء و رسولان هم با دعوت خود و معجزاتشان آن آیات را تأیید می کنند، الله سبحان است.

جمله « وَ یُنَزِّلُ لَکُمْ مِنَ السَّمـاءِ رِزْقـاً،» هم، حجتی دیگر بر یگـانگی خـدای تعالی است و این حجت از جهت رزق اقامه شـده، می فرمایـد رزق دادن بـه بنـدگان خـود یکی از شـئون ربـوبیت و الـوهیت الـه اسـت و چـون همه می داننـد که رزق از نـاحیه خداست.

بعیـد نیست مراد از رزق، خود آن ارزاقی باشد که مردم با آن ارتزاق می کنند و مراد از نازل شدن آن از آسـمان این باشد که ارزاق از غیب به شـهود می آینـد: «وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ - هیچ چیز نیست مگر آن که خزینه هایش نزد ماست و ما آن را نازل نمی کنیم مگر به اندازه ای معین ! » (۲۱ / حجر)(۱)

چه آیاتی در حرکت کشتی در دریا وجود دارد؟

«وَ مِنْ ایاتِهِا لْجَوارِ فِی الْبَحْرِ کَالاَعْلامِ ! » (۳۲ / شوری)

اگر کشتی را به کوه تشبیه کرده به منظور افاده بزرگی آن بوده (همان طور که در فارسی هم می گوییم کشتی های کوه پیکر یا غول پیکر.) معنای آیه چنین است: « و یکی دیگر از آیاتش کشتی های کوه پیکر جاری در دریاهاست!»

- «اِنْ یَشَأْ یُسْـِکِنِ الرّیحَ فَیَظْلَلْنَ رَواکِدَ عَلی ظَهْرِه اگر خدا بخواهد باد را که وسیله حرکت کشتی هاست فرو می نشاند و کشتی ها در وسط اقیانوس ها از حرکت باز می ایستد!»

- «اِنَّ فی ذلِکَ لَایاتٍ لِکُلِّ صَـبّارٍ شَکُورٍ در آن چه که درباره کشتی های جاری بر گرده دریا به وسیله بادها گفتیم که مردم و مال التجاره آنان را از ساحل این دریا به

۱- المیزان ج ۳۴، ص ۱۸۴

ساحل آن دریا می برد، خود آیاتی است برای هر کسی که نفس خود را از اشتغال به چیزهایی که به دردش نمی خورد، حبس می کند و به تفکر در نعمت های خدا می پردازد، چون تفکر در نعمت هایکی از مصادیق شکر نعمت است.»(۱)

چه آیاتی در حرکت باد و جریان هوا وجود دارد؟

«وَ تَصْریفِ الرِّیاحِ آیاتٌ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ !»(۵ / جاثیه)

« تَصْریفِ الرِّیاحِ » یعنی گرداندن بادها از این سو بدان سو و فرستادنش از سویی به سوی دیگر، که در همین گرداندن بادها فواید عمومی بسیار نهفته است. از همه فوائدش عمومی تر حرکت دادن ابرهاست به نقاط مختلف جهان و یکی دیگر تلقیح گیاهان و سومی اش دفع عفونت ها و بوی های بد است.

(این آیات را مردم دودزده شهرهای بزرگ امروز بهتر می شناسند.)(۲)

قوانین پرواز به عنوان آیات الهی

« اَلَمْ یَرَوْا اِلَی الطَّیْرِ مُسَخَّراتٍ فی جَوِّ السَّماءِ ما یُمْسِکُهُنَّ اِلاَّ اللّهُ اِنَّ فی ذلِکَ لَایاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ!» (۷۹ / نحل)

کلمه «جَوّ» به معنای هوای دور زمین است و معنای آیه چنین است: که آیا به مرغان نمی نگرند که چگونه در فضای دور و در جو آسمان مسخر خدا هستند. آن گاه نتیجه این نگریستن و تفکر را بیان نموده و می فرماید: « ما یُمْسِکُهُنَّ اِلاَّ اللّهُ !»

در این جا خدای تعالی سبب نگهداری مرغان را در فضا منحصر به خود کرده بااین که می بینیم که اسباب طبیعی نیز در پرواز مرغان در فضا مؤثرند و از سوی دیگر می دانیم که خدای تعالی در کلام مجیدش ناموس علیت و معلولیت را تصدیق نموده، سببیت اسباب طبیعی را قبول دارد، پس چگونه در مسئله پرواز مرغان آن را انکار کرده است؟

این سؤالی است که در آیه شریفه به نظر می رسد و لکن باید دانست که ایستادن و راه رفتن مرغان در فضا و سقوط نکردنشان به هر طوری که باشد و مستند به هر سببی که بوده باشد خودش و سببش و رابطه ای که میانه آن سبب و این سبب (پرواز) برقرار است همه مستند به خدای تعالی و صنع او هستند، اوست که وجود را بر طیر و بر سبب

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۹۹

۲- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۶

طیرانش و رابطه میان آن سبب و آن طیران افاضه فرموده، پس سببی که وجود را به آن سبب افاضه کرده، حقیقی است هر چند که متوقف بر سبب طبیعی اش و نزدیکش نیز باشد، پس سبب حقیقی این موجود منحصراً خدای تعالی است، هر چند موقوف بر سبب های طبیعی نزدیکش نیز می باشد.

این است معنای توحید قرآن و دلیل بر آن جهت لفظ آیاتی است نظیر آیه:

« اَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالاَمْرُ – آگاه باش که مر او راست خلق و امر!» (۵۴/اعراف) و آیه:

«اَنَّالْقُوَّةَ لِلّهِ جَمیعاً – به درستی که نیرو همه اش از خداست!» (۱۶۵ / بقره) و آیه:

«اَللّهُ خالِقُ کُلِّ شَیْءٍ – خدا آفریدگار هرچیز است.» (۶۲ / زمر) و آیه:

«اِنَّ اللّهَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدیرٌ به درستی که خدا بر هر چیز تواناست.»(۲۰ / بقره)

پرواز مرغان در جو آسمان در حقیقت عجیب تر از ایستادن انسان در زمین نیست، پس همه به طور مساوی منتهی به صنع خدای تعالی است. چیزی که هست انسان نسبت به پاره ای چیزها انس و الفت گرفته و تا چشم گشوده آن را آن طور دیده و باعث شده که قریحه جستجو و تحقیق و کنجاوی اش نسبت به آن خمود گردد و از دیدن آن دچار هیچ شگفتی نشود ولی همین انسان وقتی به چیزی مخالف آن چه که مأنوس اوست، برخورد آن را امری استثنایی و غیر عادی می پندارد و قهراً قریحه کنجکاویش به بحث و جستجو انگیخته می شود.

انسان همواره دیده که اجسام سنگین همه به زمین تکیه می کنند و به سوی زمین جذب می شوند، این تا بوده چنین دیده و آن گاه وقتی می بیند که چیز سنگینی به نام فلان مرغ این کلیت را نقض کرده و در فضا پرواز می کند و جاذبه زمین با آن کاری ندارد تعجب می کند و شروع به بحث و جستجو می نماید و تا روز به دست آوردن علتش تلاش می کند و البته بحث بهره ای از حق و حقیقت هم دارد و همین خود باعث شده که قرآن کریم هم این گونه امور را مواد احتجاج خود قرار می دهد.

و این که فرمود: «اِنَّ فی ذلِکَ لَایاتٍ لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ،» معنایش این است که در مسخر بودن مرغان در جو آسمان آیت هایی است برای مردمی که ایمان بیاورند و چون مرغان در فضا یک حال ندارند تا یک «آیت» باشند، لذا خدای تعالی فرمود «آیت هایی» است برای مردمی که ایمان بیاورند.(۱)

دعوت به تفکر در قوانین پرواز

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۲۱۵

«اَوَ لَمْ یَرَوْا اِلَی الطَّیْرِ فَوْقَهُمْ صافّاتٍ وَ یَقْبِضْنَ ما یُمْسِکُهُنَّ اِلَّا الرَّحْمنُ...!»(۱۹ / ملک)

منظور قرآن از این که توجه مردم را به سوی پرواز طیور و باز و بسته شدن بال های آن ها در هوا جلب کرده این است که بفهمند جز خدا کسی طیور را در فضا نگه نمی دارد.

گو این که ماندن طیور در فضا و ساقط نشدن آن ها مستند به اسباب طبیعی است، همچنان که ماندن انسان در زمین هم همین طور است و ماندن و شنا کردن ماهی های سنگین وزن در روی آب نیز این طور است و همه امور طبیعی همین طور مستند به اسباب و علل طبیعی است و لکن همه این علل طبیعی به خدای تعالی منتهی می شود و به همین جهت صحیح است که ماندن مرغان در هوا را به خدا نسبت دهیم. خواهی گفت: این اختصاص به مرغان ندارد، چرا در آیه خصوص مرغان را نام برد؟

جوابش این است که بعضی از اسباب طبیعی برای همه شناخته شده نیست، مثل ماندن مرغابی در فضا و آمد و شد کردن در هوا، که در بدو نظر سؤال انگیز است و به محض مشاهده آن، انسان را منتقل به خدای سبحان می کند و می فهماند سبب حقیقی و اعلای پیدایش مرغان خداست و پروازشان هم مستند به اوست و بعضی دیگر این طور نیستند، نظیر (ایستادن و زندگی کردن انسان در روی زمین،) که انسان معمولی را منتقل به این معانی نمی کند و لذا می بینیم خدای سبحان در کلامش نظر بندگان خود را به آن گونه امور جلب می کند، تا زودتر و بهتر به وحدانیت خدای تعالی در ربوبیت پی ببرند.

و در کلامش نمونه های بسیاری از این قبیل امور آمده، نظیر نگهداشتن آسمان ها بدون ستون و نگه داشتن زمین از متلاشی شدن و نگهداری کشتی ها بر روی آب و اختلاف میوه ها و رنگ ها و زبان ها و امثال آن، که سبب طبیعی نزدیکش از نظرها پنهان است و ذهن ساده دلان از توجه به آن امور به آسانی منتقل می شود به این که خدا آن ها را ایجاد کرده و اگر بعدها در اثر درس خواندن متوجه سبب طبیعی و نزدیک آن گردد، آن وقت در پدید آرنده سبب طبیعی اش فکر می کند، تا در آخر باز به خدای تعالی منتهی شود و بفهمد که - اِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی![(۱)]

چه آیاتی در نزول باران وجود دارد؟

۱- المیزان ج ۳۹، ص ۳۳

« وَ ما اَنْزَلَ اللّهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ رِزْقٍ فَاَحْیا بِهِ الاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها...!» (۵/جاثیه)

مراد از رزقی که خدای تعالی از آسمان نازل می کند، باران است و اگر باران را رزق نامیده، از باب نامیدن سبب به اسم مسبب است. که این گونه نام گذاری ها مجازی و شایع است و ممکن هم هست بدین جهت باشد که چون باران نیز رزق است، چون همه آب های زمین از باران است. منظور از کلمه «سَماء» بالا سر و یا ابر است، چون ابر را هم مجازاً آسمان می گویند و منظور از احیای زمین بعد از مردنش، زنده کردن گیاهان و درختان است، که در زمستان مرده بودند. و تعبیر از آن به زنده کردن بعد از موت، - خالی از اشاره به مسئله معاد نیست.(۱)

آیت اختلاف رنگ و زبان

« وَ مِنْ ایاتِهِ خَلْقُ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلافُ اَلْسِنَتِکُمْ وَ اَلْوانِکُمْ اِنَّ فی ذلِکَ لاَیاتٍ لِلْعالِمینَ!» (۲۲ / روم)

ظاهراً مراد از اختلاف لسان ها، اختلاف واژه ها باشد، که یکی عربی و یکی فارسی و یکی اردو و یکی چیز دیگر است. و مراد از اختلاف الوان اختلاف نژادهای مختلف از نظر رنگ باشد، که یکی سفیدپوست و دیگری سیاه، یکی زردپوست و دیگری سرخ پوست است.

البته ممکن است اختلاف لسان ها شامل اختلاف در لهجه ها و اختلاف آهنگ صداها نیز بشود، چون می بینیم که در یک زبان بین این شهر و آن شهر و حتی این ده و ده مجاورش اختلاف در لهجه است، همچنان که اگر دقت شود خواهیم دید که تُن صدای دو نفر مثل هم نیست و هم چنین اختلاف الوان شامل افراد از یک نژاد نیز بشود، چون اگر دقت شود دو نفر از یک نژاد رنگشان عین هم نیست و این معنا از نظر علمای این فن مسلم است.

پس متفکرین و اهل بحث که پیرامون عالم کبیر بحث می کنند، در نظام خلقت به آیاتی دقیق بر می خورند، که دلالت می کند بر این که عالم صنع و ایجاد با نظامی که در آن جاری است، ممکن نیست پدید آید مگر از ناحیه خدا و نیز ممکن نیست منتهی شود مگر به سوی او.(۲)

آیت دگرگونی در رنگ های طبیعت

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۵

۲- المیزان ج ۳۱، ص ۲۶۹

« وَ ما ذَرَاَلَکُمْ فِی الاَرْضِ مُخْتَلِفاً اَلْوانُهُ اِنَّ فی ذلِکَ لاَیَهً لِقَوْمٍ یَذَّکَّرُونَ وَ...!» (۱۳ / نحل)

کلمه «ذَرْء» به معنای خلق کردن است و اختلاف الوان معادن و سایر مرکبات عنصری است که از زمین خلق کرده و بشر از آن منتفع می شود و بعید نیست که اختلاف الوان کنایه از اختلاف نوعی باشد. و در آن صورت آیه مورد بحث قریب المعنای با آیه:« وَ فِی الاَرْضِ قِطَعٌ مُتَجوِراتٌ وَ جَنّتٌ مِنْ اَعْنابٍ وَ زَرْعٌ وَ نَخیلٌ صِنْوانٌ وَ غَیْرُ صِنْوانٍ یُسْقی بِماءٍ واحِدٍ وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلی بَعْضٍ فِی الاُکُلِ...!» (۴ / رعد) خواهد بود.

و اختلاف الوان آن چه که در زمین خلق کرده از گیاهان و درخت ها و میوه ها امری است که با آن می توان بر وحدانیت و یکتایی خدا در ربوبیت استدلال کرد و چون امر واحدی است لذا فرمود: «لاَیَه» و نفرمود «لآیات».(۱)

آیت قیام و ثبوت آسمان و زمین

« وَ مِنْ ایاتِهِ اَنْ تَقُومَ السَّماءُ وَ الاَرْضُ بِاَمْرِهِ ! » (۲۵ / روم)

کلمه «قیام» به معنای به پا شدن و در مقابل قعود است که به معنای نشستن است و چون معتدل ترین حالات آدمی - و آن حالتی که در آن بر همه کارهایش مسلط است - حالت ایستادگی است، لذا در عرب وقتی بخواهند از ثبوت و استقرار چیزی بر معتدل ترین حالاتش خبر دهند، تعبیر به قیام آن چیز می کنند، همچنان که در قرآن کریم تدبیر عالم از ناحیه خدای را قیام خدا بر آن خوانده و فرموده: «اَفَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلی کُلِّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ - آیا کسی که او قائم بر هر نفسی است به آن چه می کند؟!» (۳۳ / رعد)

و مراد به قیام آسمان و زمین به امر خدا، ثبوت آن دو است بر حالاتی که خدا از حرکت و سکون و تغییر و ثبات به آن ها داده و اما این که کلمه «اَمْر» به چه معناست؟ آیه «اِنَّما اَمْرُهُ اِذا اَرادَ شَیْئاً اَنْ یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ - امر او جز این نیست که چون چیزی را بخواهد و بگوید بباش و آن چیز بی درنگ موجود شود،» (۸۲ / یس) جوابگوی آن است.(۲)

آیات الهی در وجود انسان

آیات ربوبیت الهی در زمین و در انسان

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۵۴

۲- المیزان ج ۳۱، ص ۲۷۱

«وَ فِی الاَرْضِ ایاتٌ لِلْمُوقِنینَ وَ فی اَنْفُسِکُمْ اَفَلا تُبْصِرُونَ ؟ » (۲۰ / ذاریات)

در آیه مورد بحث اشاره ای است به آن عجایب و نشانه های روشنی که در زمین هست و بر یکتایی تدبیر آن دلالت می کند و معلوم است که یکتایی تدبیر قائم به یکتایی مدبر است. پس مدبر در خشکی و دریا و کوه ها و تل ها و چشمه ها و نهرها و معادن و منافعی که دارند یکی است، منافعی که به یکدیگر متصل و به نحوی سازگار با همند و منافعی که موجودات جاندار در آن از نبات و حیوان گرفته (تا انسان،) از آن بهره مند می شود، نظامی که همچنان ادامه دارد و به صرف تصادف و اتفاق پدید نیامده و آثار قدرت و علم و حکمت از سراپایش هویداست و می فهماند که خلقت و تدبیر امرش منتهی به خالقی است مدبر و قادر و علیم و حکیم.

پس به هر سو از جوانب عالم که توجه کنیم و به هر حیث از جهات تدبیر عام جاری در آن روی می آوریم، می بینیم آیتی است روشن و برهانی است قاطع بر وحدانیت رب آن و این که رب عالم شریکی ندارد، برهانی که در آن حق و حقیقت برای اهل یقین جلوه می کند، پس در این عالم آیاتی است برای موقنین.

- «وَ فی اَنْفُسِکُمْ اَفَلا تُبْصِرُونَ - و در جان های خود شما آیات روشنی است برای کسی که ببیند آن را و به نظر دقت در آن بنگرد آیا نمی بینید؟»

آیات و نشانه هایی که در نفوس خود بشر هست چند جور است: یک عده آیات موجود در خلقت انسان، مربوط به طرز ترکیب بندی اعضای بدن و قسمت های

مختلف اجزای آن اعضاء و اجزاء اجزاء است، تا برسد به عناصر بسیط آن و نیز آیاتی است که در افعال و آثار آن اعضاء است که در همه آن اجزاء با همه کثرتش اتحاد دارد و در عین اتحادش احوال مختلفی در بدن پدید می آورد.

آیات دیگری در تعلق نفس یعنی روح به بدن هست که یکی از آن آیات پدید آمدن حواس پنجگانه است که اولین رابطه ای است که انسان را به محیط خارج خود آگاه می سازد و به وسیله این حواس خیر را از شر تمیز می دهد.

تازه در هر یک از این حواس پنجگانه نظامی حیرت انگیز و وسیع وجود دارد، نظامی که ذاتاً هیچ ربطی به نظام حس دیگر ندارد. با این که این حواس پنجگانه بیگانه از هم و جدای از همند، تحت یک تدبیر اداره می شوند و مدبر همه آن ها یکی است و آن هم نفس آدمی است و خدای تعالی در ورای نفس، محیط به آن و عملکرد آن است.

بعضی دیگر از آیات نفوس، سایر قوایی است که از نفوس منبعث می شوند و در بدن ها خود را نشان می دهند، مانند قوه غضب و نیروی شهوت و لواحق و فروع این دو نیرو، که این قوا و فروع آن ها هم هر یک با دیگری از نظر نظامی که دارد جداست، در عین این که هر دو قوا تحت یک تدبیر اداره می شوند و فروع هر یک دست به دست هم می دهند تا خدمتگزار آن نیرو باشند.

این نظام تدبیر که برای هر یک از این قوا هست از همان روز اولی که وجود یافت، موجود بود بدون حتی یک لحظه فاصله.

یک دسته آیات نفوس، آیات روحی است که کسانی به آن اطلاع می یابند که به نفوس خود مراجعه نموده و آیاتی را که خدای سبحان در آن ها قرار داده، آیاتی که هیچ زبانی نمی تواند آن را وصف کند، ببینند، آن وقت است که باب یقین برایش گشوده می شود و برای چنین کسی است که به تدریج ایمانش نو به نو دست داده، در آخر از موقنین می گردد، آنان که ملکوت آسمان ها و زمین را خواهند دید.(۱)

آیت آفرینش انسان از خاک و مراتب تکون آن

« وَ مِنْ اياتِهِ اَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ اِذا اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ! »(۲۰/روم)

منظورازاین که فرمود « شمارا از خاک خلق کرده» این است که خلقت شما افراد بشر بالاخره منتهی به زمین می شود، چون مراتب تکون و پیدایش انسان چه مرتبه

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۷۷

نطفه و چه علقه و چه مضغه و چه مراتب بعد از آن بالاخره از مواد غذایی زمین است، که پدر یک انسان و سپس مادر او می خورد و فرزند در صلب پدر و سپس در رحم مادر رشد می کند، پس انسان پیدایشش از عناصر زمین است .

در جمله «ثُمَّ اِذا اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ،» کلمه «اِذا» معنای ناگهان را می رساند، و معنای جمله این است که خداوند شما را از زمین خلق کرد، ناگهان انسانی تمام عیار شدید و به روی زمین منتشر گشتید. با این که از زمین مرده انتظار می رود مرده ای دیگر پدید آید، نه موجودی جاندار، لکن ناگهانی و یک دفعه موجودی زنده و با شعور و عقل گشته، برای تدبیر امر زندگی خود در روی زمین به جنب و جوش در آمدید، پس جمله «ثُمَّ اِذا اَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ،» در معنای همان جمله «ثُمَّ اَنْشَأْناهُ خَلْقآ اخَرَ - سپس او را موجودی دیگر آفریدیم،» می باشد.

پس خلقت انسان یعنی جمع کردن اجزاء و مواد زمینی و آن ها را به هم ترکیب کردن و روی هم آن را انسانی دارای حیات و شعور عقلی ساختن، آیتی و یا آیتی دیگر است، که بر وجود صانعی زنده و علیم دلالت می کند، صانعی که امور را تدبیر می کند و این نظام عجیب و غریب را به وجود می آورد.(۱)

چه آیاتی در آفرینش انسان و سایر جنبندگان و نضام آن وجود دارد؟

«وَ فی خَلْقِکُمْ وَ ما یَبُثُّ مِنْ دابَّهٍ آیاتٌ لِقَوْمٍ یُوقِنُونَ ! » (۴/جاثیه)

- و خود شما از حیث وجودتان، که وجودی است مخلوق و نیز در جنبندگان از این حیث که خدای تعالی خلقشان کرده و در زمین متفرق و پراکنده ساخته، آیاتی است برای مردمی که راه یقین را سلوک می کنند.

خلقت انسان علاوه بر این که موجودی است زمینی و مرتبط به ماده، نوع دیگری است از خلقت که با خلقت آسمان ها و زمین اختلاف دارد. برای این که آسمان ها و زمین تنها موجودی مادی هستند، ولی ایشان موجودی است مرکب از بدنی مادی، و ترکیب یافته از مواد عنصری و زمینی، که با مرگ فاسد و متلاشی می شود و از چیزی دیگر ورای ماده، چیزی که از سنخ عالم بالا و مجرد از ماده است. و به همین جهت با مرگ فاسد نمی شود، بلکه در هنگام مرگ بدن متوفی می شود، یعنی به تمام و کمال گرفته

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۶۶

می شود و نزد خدا محفوظ می ماند و این چیز همان است که قرآن آن را روح نامیده و فرمود: « و از روح خود در آن دمیدیم.» (۲۹ / حجر)

و نیز بعد از آن که خلقت انسان از نطفه و سپس از علقه و آن گاه از مضغه و در آخر تکمیل ساختمان بدنی او را ذکر می کند و می فرماید: « ثُمَّ اَنْشَأْناهُ خَلْقاً اخَرَ سپس او را خلقتی دیگر کردیم،» (۱۴ / مؤمنون) و نیز درباره حقیقت مرگش که چیست فرموده: « بگو آن فرشته مرگ که موکل بر شماست شما را تمام و کامل تحویل می گیرد !» (۱۱/سجده)

پس کسی که در خلقت انسان تدبیر و نظر می کند، در حقیقت در یک آیت ملکوتی نظر می افکند، آیتی ورای آیات مادی و هم چنین ناظر در خلقت جنبندگان، چون آن ها نیز جان دارند و دارای حیات و شعورند، هر چند از نظر حیات و شعور و هم چنین از نظر تجهیزات بدنی پایین تر از انسانند، ولی همه آن ها برای کسی که اهل یقین باشد آیت ها هستند، و اهل یقین با سیر و تفکر در خلقت آن ها خدای سبحان را می شناسند، و به وحدانیت و بی شریکی اش در ربوبیت و الوهیت پی می برند.(۱)

نظام آفرینش جهان

نظام عمومی و نظام خصوصی

مکتب توحید و نظام آفرینش

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۵۴

«وَ اِلهُکُمْ اِلهٌ واحِدٌ لا اِلهَ اِلّا هُوَ الرَّحْمنُ الرَّحیمُ! اِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الاَرْضِ وَ...!»

(۱۶۳ و ۱۶۴ / بقره)

مفهوم «وحدت» از مفاهیم بدیهی است که در تصور آن هیچ حاجت به آن نیست که کسی آن را برای ما معنا کند. جمله «اِلهُکُمْ اِلهٌ واحِدٌ،» با همه کوتاهی اش می فهماند، که الوهیت مختص و منحصر به خدای تعالی است و وحدت او وحدتی مخصوص است، وحدتی که لایق ساحت قدس اوست. در چنین زمینه ای اگر قرآن کریم بفرماید: معبود شما واحد است، ذهن شنونده به آن وحدتی متوجه می شود که کلمه «واحد» در نظرش به آن معناست. جمله « لا اِلهَ اِلّا اللّهِ !» نص و صراحت جمله قبلی را تأکید می کند و تمامی توهم ها و تأویل هایی که ممکن است درباره عبارت قبلی به ذهن آید، برطرف می سازد.

قرآن کریم اصل وجود خدای تعالی را بدیهی می داند. یعنی عقل برای پذیرفتن وجود خدای تعالی احتیاجی به برهان نمی بیند. و هر جا از خدا صحبت کرده، عنایتش همه در این است که صفات او را از قبیل وحدت و یگانگی و خالقیت و علم و قدرت و یا صفات دیگر او را اثبات کند.

- «به راستی که در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و رفت شب و روز و کشتی ها که در دریا روان می شوند با آن چه به مردم سود می رساند و آن چه خدا از (نوع) آب از آسمان فرود می آورد و زمین را که مرده بود با آن زنده می کند و در آن همه گونه جنبنده را پراکند و در گردش بادها و (در) ابرهای مسخر میان آسمان و زمین، (در همه) آیات و نشانه های (خداست) برای گروهی که می اندیشند.» (۱۶۴ / بقره)

این آیه پیرامون همان معنایی استدلال می کند که آیه قبلی متضمن آن بود. چون آیه سابق اگر شکافته شود معنایش این می شود که - برای هر موجودی از این موجودات، الهی است و اله همه آن ها یکی است و این اله یگانه و واحد، همان اله شماست و او رحمن است چون رحمتی عمومی دارد و رحیم است چون رحمتی خصوصی دارد و هر کسی را به سعادت نهایی اش - که همان سعادت آخرت است - سوق می دهد. پس این ها همه حقایقی هستند حقه... .

و در خلقت آسمان ها و زمین و اختلاف شب و روز، تا آخر آن چه در آیه ذکر شده، آیاتی است که بر این حقایق دلالت می کند، البته برای مردمی که تعقل کنند. نامبرده ها این معنا را افاده می کنند که نظامی در سراسر جهان برقرار است و تدبیری به هم پیوسته دارد.

آیه نخست اثبات می کند اله موجودات دیگر غیر انسان و نظام کبیری که در آن هاست یکی است و سپس اثبات می کند که همان یک اله، اله انسان نیز هست - هم حجت بر وجود اله است و هم حجت بر وحدت اوست... !(۱)

آفریننده واحد نظام آفرینش

«اِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتی تَجْری فِی الْبَحْرِ... !»

(۱۶۴ / بقره)

دلالت آیه بر مسئله توحید این است که می فرماید: این آسمان ها که بر بالای ما قرار گرفته، با همه بدایعی که در خلقت آن هاست و این زمینی که ما را در آغوش گرفته و بر پشت خود سوار کرده، با همه عجایبی که در آن است و با همه غرایبی که در تحولات و انقلاب های آن از قبیل اختلاف شب و روز و جریان کشتی ها در دریاها و نازل شدن باران ها و وزیدن بادهای گردنده و گردش ابرهای تسخیر شده، همه اموری هستند فی نفسه نیازمند به «صانعی» که ایجادشان کند. پس برای هر یک از آن ها «الهی» است «پدید آورنده».

این صورت برهان اولی است که آیه شریفه بر مسئله توحید اقامه کرده است.(۲)

نظام عمومی آفرینش

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۱

۲- المیزان ج ۲، ص ۳۴۶

«اِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتی تَجْری فِی الْبَحْرِ... !»

(۱۶۴ / بقره)

برهـان دیگر را از راه نظـامی که در عـالم است اقامه نموده و حاصل آن این است که - این اجرام زمینی و آسـمانی که از نظر حجم و کـوچکی و بزرگی و هم دوری و نزدیکی مختلفنـد، به طوری که تحقیقـات علمی به دست آورده، کوچکـترین حجم یکی از آنها ۴۰:۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰/۳۳ سانتی مترمکعب است و بزرگترین آن ها حجمش میلیون ها برابر حجم زمین است.

کره ای که قطرش تقریبآ معـادل ۹۰۰ مایـل است و فاصـله میـانه دو سـتاره و دو جرم آسـمانی، قریب به سه میلیون سال نوری است. (و سـال نوری تقریبآ برابر است با رقم ۳۶۵×۲۴×۶۰×۶۰×۳۰۰/۰۰۰ کیلومتر،) و خلاـصه این ارقـام دهشت آور را نیک بنگر و آن گاه خودت حکم خواهی کرد: که چه اندازه نظام این عالم بدیع و شگفت آور است، عالمی که با همه وسعتش هر ناحیه اش در ناحیه دیگر اثر می گـذارد و در آن دست انـدازی می کند. و هر جزئش در هر کجا که واقع شده باشد از آثاری که سایر اجزاء در آن دارنـد متأثر می شود. جاذبه عمومی اش یکـدیگر را به هم متصل می کند و نورش و حرارتش هم چنین. و با این تأثیر و تأثر سنت حرکت عمومی و زمان عمومی را به جریان می اندازد.

و این نظـام عمـومی و دائم و تحت قـانونی ثـابت است و حـتی قـانون نسـبیت عمـومی هم که قـوانین حرکت عمومی در عـالم جسـمانی را محکوم به دگرگونی می دانـد، نمی تواند از اعتراف به این که خودش هم محکوم قانون دیگری است، خودداری کند، قانونی ثابت در تغییر و تحویل (یعنی تغیر و تحول در آن قانون ثابت و دائمی می باشد!)(۱)

نظام های خصوصی در اجرام و در ذرات

«اِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتی تَجْری فِی الْبَحْرِ... !»

(۱۶۴ / بقره)

حرکت و تحول عمومی در هر جزء از اجزای عـالم به صورتی خـاص به خود دیـده می شود. در بین کره آفتاب و سایر کراتی که جزو خانواده این منظومه اند، به یک صورت

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۷

است. هرچه پایین تر می آیـد، دایره اش تنگ تر می گردد. تا در زمین ما در دایره ای تنگ تر، نظامی دیگر به خود می گیرد، حوادث خاص بدان و جرم ماه که باز مختص بدان است و شب و روز و وزش بادها و حرکت ابرها و ریزش باران ها در تحت آن نظام اداره می شود.

بـاز این دایره نسبت به موجوداتی که در زمین پدیـد می آینـد، تنـگ تر می شود و در آن دایره معـادن و نباتات و حیوانات و سـایر ترکیبـات درست می شود و بـاز این دایره در خصوص یـک یک انواع نباتات، حیوانات، معادن و سایر ترکیبات تنگ تر می شود، تا آن که نوبت به عناصـر غیر مرکب برسـد و باز به ذرات و اجزای ذرات و در آخر به آخرین جزئی که تاکنون علم بشـر بدان دست یافته برسد، یعنی به الکترون و پروتون، که تازه در آن ذره خرد، نظامی نظیر نظام در منظومه شمسی می بینیم، هسـته ای در مرکز قرار دارد و اجزای دیگر دور آن هسـته می گردند، آنچنان که سـتارگان به دور خورشید در مدار معین می گردند و در فلکی حساب شده، شنا می کنند...!(۱)

تحول و دگرگونی در نظام ها

«اِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتی تَجْری فِی الْبَحْرِ... !»

(۱۶۴ / بقره)

انسـان در هر نقطه از نقـاط این عـالم بایسـتد و نظـام هر یـک از این عوامـل را زیر نظر بگیرد، می بینـد که نظامی است دقیق و عجیب و دارای تحولاـت و دگرگونی های مخصوص به خود، دگرگونی هایی که اگر نبود، اصل آن عالم پای برجا نمی ماند و از هم پاشـیده می شد. دگرگونی هایی که سـنت الهی با آن زنده می ماند، سنتی که عجایبش تمام شدنی نیست و پای خرد به کرانه اش نمی رسد..!(۲)

وحدت و هماهنگی در نظام آفرینش

«اِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتی تَجْری فِی الْبَحْرِ... !»

(۱۶۴ / بقره)

در جریان نظام آفرینش حتی به یک نقطه اسـتثنا بر نمی خوریم. هیـچ تصادفی هر چنـد به نـدرت در آن رخ نمی دهد، نظامی است که نه تاکنون و نه هیچ وقت، عقل بشر به کرانه اش نمی رسد و مراحلش را طی نمی کند.

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۸

۲- المیزان ج ۲، ص ۳۴۸

اگر از خردترین موجودش چون مولکول شروع کنی و به طرف مرکباتی که از آن ترکیب یافته بالا بیایی، تا برسی به منظومه شمسی و کهکشان هایی که تاکنون به چشم مسلح دیده شده، بیش از یک عالم و یک نظام نمی بینی و اگر از بالا شروع کنی و کهکشان ها را یکی پس از دیگری از هم جدا نموده، منظومه ها را از نظر بگذرانی و تک تک کرات را و سپس کره زمین و در آخر ذره ای از آن را تجزیه کنی تا به مولکول برسی، باز می بینی از آن عالم واحد و آن نظام واحد و آن تدبیر متصل چیزی کم نشده، با این که هیچ دو تایی از این موجودات را مثل هم نمی بینی: دو تا انسان، دو تا گوسفند، دو تا شاخه توت، دو تا برگ گردو، دو تا مگس و بالاخره هر جفت جفت موجودات را در نظر بگیری، خواهی دید که هم ذاتآ مختلفند و هم حکمآ و هم شخصآ.

پس روبرهم عالم یک چیز است و تدبیر حاکم بر سراپای آن متصل است و تمامی اجزایش مسخر برای یک نظام است، هر چند که اجزایش بسیار و احکامش مختلف است: «عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَیِّ الْقَیُّومِ همه وجوه برای خدای حی و قیوم خاضع است!» (۱۱۱ / طه)

پس اله عالم که پدیدآورنده آن و مدبر امر آن است، نیز یکی است.(۱)

وحدت نظام انسان و نظام جهان

«اِنَّ فی خَلْقِ السَّماواتِ وَ الاَرْضِ وَ اخْتِلافِ الَّیْلِ وَالنَّهارِ وَ الْفُلْکِ الَّتی تَجْری فِی الْبَحْرِ... !»

(۱۶۴ / بقره)

برهان سومی که در آیه اقامه شده از راه احتیاج انسان است، که می فرماید :

این انسان، که یکی از پدیده های زمینی است، در زمین زنده می شود و زندگی می کند و سپس می میرد و دوباره جزو زمین می شود، در پدید آمدنش و بقایش، به غیر این نظام کلی که در سراسر عالم حکمفرماست و با تدبیری متصل سراپای عالم را اداره می کند، به نظام دیگری احتیاج ندارد.

این اجرام آسمانی در درخشندگی و حرارت، این زمین در شب و روزش و بادها و ابرها و باران هایش و منافع و کالاهایی که از هر قاره به قاره دیگرش منتقل می شود، همه این ها مورد احتیاج آدمی است و زندگی انسان و پیدایش و بقایش بدون آن تدبیر

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۸

نمی شود. و خدا از ماورای همه این ها محیط به آدمی است - پس وقتی نظام هستی انسان و همه عالم یکی است، نتیجه می گیریم که اله و پدیدآورنده و مدبر آن، همان اله و پدیدآورنده و مدبر امر انسان است.

در آیه مورد بحث بعد از اقامه سه برهان بر وحدت اله، که در آیه قبل ادعا شده بود، برهانی هم بر دو اسم رحمان و رحیم اقامه کرده است.

بیان آن برهان این است که این اله، که مایحتاج هر چیزی را به او داده و آن چه را که هر چیز در رسیدن به سعادت وجودی اش و نیز در رسیدن به سعادت در غایتش و اگر غیر از زندگی در دنیا آخرتی هم دارد، در رسیدن به غایت اخرویش، بدان نیازمند است، در اختیارش گذاشته، چنین الهی رحمان و رحیم است.

رحمان - بدین جهت که مایحتاج مادی تمام موجودات را فراهم کرده است.

رحیم - بدین جهت که مایحتاج آدمی را در رسیدن به سعادت آخرتش در دسترس او گذاشته است.

چه طور ممکن است خدایی که عاقبت امر انسان و آخرت او را تدبیرکرده، غیر آن خدایی باشد که خود انسان را تدبیر می کند؟(۱)

نظام آفرینش و آفریننده جهان

نظام حق و چگونگی حق بودن الهی

۱- المیزان ج ۲، ص ۳۴۹

«ذلِکَ بِاَنَّ اللّهَ هُوَ الْحَقُّ وَ اَنَّهُ یُحْیِی الْمَوْتی وَ اَنَّهُ عَلی کُلِّشَیْءٍ قَدیرٌ!» (۶ / حج)

اشاره آیه به مطالبی است که در آیه قبلی آمده بود و آن خلقت انسان و گیاه بود و تدبیر امر آن ها از نظر حدوث و بقاء و هم از نظر خلقت و تدبیر، امری است دارای واقعیت، که کسی نمی تواند در آن ها تردید کند.

آن چه از سیاق بر می آید این است که مراد از «حق» خود «حق» است. می خواهد بفرماید: خدای تعالی خود حق است و حقی که هر موجودی را تحقق می دهد و در همه چیز نظام حق جاری می کند، پس همین که خدای تعالی حق است و هر چیزی تحققش به اوست، سبب شده که این موجودات حق و نظام های حق جاری در آن به وجود آید و همه این ها کشف می کند از این که او حق است.

جمله «وَ اَنَّهُ یُحْیِی الْمَوْتی،» عطف است به مطلب آیه قبل و آن عبارت بود از انتقال دادن خاک مرده را از حالی به حالی و رساندنش به انسانی زنده و نیز انتقال دادن زمین مرده را به وسیله آب، به صورت نباتی زنده و این کار همچنان ادامه دارد، به خاطر این که او کارش زنده کردن مردگان است.(۱)

مفهوم حق در خلقت

۱- المیزان ج ۲۸، ص ۲۰۷

« وَ خَلَقَ اللّهُ السَّمواتِ وَالاَرْضَ بِالْحَقِّ!»(۲۲ / جاثیه)

ظاهرآ مراد از سماوات و ارض، کل عالم محسوس باشد و می فهماند که خلقت عالم در جامه حق صورت گرفت و باطل و بازیچه نبوده است.

حق بودن این عالم کون و فساد به این است که برای آن غایتی و هدفی ثابت و باقی در ماورای آن باشد.

به حق بودن خلقت اقتضا می کند که در ماورای این عالم و بیرون از آن عالمی دیگر باشد، که در آن عالم موجودات جاودانه شوند و به عدل بودن خلقت هم این اقتضا را دارد که هر نفسی، جزایی که استحقاق دارد داده شود: «وَ لِتُجْزی کُلُّ نَفْسٍ بِما کَسَبَتْ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ!»(۱)

علم به کیفیت آفرینش و هدف در آن

«اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّهَ خَلَقَ السَّمواتِ وَ الاَرْضَ بِالْحَقِّ...؟» (۱۹ / ابراهیم)

- (آیا نمی بینی که خدا آسمان ها و زمین را به حق آفرید؟)

مقصود از دیدن، علم قاطع است. آری علم است که می تواند به کیفیت خلق آسمان ها و زمین تعلق بگیرد، نه رؤیت به چشم.

فعل خدای تعالی (خلقت این عالم) از این نظر حق است که در ماورای خود و بعد از انعدام خود اثر و خلف و هدفی باقی می گذارد و اگر غیر از این بود و دنبال این عالم اثری باقی نمی ماند، فعل خدای تعالی باطل بود.

فعل و عمل وقتی حق است که در آن خاصیتی باشد که فاعل منظورش از آن فعل همان خاصیت باشد و با عمل خود به سوی همان خاصیت پیش برود و اما اگر فعلی باشد که فاعل منظوری غیر از آن فعل نداشته باشد، آن فعل باطل است.

می بینیم هر یک از انواع موجودات این جهان از اول پیدایش و تکون خود متوجه نتیجه و غایتی است نشان شده، که جز رسیدن به آن غایت هدف دیگری ندارد. و نیز می بینیم که بعضی از این انواع غایت بعض دیگر است. مانند عناصر زمین که گیاهان از آن بهره مند می شوند و مانند گیاهان که حیوانات از آن ها استفاده می برند و هم چنین

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۲۸۲

حیوان که برای انسان خلق شده است.

بنابراین لایزال خلقت عالم از مرحله ای به مرحله ای و از غایتی به غایتی شریف تر پیش می رود، تا آن که به غایتی برسد که غایتی مافوق آن نیست و آن بازگشت به سوی خدای سبحان است: «وَ اَنَّ اِلی رَبِّکَ الْمُنْتَهی!»(۱)

وحدت در کثرت و کثرت خواص و آثار طبیعی

« المر تِلْکَ ایاتُ الْکِتبِ وَ الَّذی اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ الْحَقُّ...!» (۱تا۳/رعد)

سیاق آیه فوق سیاق اقامه حجت است بر توحید ربوبیت، نه بر اثبات صانع و یا توحید او و خلاصه آن حجت این است که اختلاف اثری که در موجودات هست با این که ماده اصلی همه آن ها یکی است، از این حقیقت پرده بر می دارد که همه مستند به سببی هستند ورای این اصل مشترک که انتظام آن از مشیت و تدبیر اوست، پس مدبر عالم خدای سبحان است و همو رب آن است و ربی غیر آن ندارد. این است خلاصه حجتی که آیه در مقام بیان آن است.

فرق میان دو حجت و دلیل یعنی حجت: «وَ هُوَ الَّذی مَدَّ الاَرْضَ،» و حجت «وَ فِی الاَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ،» این است که اولی توحید ربوبیت را از وحدتی که در کثرت مشاهده می شود و ارتباط و اتصالی که در تدبر همه موجودات عالم با همه کثرتش دیده می شود اثبات می نماید و می رساند که مدبر آن یکی است.

ولی دومی که به عکس اولی این مدعا را از طریق کثرت خواص و آثار در موجوداتی که در شرایط واحدی قرار دارند اثبات می کند، اولی از طریق وحدت در کثرت، دومی از راه کثرت در وحدت و می رساند که اختلاف آثار و خواص موجودات با این که اصل همه یکی است خود کاشف از وجود مبدئی است که این آثار و خواص مختلف و متفرق را افاضه می کند و خود امری است ماورای طبایع این موجودات و سببی است فوق این اسباب که گفتیم اصلشان واحد است و او رب همه است و ربی غیر او نیست.

حجت: «اَللّهُ الَّذی رَفَعَ السَّمواتِ،» دلیل بود که مدعا را از هر دو طریق اثبات می کرد. حاصلش این است که امر عالم با همه تشتت و تفرقی که دارد، تحت تدبیر واحدی اداره می شود،پس به همین دلیل رب آن نیز واحداست و آن خدای سبحان است و

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۶۳

خداونـد تعالی که آیات را تفصـیل می دهد و هر یک را از دیگری متمایز و جدا می سازد و در نتیجه سـعید از شـقی و حق از باطـل جـدا می گردد و این همـان معـاد است، پس خداونـدمتعال از این برهان خود دو نتیجه می گیرد، یکی مبـدأ و یکی هم معاد. و درباره معاد می فرماید : «لَعَلَّکُمْ بِلِقاءِ رَبِّکُمْ تُوقِنُونَ!»(۱)

استناد خلقت اولیه و تداوم و بقای اشیاء به خدای تعالی

«ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ لا اِلهَ اِلّا هُوَ خلِقُ کُلِّ شَیْءٍ !» (۱۰۲ / انعام)

« این خدای یکتاست که پروردگار شماست خدایی جز او نیست، خالق همه چیزاست...!»

عده ای چون دیده اند که خدای تعالی خلقت تمامی اشیاء را به خود نسبت داده و در عین حال رابطه علیت و معلولیت را هم صحیح و مسلم دانسته است، پیش خود برای رفع این تنافی گفته اند: خدای تعالی تنها علت ایجاد اشیاء است و اما بقای اشیاء مستند است به همین علت هـایی که خود مـا به علت آن هـا پی برده ایم و اگر خـدای تعالی در بقاء هم علیت داشت لازم می آمد دو علت مستقل در یک معلول توارد و اجتماع کنند و لذا می بینیم این دسته از علما همیشه سعی دارند، وجود صانع عالم را به وسیله حـدوث موجودات اثبات کننـد و به حـدوث انسان بعـد از نبودش و حـدوث زمین و حـدوث عالم بعـد از عدمش تمسک جویند.

و نیز می بینیم که در اثر این اشـتباه حدوث و وجود هر چیزی را که به علت حدوثش برخورده اند، مستند به آن علت دانسته و حدوث امثال روح و زندگی انسانی و حیوانی و نباتی را مسـتند به خود خدای تعالی دانسـته و طبقه بی سوادتر آنان امثال ابر و بـاران و برف و سـتاره هـای دنبـاله دار و زلزله و قحـط سالی و مرض های عمومی را که فهم عامیانه آنان به علل طبیعی آن ها نرسـیده نیز مسـتند به خـدای تعالی دانسـته و در نتیجه هر وقت به علت طبیعی یکی از آن ها پی می برند با شـرمساری از گفته قبلی خود - علت این گونه حوادث خود خدای تعالی است - چشم پوشیده و یا در برابر خصم تسلیم می شوند.

عـده کـثیری از دانشـمندان علم کلاـم همین درک سـاده عـوامی را به صـورت یـک مطلب علمی درآورده و گفته انـد: وجود ممکن تنها در حدوثش محتاج به واجب الوجود است نه در بقاء؛ حتی بعضـی از آنان تصریح کرده اند که اگر هم فرض کنیم خدایی نباشد عالمی که آن خدا آفرید و رفت باقی خواهد ماند و چرخش به طور اتوماتیک خواهد

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۱۷۵

گردیـد و به نظر چنین می رسـد که این حرف از نـاحیه یهـودی هـا در بین مسـلمین رخنه یـافته و ذهن پـاره ای از علمـای کم بضاعت اسـلام را مشوب نموده و در نتیجه حرف های دیگری از قبیل محال بودن بـداء و نسـخ را هم بر آن متفرع کرده انـد و هنوز هم که هنوز است این قبیل حرف ها در میان مردم در دهان ها می گردد.

به هر حـال شـبهه نامبرده موهوم ترین شـبهات و پست ترین اوهام است و احتجاجات قرآن کریم مخالف آن است. چون قرآن کریم تنها به مثل روح اسـتدلال بر وجود صانع نکرده و بلکه به تمامی آیات مشـهوده در عالم و نظام جاری در هر نوع از انواع مخلوقـات و تغییر و تحول و فعل و انفعال آن ها و منافعی که از هر یک از آن ها اسـتفاده می شود، اسـتدلال کرده است و این مخالف با آن نظریه است. چون خداوند همه عالم و عوامل آن را چه مشـهود و چه غیر مشـهود معلول و مصـنوع خود دانسته و به وجود آفتـاب و ماه و سـتارگان و طلوع و غروب آن ها و منافعی که مردم از آن ها اسـتفاده می کننـد و چهار فصـلی که در زمین پدیـد می آورنـد و هم چنین به وجود دریاهـا و نهرهـا و کشتی هـایی که در آن هـا جریان می یابـد و ابرها و باران ها و منـافعی که از نـاحیه آن هـا عایـد بشـر می شود و هم چنین به وجود حیوانات و نباتات و احوال طبیعی و تحولاتی که دارنـد از قبیل نطفه بودن و سپس جنین شدن و کودک و جوان و پیرشدن آن ها و سایر تحولاتشان بر وجود صانع استدلال کرده است.

و حـال آن که تمـامی آن چه که خـدای تعـالی به آن اسـتدلال بر وجود صانع کرده و آن ها را معلول خود دانسـته همه معلول موجوداتی قبل از خود و از سنخ خود هستند، موجودات امروز علت موجودات فردا و موجودات فردا معلول موجودات امروزند و اگر بقای موجودات بی نیاز از وجود خدای تعالی بود و به طور طبیعی و خودکار جریان علیت و معلولیت همچنن در بین آن ها ادامه داشت، استدلال های نامبرده قرآن کریم هیچ کدامش صحیح و بجا نبود.(۱)

آفرینش و تدبیر آسمان ها و زمین و رابطه آن با ولایت و شفاعت الهی

«اَللّهُ الَّذی خَلَقَ السَّمواتِ وَ الاَرْضَ وَ ما بَیْنَهُما فی سِتَّهِ اَیّامٍ ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ ما لَکُم مِنْ دُونِه مِنْ وَلِیٍّ وَ لاشَفیعٍ !»(۴/سجده)

تعبیر به استواء در عرش کنایه است از مقام تدبیر موجودات و به نظام در آوردن

۱- المیزان ج ۱۴، ص ۱۴۳

آن ها، نظامی عام و پیوسته، که حاکم بر همه آن ها باشد. اگر بعد از خلقت آسمان ها و زمین مسئله استواء بر عرش را ذکر کرد برای این بود که سخن در اختصاص ربوبیت و الوهیت به خدای یگانه بود. چون بین خلقت و تدبیر ملازمه هست، یعنی یکی از دیگری جدایی پذیر نیست.

باز به همین جهت بعد از ذکر استواء بر عرش نمونه ای از تدبیر خدا را ذکر نموده، فرمود: « ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ ما لَکُم مِنْ دُونِه مِنْ وَلِیٍّ وَ لاشَفیعٍ !» چون ولایت و شفاعت نیز مانند استواء بر عرش از شئون تدبیر است.

-« ما لَکُم مِنْ دُونِه مِنْ وَلِیٍّ وَ لاشَفیعٍ !»

« وَلیّ » به معنای کسی است که مالک تدبیر امر چیزی باشد و معلوم است که امور ما و آن شئونی که قوام حیات ما با آن هاست قائم به هستی است و محکوم و در تحت تدبیر نظام عامی است که حاکم بر همه هستی است و نیز محکوم به نظام خاصی است که خود ما انسان ها داریم و نظام هر چه باشد چه عامش و چه خاصش از لوازم و خصوصیاتی است که خلقت هر چیزی دارد و خلقت هم هر چه باشد مستند به خدای تعالی است، پس اوست که خصوصیات هر موجودی و از آن جمله انسان را داده و در نتیجه باز هموست که برای انسان نظامی مخصوص به خودش و نظامی عام مقرر کرده، پس همو مدبر و ولی ماست، که به امور ما رسیدگی نموده و شئون ما را تدبیر می کند، همانطور که ولی هر چیزی است و در این باب شریکی برایش نیست.

«شَفیع» عبارت است از کسی که منضم به سببی ناقص شود و سببیت ناقص آن را تکمیل کند. هر یک از اسباب و شرایط عالم، شفیع یکدیگرند، چون سببیت یکدیگر را در تأثیر تکمیل می کنند، همچنان که هر یک از ابر، باران، آفتاب و سایه و امثال آن شفیع روییدنی ها هستند، چون هر یک سببیت دیگری را تکمیل می کنند. وقتی پدید آورنده اسباب و اجزای آن ها و ربط دهنده بین آن ها و مسببات، خدای سبحان بود، پس خدا شفیع حقیقی است، که نقص هر سبب را تکمیل می کند، پس شفیع واقعی و حقیقی تنها خداست و غیر او شفیعی نیست.

به بیانی دیگر و دقیق تر، این که اسماء حسنای خدای تعالی واسطه هایی بین او و بین خلقش در رساندن فیض به ایشان هستند. مثلاـ خدای تعالی بدان جهت که دارای اسم رازق، جواد، غنی و رحیم است به خلق خود رزق می دهد و بدان جهت که شافی، معافی، رؤف و رحیم است بیماران را شفا می دهد و بدان جهت که شدیدالبطش، ذوانتقام و عزیز است ستمکاران را هلاک می کند. و هم چنین هر فیضی را که به خلق می رساند، به

وساطت یکی از اسماء حسنایش می رساند.

و بنابراین هیچ چیز از مخلوقات او که وجودش مرکب است نخواهی دید، مگر آن که در وجود آن، چند اسم از اسماء حسنای خدا دخالت و وساطت دارند، که این چند اسم بعضی مافوق بعضی و بعضی در عرض دیگرند و آن اسمی که از همه خصوصی تر است، واسطه است بین یک موجود و آن اسمی که اعم از خودش است: مثلاـ اسم شافی اخص از اسم رؤف و رحیم است، چون آن فقط مربوط به شفای بیماران است ولی آن دو، هم شامل بیماران می شود و هم غیر آنان. به همین جهت اسم شافی واسطه می شود بین مریض و اسم رحیم و رؤف، باز اسم رحیم خصوصی تر از اسم قدیر است و به همین جهت واسطه می شود میان قدیر و بیمار... و به همین منوال سایر اسماء. این وساطت در حقیقت تتمیم تأثیر سبب در مسبب است. و یا بگو نزدیک کردن مسبب است به سبب تا تأثیر سبب به فعلیت برسد.

از این معنا نتیجه می گیریم که خدا شفیع می شود با بعضی از اسماء خود، نزد بعضی دیگر. پس صحیح است که به استعمال حقیقی گفت: که خدا شفیع است و غیر از او شفیعی نیست! (دقت بفرمایید!)(۱)

نظام ازواج

نظام ازواج در طبیعت

خلقت ازواج و نظام جاری در کل موجودات عالم

۱- المیزان ج ۳۲، ص ۷۴

ص:٢٠٢

«سُبْحانَ الَّذی خَلَقَ الاَزْواجَ کُلَّها مِمّا تُنْبِتُ الاَرْضُ وَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ مِمّا لا یَعْلَمُونَ!» (۳۶/یس)

آیه فوق اشاره می کند به این که :

مسئله تزویج دو چیز با هم و پدید آوردن چیز سوم، اختصاص به انسان و حیوان و نبات ندارد، بلکه تمامی موجودات را از این راه پدید می آورد و عالم مشهود را از راه زاد و ولد تنظیم می فرماید. به طور کلی عالم را از دو موجود فاعل و منفعل درست کرده، که این دو به منزله نر و ماده حیوان و انسان و نباتند. هر فاعلی با منفعل خود برخورد می کند و از برخورد آن دو، موجودی سوم پدید می آید. آن گاه خدای را تنزیه کرده و می فرماید: «سُبْحانَ الَّذی خَلَقَ الاَزْواجَ کُلَّها منزه است خدایی که جفت ها همه را آفریده است!»

جمله « مِمّا تُنْبِتُ الاَرْضُ،» با جمله بعدیش بیان ازواج است، آن چه که زمین می رویاند، عبارتست از نباتات و ممکن هم هست بگوییم شامل حیوانات (که یک نوع از آن آدمی است،) نیز می شود، چون این ها هم از مواد زمینی درست می شوند خدای تعالی هم درباره انسان که گفتیم نوعی از حیوانات است فرموده : « وَ اللّهُ اَنْبَتَکُمْ مِنَ الاَرْضِ نَباتآ -خدا شما را از زمین رویانید و چه رویاندنی!»

باز مؤید این احتمال این است که ظاهر سیاق بیان این است که شامل تمامی افراد مشخصی بشود، چون می بینیم که حیوان را در اعداد ازواج نام نبرده، با این که زوج

بودن حیوانات در نظر همه روشن تر بوده، از زوج بودن نبات، پس معلوم می شود منظور از « مِمّـا تُنْبِتُ الاَـرْضُ هر چه را که زمین از خود می رویاند،» همه گیاهان و حیوانات و انسان هاست.

- «وَ مِنْ اَنْفُسِـهِمْ...،» یعنی از خود مردم، « وَ مِمّا لا یَعْلَمُونَ!» یعنی از آن چه مردم نمی دانند و آن عبارت است از مخلوقاتی که هنوز انسان از وجود آن ها خبردار نشده، و یا به کیفیت پیدایش آن ها و یا به کیفیت زیاد شدن آن ها اطلاع پیدا نکرده است.(۱)

نحوه آفرینش آسمان و زمین و خلقت ازواج

« فاطِرُ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجآ وَ مِنَ الاَنْعامِ اَزْواجآ یَذْرَؤُکُمْ فیهِ!»

(۱۱/شوری)

معنای جمله «فاطِرُ السَّمواتِ وَ الاَرْضِ،» این است که او پدیدآورنده موجودات از کتم عدم است، آن هم پدیدآورنده بدون الگو و معنای جمله «جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِـکُمْ اَزْواجآ،» این است که او شما را نر و ماده آفرید تا با ازدواج آن دو، مسئله توالد و تناسل و زیاد شدن افراد صورت بگیرد. معنای جمله «وَ مِنَ الاَنْعامِ اَزْواجآ،» این است که چهارپایان را هم نر و ماده آفرید. «یَذْرَؤُکُمْ فیهِ،» یعنی در این قرار دادن، شما را زیاد کرد. خطاب در جمله، هم به انسان است و هم به حیوان.

در این آیه به انحصار ربوبیت در خدای تعالی اقامه حجت می کند. خلاصه حجت مزبور این است که، خدای تعالی پدیدآورنده موجودات است و فاطر آن هاست. یعنی موجودات را او از کتم عدم بیرون می کند. شما را نر و ماده خلق کرد و از این راه عدد شما را بسیار کرد و هم چنین حیوانات را نیز نر و ماده آفرید و از این طریق آن ها را تکثیر نمود، تا شما (نسل به نسل) از آن حیوانات (نسل به نسل) استفاده کنید و این، هم خلقت است و هم تدبیر.(۲)

توسعه آسمان و گسترش زمین و خلقت ازواج

«وَالسَّماءَ بَنَیْناها بِاَیْدٍ وَ اِنّا لَمُوسِعُونَ وَ الاَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ الْماهِدُونَ!»(۴۷ تا ۴۹/ذاریات)

کلمه « اَیْد» هم به معنای قدرت است و هم به معنای نعمت. بنابر معنای اول،

۱- المیزان ج ۳۳، ص ۱۴۰

۲- المیزان ج ۳۵، ص ۴۱

معنای آیه چنین می شود: که آسمان را با قدرتی بنا کردیم که با هیچ مقیاسی توصیف و اندازه گیری نمی شود و ما دارای وسعتی در قدرت هستیم، که هیچ چیز آن قدرت را مبدل به عجز نمی کند.

بنابر معنای دوم چنین می شود: که ما آسمان را بنا کردیم در حالی که بنا کردنش مقارن با نعمتی بود که آن نعمت را با هیچ مقیاسی نمی توان تقدیر کرد و ما دارای نعمتی واسع هستیم و دارای غنایی مطلق می باشیم و خزانه های ما با اعطاء و رزق دادن پایان نمی پذیرد، از آسمان هر که را بخواهیم و به هر جور بخواهیم رزق می دهیم.

احتمال هم دارد که از کلمه «مُوسِعُونَ» منظور توسعه دادن به خلقت آسمان خواهد بود، که بحث های ریاضی امروز هم آن را تأیید می کند.

- «وَ الاَرْضَ فَرَشْناها فَنِعْمَ الْماهِدُونَ!»

ما زمین را گستردیم و مسطحش کردیم، تا شما بتوانید روی آن قرار گیرید، و در آن ساکن شوید، پس ما چه خوب گسترنده ای هستیم. و البته باید دانست که این مسطح کردن زمین با کروی بودن آن منافات ندارد.

«وَ مِنْ کُلِّ شَیْءٍ خَلَقْنا زَوْجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ!»

کلمه «زَوْجَیْنِ» به معنای هر دو چیزی است که مقابل هم باشند، یکی مؤثر و دیگری متأثر، بعضی گفته اند: این کلمه به معنای مطلق هر دو چیز متقابل است، مانند زن و شوهر، زمین و آسمان، شب و روز، خشکی و دریا، انس و جن.(۱)

حفاظ آسمان ها و زمین، انتشار جنبندگان و رویش ازواج

«خَلَقَ السَّمواتِ بِغَیْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها وَ اَلْقی فِی الاَرْضِ رَواسِیَ اَنْ تَمیدَبِکُمْ!» (۱۰ / لقمان)

کلمه «تَرَوْنَها» احتمال دارد قید توضیحی باشد و معنا این باشد که «شما آسمان ها را می بینید که ستون ندارد،» و احتمال هم دارد قید احترازی باشد و معنا چنین باشد: «که خدا آن ها را بدون ستونی دیدنی خلق کرده،» تا اشعار داشته باشد به این که آسمان ها ستون دارد، لکن دیدنی نیست.

- «وَ اَلْقی فِی الاَرْضِ رَواسِیَ اَنْ تَمیدَبِکُمْ!»

یعنی کوه های شامخی در زمین نهاد، تا زمین دچار اضطراب نگشته،

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۹۱

شما را مضطرب نکند و این خود اشعار دارد بر این که بین کوه ها و زلزله ها رابطه ای مستقیم است.

- «وَ بَثَّ فیها مِنْ کُلِّ دابَّهٍ!»

یعنی در زمین از هر جنبده ای منتشر کرد.

- «وَ اَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَریمٍ!»

یعنی نازل کردیم از جهت بالای سر شما آبی، (که همان باران باشد) و رویاندیم در آن مقداری از هر دو جفت نباتی شریف که منافع شما در آن است و برایتان فوایدی دارد. در این بیان اشاره است به این که نباتات نیز مانند حیوانات نر و ماده اند.(۱)

بنای آسمان و گسترش زمین و رویش ازواج و عوامل حیات

«اَفَلَمْ یَنْظُرُوا اِلَی السَّماءِ فَوْقَهُمْ کَیْفَ بَنَیْناها وَ زَیَّنّاها... وَالاَرْضَ مَدَدْناها... !»(۶ تا ۱۱ / ق)

اگر کلمه «سَماء» را مقید کرد به کلمه «بالای سرشان» به این منظور بوده که بفهماند هر چیز را انکار کنند، این آسمان را نمی توانند انکار کنند، چون جلوی چشمشان و بالای سرشان است. و منظور از این که فرمود: آسمان را زینت دادیم، این است که ستارگان درخشان با آن جمال بدیع که دارند در آسمان آفریدیم. پس خود ساختمان این بنای بدیع با آن جمال خیره کننده اش و با این که هیچ ترک و شکافی در آن نیست، صادق ترین شاهد بر قدرت قاهره و علم محیط او به تمامی خلایق است.

- «وَالاَرْضَ مَدَدْناها وَ اَلْقَیْنا فیها رَواسِیَ وَ اَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهیجٍ...!»

«مَدِّ» زمین به معنای گستردن است و خدای تعالی زمین را طوری گسترده آفریده که با زندگی انسان ها سازگار باشد. کلمه «راسِیَه» به معنای هر چیز ثابت است و کلمه «بَهیج» از بهجت است. بهجت را به معنای آن حسنی گرفته اند که مانند گل ها و درختان خرم و باغ های سبز دیدنش لذت آور است. مراد به رویاندن هر جفتی بهیج، رویاندن هر نوعی از گیاهان خوش منظر است. پس خلقت زمین و تدابیر الهیه ای که در آن جریان دارد، بهترین دلیل است که می تواند عقل را بر کمال قدرت و علم صانع آن رهنمون شود.

- «وَ نَزَّلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً مُبارَکاً فَأَنْبَتْنا بِهِ جَنّاتٍ وَ حَبَّ الْحَصیدِ!»

منظور از آب مبارک باران است و اگر آن را مبارک خوانده، بدین جهت است که

۱- المیزان ج ۳۲، ص ۲۳

خیرات آن به زمین و اهل زمین عاید می شود، منظور از «حَبُّ الْحَصید» حبه و

دانه محصود و درو شده است. معنای آیه چنین است: (از آسمان آبی پر برکت نازل کردیم و به دنبالش باغ ها و دانه های درو کردنی رویاندیم.)

- «وَالنَّخْلَ باسِقاتٍ لَها طَلْعٌ نَضیدٌ - درختان خرمای بلند با شکوفه های روی هم چیده،»

- «رِزْقاً لِلْعِبادِ وَ اَحْیَیْنا بِهِ بَلْدَةً مَیْتاً کَذلِکَ الْخُرُوجُ!»

ما این باغ ها و این دانه های درو شده و نخل های بلند بالا، با طلع های روی هم چیده را رویاندیم، برای این که رزقی باشد برای بندگان. پس کسی که این نباتات را آفرید، تا بندگان را روزی دهد، با آن تدابیر وسیع و محیرالعقولی که در آن ها به کار برده، دارای علمی بی نهایت و قدرتی است، که زنده کردن انسان ها بعد از مردن هرچند اجزایشان متلاشی و جسمشان در زمین گم شده باشد، عاجزش نمی سازد.(۱)

خلق ازواج و تأمین وسایل حمل و حرکت انسان

«وَ الَّذی خَلَقَ الاَزْواجَ کُلَّها وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنَ الْفُلْکِ وَ الاَنْعامِ ما تَرْکَبُونَ!»(۱۲و ۱۳ / زخرف)

مراد به «اَزْواج» به نظر برخی از مفسرین، اصناف موجودات از نر و ماده و سیاه و سفید و امثال آن است. بعضی دیگر گفته اند: مراد جفت از هر چیز است، چون هر موجودی سوای خدای تعالی جفتی دارد، بالا و پایینی دارد، راست و چپی و نر و ماده ای دارد.

- برایتان از کشتی و چهار پایان چیزهایی قرار داد که سوارش شوید.

- « لِتَسْتَوُا عَلی ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْکُرُوا نِعْمَةَ رَبِّکُمْ اِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ وَ تَقُولُوا سُبْحانَ الَّذی سَخَّرَلَنا هذا وَ ما کُنّا لَهُ مُقْرِنینَ تا بر پشت آن ها قرار گیرید و آن گاه هنگام قرار گرفتن بر پشت آن ها، به یاد نعمت پروردگارتان افتید و بگویید: منزه است آن خدایی که این مرکب را برای ما مسخر کرد وگرنه ما نمی توانستیم آن را رام خود کنیم.»

مراد به یاد آوردن نعمت رب بعد از استواء بر پشت حیوان یا کشتی، این است که به یاد نعمت هایی بیفتی که خدا آن ها را مسخر انسان کرده و انسان از آن ها استفاده می کند. مثلاً از یک محل به محل دیگر می رود و بار و بنه خود را حمل می کند. همچنان

۱- المیزان ج ۳۶، ص ۲۲۴

که در جای دیگر فرمود: «کشتی ها را مسخر کرد برای شما تا به امر خدا در دریا جریان یابد،» (۳۲ / ابراهیم) و نیز فرمود: « و چهارپایان را آفرید... و بار و بنه خود را به وسیله آن به نقاط دوری حمل می کنید که بدون آن ها نمی توانید حمل کنید، مگر به جان کندن!» (۷ / نحل) و ممکن هم هست مراد به یادآوری نعمت، یادآوری مطلق نعمت ها باشد، چون معمولا آدمی از یاد یک نعمت به یاد نعمت های دیگر نیز منتقل می شود.(۱)

آیت رویش ازواج نیکو

«اَوَ لَمْ یَرَوْ اِلَی الاَرْضِ کَمْ اَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ زَوْجٍ کَریمٍ!»(۸/شعراء)

« هیچ نگاهی به این نباتات که از زمین رویانیدیم، نباتاتی که جفت هایی کریمند، نیفکندند؟ »

رؤیت در این جمله متضمن معنای نظر و تفکر است. مراد به زوج کریم - به طوری که گفته اند - به معنای زوج نیکو است، آن نباتاتی است که خدای سبحان نر و ماده شان خلق کرده. بعضی از مفسرین گفته اند: مراد به آن همه موجودات روییدنی است، چه نبات و چه حیوان و چه انسان، به دلیل این که در جای دیگر در خصوص انسان فرموده : - «اِنَّ فی ذلِکَ لاَیَةً وَ ما کانَ اَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنینَ!»

کلمه «ذلِکَ» اشاره است به داستان رویانیدن هر جفتی کریم، که در آیه قبلی بود و از این جهت آیت است که هر یک از این جفت ها را ایجاد کرده و نواقص هر یک از دو طرف زوج را با دیگری برطرف کرده است. و هر دو طرف را به سوی آن غایتی که بدان منظور ایجاد شده اند، سوق داده و به سوی آن هدف هدایت نموده است. و خدایی که چنین سنتی در همه کاینات دارد، چه طور ممکن است امر انسان ها را مهمل بگذارد؟ و به سوی سعادتش و آن راهی که خیر دنیا و آخرتش در آن است، هدایت نکند؟ این، آن حقیقتی است که آیت روییدنی ها بدان دلالت دارد.(۲)

نظام ازواج و تلقیح در گیاهان و تأثیر باران و نیروی ثقل در رویش گیاه

۱- المیزان ج ۳۵، ص ۱۴۰

۲- المیزان ج ۳۰، ص ۸۸

«وَ اَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ فَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَسْقَیْناکُمُوهُ وَ ما اَنْتُمْ لَهُ بِخازِنینَ!»

(۲۲/حجر)

امروزه در مباحث گیاه شناسی مسلم شده که مسئله نر و مادگی در تمام گیاهان هست و بادها در وزش خود ذراتی از گرد گل گیاه نر را به گیاه ماده منتقل می کنند و آن را بارور می سازند. قرآن کریم در آیه مورد بحث همین حقیقت را پرده برداری می کند و می فرماید: « ما بادها را برای کار تلقیح فرستادیم !»

- « فَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَسْقَیْناکُمُوهُ !»

جمله فوق اشاره به باران است که از ابرها فرو می ریزد. در مباحث علمی عصر مسلم شده که آب موجود در کره زمین از باران هایی جمع شده که از آسمان فرو ریخته اند.

آیه مورد بحث که با قسمت اولش یعنی جمله « وَ اَرْسَلْنَا الرِّیاحَ لَواقِحَ،» مسئله نر و مادگی و تلقیح گیاهان را و با قسمت دومش یعنی جمله « فَاَنْزَلْنا مِنَ السَّماءِ ماءً فَاَسْقَیْنا کُمُوهُ،» مسئله پیدایش آب را از باران اثبات نموده است، هم چنین آیه قبل که داشت: « وَ اَنْبَتْنا فیها مِنْ کُلِّ شَیْءٍ مَوْزُونٍ،» به یک حقیقت علمی دیگر اشاره نموده و آن این است که وزن در روییدن نباتات مؤثر است. و این خود یکی از دقایق علمی امروز است، که قرآن کریم گوی سبقت را در آن از همه آکادمی های علمی جهان ربوده است و کشف این اسرار در چهارده قرن قبل به وسیله قرآن کریم دست کمی از معجزه ندارد، بلکه همان معجزه است.(۱)

تکوّن ازواج مختلف میوه ها و ثمرات

«وَ مِنْ کُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فیها زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ ! » (۳۰ / رعد)

- از جمیع میوه هایی که ممکن است تکون یابد، در زمین انواع مختلفی از حیث نوع و از حیث تابستانی و زمستانی و از حیث شیرینی و غیر آن و تری و خشکی آن قرار داد.

این معنای معروف در تفسیرکلمه «زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ» است و بنابراین تفسیر، مقصود از

۱- المیزان ج ۲۳، ص ۲۱۴

دو زوج دو صنف خواهدبود، که یک صنف با صنفی دیگر مخالف باشد، چه این که صنف سومی داشته باشد یا نداشته باشد.

در تفسیر جواهر در ذیل «زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ» گفته است: خداوند در زمین از هر صنفی از میوه ها زوج قرار داده، یعنی دو تا، یکی نر و یکی ماده، که ازدواج آن ها در گل هایشان صورت می گیرد.

گفتار وی هر چند از حقایق علمی است که هیچ تردیدی در آن نیست، لکن ظاهر آیه کریمه با آن مساعدت ندارد، چه ظاهر آیه این است که خود میوه ها زوج و دو تا هستند، نه این که از درختی خلق می شوند که آن درخت ها زوج و دو تایی باشند.(۱)

اثر خاک در رشد گیاه و ازواج نبات

«وَ تَرَی الاَرْضَ هامِدَهً فَاِذا اَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ اَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهیجٍ!» (۵و۶/حج)

زمین بعد از آن که ما آب را بر آن نازل کردیم از هر صنف از اصناف گیاهان دارای بهجت، یعنی رنگ خوش و برگ و گل خندان برویانید. ممکن هم هست مراد به زوج معنای مقابل فرد باشد، برای این که در جاهای دیگر کلام خدای تعالی این معنا ثابت شده، که گیاهان نیز ازدواج دارند، همچنان که برای آن ها حیات و زندگی اثبات شده است و علوم تجربی امروز نیز با آن موافق است.

حاصل معنا این است که زمین در رویاندن گیاهان و رشد دادن آن ها اثری دارد، نظیر اثر رحم در رویاندن فرزند، که آن را از خاک گرفته و به صورت نطفه و سپس علقه و آن گاه مضغه و آن گاه انسانی زنده در می آورد.(۲)

نظام ازواج انسان

آفرینش زوج انسان و آرام دل او

۱- المیزان ج ۲۲، ص ۱۷۱

۲- المیزان ج ۲۸، ص ۲۰۷

«هُوَ الَّذی خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ وَ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها لِیَسْکُنَ اِلَیْها!»(۱۸۹ / اعراف)

- ای گروه بنی آدم خدای تعالی آن کسی است که شما را آفرید «مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ» از تن واحدی که پدرتان بود و «جَعَلَ مِنْها» و از آن یعنی از نوع آن «زَوْجَها لِیَسْکُنَ اِلَیْها» همسرش را آفرید تا آن مرد به داشتن آن همسر دل آرام شود.(۱)

نعمت آفرینش زوج برای انسان و تشکیل خانواده

«وَ اللّهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجآ وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ اَزْواجِکُمْ بَنینَ وَ حَفَدَهً!»(۷۲ / نحل)

- خداوند برای شما از همسرانتان فرزندان و یاورانی قرار داد که به خدمت آنان در حوائج تان استعانت بکنید و با دست آنان مکاره و ناملایمات را از خود دور سازید و ارزاق طیب که عبارت است از هر متاع دلپسندی که روزی تان کرد، مانند آب و انواع میوه ها که عمل خود شما در پیدایش آن ها دخالت نداشته و مانند طعام ها و لباس ها و امثال آن که سعی و عمل خود شما در پیدایش آن ها مؤثر بوده است.

- «اَفَبِالْباطِلِ یُؤْمِنُونَ وَ بِنِعْمَتِ اللّهِ هُمْ یَکْفُرُونَ - آیا به باطل ایمان می آورند و به نعمت خدا کفران می ورزند؟»

مقصود از نعمت همان است که همسرانی از جنس خود بشر برای ایشان درست

۱- المیزان ج ۱۶، ص ۲۹۷

کرد و فرزندان و نوه هایی از همسران پدید آورد، چه این از بزرگترین و آشکارترین نعمت هاست، زیرا اساسی تکوینی است که ساختمان مجتمع بشری بر آن بنا می شود و اگر آن نبود مجتمعی تشکیل نمی یافت و این تعاون و همکاری که میان افراد هست پدید نمی آمد و تشریک در عمل و سعی میسر نمی شد و در نتیجه بشر به سعادت دنیا و آخرت خود نمی رسید.

آری اگر بشر این رابطه تکوینی را که خدا به او انعام کرده قطع کند و این رشته پیوند را بگسلد، آن وقت به هر وسیله دیگری که فرض شود متوسل گردد، جا پر کن این رابطه تکوینی نگشته جمعش جمع نمی شود و با متلاشی شدن جمع بشر و پراکندگی وحدتش هلاکتش قطعی است.(۱)

آیت خلق زوج برای انسان و عوامل تولید رحمت و محبت

«وَ مِنْ ایاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً لِتَسْکُنُوا اِلَیْها...!» (۲۱ / روم)

کلمه «زَوْج» به هر یک از نر و ماده حیوانات در صورتی که جفت هم شده باشند اطلاق می شود، همچنان که به هریک از دو قرین چه حیوان و چه غیر حیوان نیز زوج گفته می شود، خدای تعالی فرموده: «فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَیْنِ الذَّکَرَ وَ الْاُنْثی - خدا از آن دو زوج قرار داد، یکی نر و یکی ماده،» (۳۹ / قیامت) و نیز فرمود: « به آدم گفتیم که تو و زوجت در بهشت منزل کنید!»(۳۵/بقره)

این که فرمود: «اَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ اَنْفُسِکُمْ اَزْواجاً لِتَسْکُنُوا اِلَیْها» معنایش این است که برای شما از جنس خودتان زوج آفرید. (و کلمه « برای شما» معنایش به منظور فایده و نفع شماست.)

آری هر یک از مرد و زن از جهاز تناسل، دستگاهی دارند که این دستگاه به کار نمی افتد، مگر وقتی که با دستگاه طرف مقابل جمع شود و از مجموع آن دو، مسئله توالد و تناسل صورت گیرد، پس هر یک از آن دو در حد خود و فی نفسه ناقص و محتاج به طرف دیگر است و از مجموع آن دو، واحدی تام و تمام درست می شود و به خاطر همین نقص و احتیاج است که هر یک به سوی دیگری حرکت می کند و چون بدان رسید آرامش و سکونت می یابد، چون هر ناقصی مشتاق به کمال است و هر محتاجی مایل

۱- المیزان ج ۲۴، ص ۱۸۹

به زوال حاجت و فقر خویش است و این حالت همان شبقی است که در هر یک از این دو طرف به ودیعت نهاده شده است.

- « وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً!»

کلمه «مَوَدَّت» تقریباً به معنای محبتی است که اثرش در مقام عمل ظاهر باشد، در نتیجه نسبت مودت به محبت نسبت خضوع است به خشوع، چون خضوع نیز آن خشوعی را گویند که در مقام عمل هم اثرش هویدا شود، به خلاف خشوع که به معنای نوعی تأثر نفسانی است، که از مشاهده عظمت و کبریایی در دل پدید می آید.

و اما «رَحْمَت»، این کلمه به معنای نوعی تأثیر نفسانی است، که از مشاهده محرومیت محرومی که کمالی را ندارد و یا احتیاج به رفع نقیصه خود دارد، در دل پدید می آید و صاحبدل را وادار می کند به این که در مقام برآید او را از محرومیت نجات داده و نقیصه اش را رفع کند.

یکی از روشن ترین جلوه گاه و موارد خودنمایی مودت و رحمت، جامعه کوچک منزل است، چون زن و شوهر در محبت و مودت ملازم یکدیگرند و این دو با هم و مخصوصاً زن، فرزندان کوچکتر را رحم می کنند، چون در آن ها ضعف و عجز مشاهده می کنند و می بینند که طفل صغیرشان نمی تواند حوائج ضروری زندگی خود را تأمین کند، لذا آن محبت و مودت وادارشان می کند، به این که در حفظ و حراست و تغذیه و لباس و منزل و تربیت او بکوشند و اگر این رحمت نبود، نسل به کلی منقطع می شد و هرگز نوع بشر دوام نمی یافت.

نظیر این مورد مودت و رحمتی است که در جامعه بزرگ شهری و میان افراد جامعه مشاهده می شود، یکی از افراد وقتی همشهری خود را می بیند، با او انس می گیرد، و احساس محبت می کند و مسکینان و ناتوانان اهل شهر خود را که نمی توانند به واجبات زندگی خود قیام کنند، ترحم می نماید.

به طوری که از سیاق بر می آید مراد به مودت و رحمت در آیه همان مودت و رحمت خانوادگی است.

- «لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ!»

چون وقتی درباره اصول تکوینی خویش بیندیشند، که آن اصول بشر را وادار کرد به این که تشکیل جامعه خانوادگی دهد، مرد را دعوت کرد تا با زن و زن را دعوت کرد تا با مرد جمع شود و اجتماعی منزلی پدید آورند و نیز آن دو را به مودت و رحمت واداشت و آن مودت و رحمت نیز اجتماع مدنی و شهری را پدید آورد و چه آثاری بر این اجتماع مترتب شد، نوع بشری بقا یافت و زندگی دنیایی و آخرتی انسان به کمال رسید، آن وقت

متوجه می شوند که چه آیات عجیبی در آن ها هست و خدای تعالی چه تدابیری در امر این نوع از موجودات به کار برده، تدابیری که عقل را حیران و دهشت زده می کند.(۱)

خلق زوج انسان و انزال ازواج چهارپایان و تکثیر آن ها

«خَلَقَکُمْ مِنْ نَفْسٍ واحِدَهٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْها زَوْجَها وَ اَنْزَلَ لَکُمْ مِنَ الاَنْعامِ ثَمانِیَهَ اَزْواجٍ!» (۷ / زمر)

خطاب در این آیه به عموم بشر است و مراد به « نَفْسٍ واحِدَهٍ» به طوری که نظایر این آیه تأیید می کند آدم ابوالبشر است و مراد به همسر آن نفس واحده، همسر اوست که از نوع خود اوست و در انسانیت مثل اوست. کلمه «ثُمَّ» برای تراخی و تأخر رتبی در کلام است. مراد این است که خدای تعالی این نوع را خلق کرد و افراد او را از یک نفس واحد و همسرش بسیار کرد.

کلمه « اَنْعام » به معنای شتر و گاو و گوسفند و بز است. اگر آن ها را هشت جفت خوانده، به اعتبار روبرهم نر و ماده آن هاست.

و نیز اگر از خلقت چهار پایان در زمین تعبیر کرده به این که ما آن ها را نازل کردیم، با این که این چهار جفت حیوان از آسمان نازل نشده اند، به این اعتبار است که خدای تعالی ظهور موجودات در زمین را بعد از آن که نبودند، انزال خوانده، چون در آیه شریفه « وَ اِنْ مِنْ شَیْءٍ اِلّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ اِلّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ!» به طور کلی موجودات را نازل شده، یعنی اندازه گیری شده از خزینه هایی می داند که از هر چیز بی اندازه اش در آن جاست. (۲۱ / حجر)

«یَخْلُقُکُمْ فی بُطُونِ اُمَّهاتِکُمْ خَلْقاً مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فی ظُلُماتٍ ثَلاثٍ!» (۸ / زمر)

این جمله بیان کیفیت خلقت نامبردگان قبلی، یعنی انسان و انعام است و در این که خطاب را تنها متوجه انسان کرده می فرماید «شما را خلق می کند!» به اعتبار این است که این پنج نوع جاندار، تنها انسان دارای عقل است و لذا جانب او را غلبه داده، و بر دیگران چربانده است و معنای خلق بعد از خلق پشت سر هم بودن آن است، مانند خلقت نطفه، سپس نطفه را علقه کردن و آن گاه خلقت علقه را و آن را مضغه کردن، و هم چنین و مراد به ظلمات ثلاث به طوری که گفته اند ظلمت شکم و ظلمت رحم و ظلمت مشیمه (تخمدان) است.(۲)

۱- المیزان ج ۳۱، ص ۲۶۷

۲- المیزان ج ۳۴، ص ۵۹

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای


WWW